

# گفتگو

۱. پروفیسور سید حسن امین

۲. داکٹر محمد حسن قدیری ایبٹانہ

۳. داکٹر سید حسن یثربی

۴. داکٹر طوبی کرمانی

شعبہ کادرموم انسانی ومطالعات تربیتی

پرنال جناح سوم انسانی

با عنایت به محور مطالب این شماره «فرهنگ و انقلاب اسلامی» با تنی چند از محققان ارجمند و استادان محترم دانشگاهها:

۱ - پروفیسور سید حسن امین (استاد دانشگاه گلاسکو کالیدونیا و سرپرست دایرةالمعارف ایران)

۲ - دکتر محمدحسن قدیری ابیانه (مشاور رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و کارشناس ارشد مسایل استراتژیک)

۳ - دکتر سیدحسن یثربی (استاد دانشگاه علامه طباطبایی)

۴ - دکتر طوبی کرمانی (استاد دانشگاه و مدیرکل امور اجتماعی و ایرانیان خارج از کشور سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی)

گفتگویی صورت گرفت که با سپاس فراوان از استادان فاضل گرانقدر، دیدگاهها و تحلیلهای ایشان را در پاسخ به پرسشهای زیر به نظر علاقمندان و خوانندگان محترم می‌رساند:

\*\*\*

۱. جایگاه ایدئولوژی در شکل‌گیری فرهنگ و نقش آن در پیروزی انقلاب اسلامی را

چگونه ارزیابی می‌کنید؟

۲. گفتمان فرهنگی انقلاب اسلامی؛ دقایق و نتایج حاصل از آن را به چه نحو می‌توان

تبیین نمود؟

۳. آسیب‌شناسی فرهنگی انقلاب اسلامی ایران را با توجه به نگرشی انتقادی به

وضعیت فرهنگی جامعه پس از وقوع انقلاب اسلامی را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

۴. ارزیابی خود را نسبت به آنومی فرهنگی و وقوع انقلاب اسلامی در ایران با توجه به

نگرشی انتقادی به وضعیت فرهنگی در ایران قبل از وقوع انقلاب را تشریح فرمایید؟

۵. بررسی تطبیقی رهیافت‌های فرهنگی در تبیین انقلاب اسلامی را چگونه بررسی

می‌نمایید؟ بررسی تطبیقی نظریات مختلف اندیشمندان داخلی و خارجی از دیدگاه

فرهنگی نسبت به انقلاب اسلامی ایران.

۶. جایگاه فرهنگ در توسعه کشور کجاست؟ و برنامه‌های پنج ساله کشور چه نقش و تأثیری در آن دارد؟

۷. تأثیرات فرهنگی انقلاب اسلامی در سطوح مختلف فرامنطقه‌ای را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

۸. بررسی گفتمان‌های فرهنگی رقیب و چگونگی تعامل آنها با انقلاب اسلامی در عرصه وقوع، پیروزی و استمرار انقلاب اسلامی در ایران چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

۹. مؤلفه‌ها و شاخصه‌های تهاجم فرهنگی چیست؟ و در دفاع فرهنگی چه مسایلی را بایستی مورد توجه قرار داد؟

۱۰. چالش‌ها و فرصت‌های توسعه فرهنگی در انقلاب اسلامی ایران کدام است؟

۱۱. نقش فعالیت‌های فرهنگی خارج از کشور در معرفی انقلاب اسلامی و پیشرفت‌های فرهنگی حاصله از آن چیست؟

۱۲. از نظر جنابعالی، اجماع در رهیافت‌های توسعه فرهنگی در داخل ایران بر چه پایه‌هایی باید استوار باشد؟ مؤلفه‌های اجماع فرهنگی کدام است؟ نقاط اشتراک کجاست؟

۱۳. نقش روحانیون را در پویایی فرهنگی ملت ایران قبل، حین و پس از پیروزی انقلاب اسلامی چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال \* \* \* علوم انسانی

**پروفسور سید حسن امین**

**جواب سؤال ۱.** بی‌شک و شبیهه، فرهنگ غالب بر ساختارهای آموزشی، دیوانی، قضایی، نظامی، هنری ایران قبل از انقلاب از محتوای جدی، عمیق و سنتی خود به تدریج خالی شده بود و همین تخلیه در گرایش نسل جوان، دانشجو و پیشرو، به دین، مذهب و سنتهای فرهنگ بومی در برابر تقلید کورکورانه ایران آن زمان از غرب تأثیر بسیار جدی داشت؛ مهمتر از همه، اینکه چون دستگاه حاکمه به طور جدی و رسمی از نوعی

۲۸۰ ایدئولوژی مقبول جهانی برخوردار نبود و تنها از راهکارهای عملی غرب در زمینه صنعت و اقتصاد استفاده می‌کرد و پشتوانه ایدئولوژیک برای خودش نداشت، ایران آن زمان نیازمند نوعی ایدئولوژی بود که نزد بیشتر مردم مقبولیت و مشروعیت بیابد. یکی از ایدئولوژی‌های آن زمان مورد قبول اقلیت محدود؛ اما روشنفکر و علاقمند به سیاست، ایدئولوژی «مارکسیسم لنینیسم» بود و گروه‌هایی از اوایل مشروطیت و مخصوصاً در زمان رضاشاه «گروه ۵۳ نفر» آن را قبول کرده بودند. پس از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ با تأسیس حزب توده بزرگترین حزب ایدئولوژیک که در ایران سابقه داشت همین حزب توده بود. البته در مقابل آن، گروه‌های فراوانی وجود داشتند که ایدئولوژی اسلامی را توأم با سوسیالیسم، توأم با افکار اجتماعی و عدالت اسلامی به جامعه ارائه می‌دادند. مثلاً پس از شهریور ۱۳۲۰ در مبارزه با توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها جمعیتی به نام «جمعیت خداپرستان سوسیالیست» یا «سوسیالیست‌های خداپرست» پیدا شده بود. سوسیالیست‌های خداپرست، الحاد و انکار خدا و آداب دینی را، لازمه سوسیالیسم نمی‌دانستند، یعنی توحید و خداپرستی را معارض داشتن نوعی نظام اجتماعی عادلانه نمی‌دانستند، بلکه می‌گفتند: «حضرت علی می‌تواند بهترین اسوه عدالت اجتماعی باشد و اسلام و آموزه‌هایش در زمان ظهور و در طول قرون، با عناوین و احکامی مانند: الزرع للزراع. می‌توانست عدالت اجتماعی و اقتصادی را در جامعه بیاورد و به منصفه ظهور برساند.

به هر جهت، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که آزادی نسبی برای اظهار عقاید در ایران از میان رفت و اختناق سیاسی ایجاد گردید این دو ایدئولوژی جامعه ایرانی، که یکی اسلامی و آن دیگری توده‌ای یا مارکسیسم لنینیسم یا «مائوئیسم» و چپگرا بودند و این دو مورد، برنامه‌هایی بودند که دارای ایدئولوژی بودند، اما در نهایت در سالهای قبل از انقلاب، در اثر عدم وجود نوعی ایدئولوژی مناسب جهت معارضة با این دو ایدئولوژی، حکومت وقت شکست خورد؛ چرا که حکومت پادشاهی ایران در آن زمان تبلیغ می‌کرد که نظام شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی، میراث فرهنگی و ریشه‌های تاریخی و خلاصه رمز بقای دولت ۲۵۰۰ ساله ایران است، در حالی که این ادعا به هیچ وجه به عنوان نوعی ایدئولوژی برای اکثریت طبقه فرهیخته، باکمال و باسواد نمی‌توانست قابل قبول باشد. موضوع این است که کشور ما در روزگاران گذشته،

همواره تا قبل از مشروطیت دارای نظام استبدادی بوده است، محمدرضا شاه در اوج قدرت خود، مثل شاهان مستبد، تمام قدرت را در انحصار خود داشت، مصدر و منشأ قانون‌گذاری محسوب می‌شد و اراده وی، اراده عالی بود. او می‌خواست که خود را با عنوان رهبر در جامعه مطرح کند. اما چنین ایدئولوژی در هیچ نقطه‌ای از دنیا قابل طرح نبود. چون دنیا به سوی تکامل اجتماعی و مشارکت سیاسی و اجتماعی به نفع اکثریت مردم حرکت می‌کرد. در نتیجه ایدئولوژی‌هایی که بر پایه نظام شاهنشاهی قرار داشت - در، معارضه با دو ایدئولوژی مذکور در بالا - بود و گرایش‌های به ناچار فعالان و جوانان باید به یکی از این جهت سمت و سوی می‌گرفت.

معمولاً هر برنامه‌ای از طرف رژیم پهلوی طرح می‌شد، از جهت فکری و ذهنی برای نسل جوان قابل پذیرش نبود، کسانی که به داشتن پست علاقمند بودند و می‌خواستند به لحاظ مراتب اجتماعی ترقی کنند و نیز در زدو پندهای سیاسی و اقتصادی و... شرکت داشته باشند، خودشان را نشان می‌دادند و به چنین مکتبی تظاهر می‌کردند و به دروغ خود را معتقد به این نوع سیستم نشان می‌دادند؛ در حالی که اعتقادی به آن نداشتند. در واقع اعتقاد جدی فکری و گرایش ایدئولوژیک منحصر در دو حزب مذکور یعنی چپ و اسلامی بود. اسلام‌یون و علاقمندان به اسلام، با توجه به اینکه در ایران هزار و چهارصد سال پیشینه تبلیغات دینی و اعتقادات دینی وجود داشت و این ایدئولوژی مظلوم واقع شده بود گرایش به این سمت پیدا کرده بودند. در این میان تعداد زیادی از افراد که خیلی از جهت عملی پایبند به دیانت نبودند و به اصطلاح «عامل» نبودند از جهت ذهنی، دین اسلام، و اسوه‌های عدالت اجتماعی، حکومت عادلانه امام علی یا قیام امام حسین را، برای خودشان به عنوان الگو پذیرفته بودند و از این جهت جایگاه ایدئولوژی در شکل‌گیری فرهنگ به طور عام و در پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ کاملاً و به شکل بارزی مشهود است.

**جواب سؤال ۲.** انقلاب ۱۳۵۷، اولین نمایی بود که افکار و اندیشه‌ها و ایدئولوژی بومی اکثریت مردم یک کشور اسلامی و شرقی را بر بافتها و تولیدشده‌های نظام‌های غیرشرقی، تسلط داد و بار دیگر برای افکار و اندیشه‌های بومی در سطح جهان عزت و احترام ایجاد کرد. به این معنا که ما از آغاز شکست ایران در جنگ ایران و روس، در

زمان فتحعلی‌شاه، به قدرت صنعت غرب و نظم نوین جامعه اروپایی با نظر اعجاب و شگفتی نگاه کردیم و این باعث ضعف در خودباوری و اعتماد به نفس گردید.

بنابراین تمامی راههایی که ما از آن زمان تا سال ۱۳۵۷ خورشیدی برای اصلاح امور و تقویت نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، دانشگاهی، اداری و دیوانی داشتیم، به صورت تقلید بسیار ساده‌ای از الگوهای غرب بود.

همچنین منبرهای فکری و فلسفی ما نیز همگی دنباله‌روی نظامهای غربی و فلسفه‌های غرب بود. اما در این مقطع انقلاب ۱۳۵۷، اولین بار بود که یک فرهنگ بومی و کاملاً خودی توانست اصالت خود را در برابر نظامهای فرهنگی غرب تثبیت نماید. و این موضوع نیز، تأثیرات فوق‌العاده‌ای در سطح جهان داشت؛ زیرا در عرصه بین‌المللی پیوسته سابقه‌ای موجود بوده است که در تمام این موارد، حکومت‌های جهان سوم پیوسته در حال عقب‌نشینی و فرار از مرزهای فرهنگی خود بوده‌اند.

این اولین بار بود که یک ایدئولوژی غیرغربی یک نهاد جاافتاده سیاسی را که به اصطلاح متحد رسمی غرب و مدافع منافعش در این منطقه بزرگ بود، شکست داد و در این راستا، موقعیت آشکاری را ایجاد کرد که سرآغاز نهضتها و تفکرهای بسیار زیادی در سطح جهان گردید.

بنابراین تأثیر عمده‌ای که فرهنگ اسلامی با پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ در سطح بین‌المللی داشت، این بود که اسلام و تشیع را تا حدی که بتواند یک نظام توانمند نظامی و ارتشی قوی را کنار بگذارد، برای نخستین بار مطرح کرد و در گوشه و کنار جهان موجب تثبیت ایدئولوژی اسلامی و همچنین، استفاده سیاسی از اسلام شد که پیش از آن اگر از شریعت و احکام اسلام، صحبتی در هر کدام از کشورها می‌شد، در سطح داخلی محدود بود به اینکه قوانین اسلام در مسائل ازدواج و طلاق تعدد زوجات و خمس و زکات و مسائل اخلاقی رعایت گردد و هیچگاه بیش از این به عنوان عاملی جدی و به خصوص به صورت ایدئولوژی سیاسی، در دیگر کشورها به طور کامل مطرح نشده بود و در هر جا که طرح شده بود نیز پیوسته با شکست مواجه گردیده بود، در حالی که از این پس حالتی پیروزمندانه داشت.

جواب سؤال ۳. مشکل عمده‌ای که از جهت فرهنگی، پس از انقلاب ایجاد شد، این بود

که سوار بر امواج اسلام‌دولتی و اسلام‌باوری؛ به جای آنکه موجباتی برای پالایش سنت‌های واپسگرا ایجاد شده باشد و چیزهایی که به سود اسلام و جامعه هست، پیاده شود، رجوعی به قهقرا در مسائل خاص شد و بر اثر ناکارآمد بودن سنتها از یک سو، و نداشتن مدیریت صحیح از سوی دیگر پس از تجارب بسیار همه آن ارزشها کنار گذاشته شدند حال آنکه، اگر از همان آغاز با دیدی جدی‌تر و امروزی‌تر، از گرایش‌های عمومی به دیانت و اسلام استفاده کرده بودیم، می‌توانستیم موجبات یک مرحله تجربی را پیدا کنیم و متوجه شویم که چه قسمت از مسائل و ارزش‌های امروز چیزهای خوبی نیست و به چیزهایی که پیش از آن مطرح بوده، برگردیم. مثلاً: فرهنگی که در سنت بسیار قدیم ایران وجود داشت کثرت فرزند ارزش محسوب می‌شد، در اواخر دوره سلطنت، تک‌فرزندی یا داشتن فرزند کمتر مطرح گردید و به تدریج در جامعه جاافتاده و ارزش شده بود، اما انقلاب که پا گرفت، گفتند: «خیر، این خلاف شرع و دیانت است و محاسن و مزایای کثرت اولاد، جا افتاد مسئله سالها تبلیغ شد و باعث کثرت جمعیت گردید.» حالا امروز گفته می‌شود ما باید حق دیگران را هم رعایت کنیم و تعداد اولاد هر خانواده باید به اندازه‌ای باشد که جامعه به آن نیاز داشته و بتواند آنها را تربیت کند. اشتغال‌زایی داشته باشد و آنها افراد سعادت‌مندی باشند. در آن زمان این تفکر سنتی بدون اینکه پالایش شده باشد، مورد قبول قرار گرفت و حالا بعد از مدتی، این مسائل کنار گذاشته شد. نمونه دیگر تجربه ماست در مسائل مربوط به بانکداری؛ مدت‌های مدید مسئله بانک و اقتصاد به اموری وابسته بود که از جهت فقه سنتی ممکن بود الگوهایی برای آن وجود داشته باشد، اما آن طور که باید و شاید، موجب شکوفایی اقتصادی جامعه نمی‌شد. امروز پس از مدتها در عمل همان مسائل قدیم و روندهای بانکداری مقبول جهانی، مجدد مورد استفاده قرار گرفته است، حال آنکه جامعه باید زودتر از اینها از جهت فرهنگی، خودش را تحت کنترل اندیشه‌های مترقی تصحیح می‌کرد و کار به جایی نمی‌کشید که یک دوره مسئله‌ای را تبلیغ کنند و سپس کنار بگذارند.

البته در امر روابط بین‌المللی و سیاست خارجی، مسائل دیگری وجود دارد. مثلاً پس از پیروزی انقلاب مدتها مسئله صدور انقلاب مطرح بود که از جهت روابط بین‌الملل موضوع مقبولی نیست چرا که ممکن بود، از آن تعبیرها و تفسیرهای متفاوتی بشود، در عمل نیز صدور انقلاب به این معنی بود که ما می‌خواهیم به کشورهای دیگر تهاجم

کنیم. می‌خواهیم انقلابی که در داخل کشورمان انجام شده را در نقاط دیگری از دنیا سرپرستی کنیم و باعث تحریک شهروندان دولت‌های مسلمان جهان شویم.

بنابراین صدور انقلاب، حالتی ایجاد کرد که بین همه نیروهای همسایه ما و تمام قدرتمندان جهان حالت وحشت ایجاد شد. وقتی کسی می‌خواهد کاری را انجام دهد، بدترین کار آن است که قبلاً اعلام کند که من می‌خواهم به دشمن خودم شبیخون بزنم. مسئله دیگر اینکه، پس از مدتی مسئله تهاجم فرهنگی مطرح شد که پس از روی کار آمدن آقای خاتمی به «گفت‌وگوی تمدن‌ها» تبدیل شد در حقیقت این سه مرحله، هر یک احوالی بود که متناسب با زمان خودش چنانکه باید و شاید نبوده و هیچ یک به اهدافی که داشتند، نرسیدند. بنابراین از جهت آسیب‌شناسی فرهنگی این مسائل با تعادل توأم نبود. در هر زمان مسئله‌ای را مدنظر قرار دادند و کارهایی انجام شد که چون با نظم و ترتیب صحیح و برنامه‌ریزی دقیق انجام نشد، هیچ کدام به اهدافی که خودشان داشتند، نرسیده و در نتیجه امروز آسیب‌هایی را که انقلاب اسلامی ایران داشته، در عدم دسترسی به نتایج پیش‌بینی شده خلاصه می‌گردد. و هیچ یک از اینها به اهدافی که اعلام شد نرسیده است.

یعنی اگر ما اهداف اول انقلاب ۱۳۵۷ را آزادی و استقلال کامل ایران از غرب و همچنین ایجاد عدالت اجتماعی و اقتصادی بیشتر در کشور بدانیم، می‌بینیم که در عمل هیچ یک از این اهداف آن طور که خواسته مردم بوده است و مردم پشتیبانی خود را از آن اهداف بلند، با مشارکت تقریباً نود و چند درصدی در پیروزی انقلاب نشان دادند، نبوده است. بدین ترتیب به جهت عدالت اجتماعی و اقتصادی، شکافی که بین طبقه ثروتمند و فقیر وجود دارد امروز بیشتر شده است. که البته بدون دلیل نمی‌باشد و ما نیز نمی‌توانیم خود را عاری از هر گونه مسئولیتی بدانیم. اگر انقلابی به وقوع پیوسته است و تحرک اجتماعی و مشارکت سیاسی وجود دارد، به این منظور است که این عوامل کنترل شوند و به آن اهداف برسند. اگر نه، هر نظامی با همه فساد و مشکلاتش می‌تواند خود را توجیه کند، شاه می‌تواند بگوید دلیلی که من وابسته به آمریکا شدم و بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دیکتاتور شدم، چه بود؛ شاه به حدی به آمریکا وابسته شد که کاپیتولاسیون را رواج داد. اما می‌تواند بگوید: «به من زور گفتند. من نمی‌خواستم که آنها به ایران بیایند، آنها گفتند آمریکائیا اگر جرمی مرتکب شدند، دادگاه‌های ایران،

۲۸۵ کاری با آنها نداشتند، و حق محاکمه آنها را نیز نداشتند، من زورم نمی‌رسید، و آنها آمدند گفتند که اگر اسلحه می‌خواهید و اگر مستشار نظامی آمریکایی می‌خواهید، باید این را هم از پارلمان ایران بگذرانید و من گذراندم.»

پس از گذشت سالها، زمانی که ما از حداقل استقلال قضایی نسبت به شهروندان خارجی برخوردار شدیم؛ یعنی اگر آنها در ایران مرتکب جرمی می‌شدند، در کشور ما تعقیب می‌گشتند و برای محاکمه به کشور خودشان بازگردانده نمی‌شدند، ما چنین حقی را در زمان محمدرضا شاه از دست دادیم و در زمان نخست‌وزیری حسنعلی منصور به همین دلیل نیز منصور ترور شد.

بنابراین جامعه ایرانی، عوامل تحمیل کاپیتولاسیون از طریق نظام شاهنشاهی و دلایل بروز چنین معضلی را از سوی نظام سابق نمی‌پذیرد و حرفش این است که آن دولت و حکومت بایستی منافع ملی را در نظر بگیرد و آنچه را که بیگانگان به زور می‌خواهند بر این مملکت تحمیل کنند را نپذیرد. و راه‌حلی برای محفوظ ماندن فرهنگ و منافع ملی و فرهنگی این مملکت از هجوم مقطعی و درازمدت کشورهای بیگانه پیدا کند. بنابراین این انتقاد وارد است که عواملی وجود داشت که اوضاع اقتصادی و فرهنگی ما به این مرحله رسید و یک مدیریت اصولی و درست با حفظ این عوامل می‌تواند خودش را از مهلکه و خطر نجات دهد و راهکارهایی برای چنین مشکلاتی بیابد. وگرنه اگر کسی بگوید که من می‌توانم خوب حکومت کنم، مشروط بر اینکه هیچ عامل مخالفی وجود نداشته باشد، حرف بیهوده‌ای است؛ این که معنایش مدیریت نیست. مدیریت حکومت صحیح عبارت از اینست که آن عوامل نابهنجار و معارض را طوری کنار بزند که بتواند به اهداف درازمدتش برسد. اهداف درازمدت، که مهمترین آن اهداف داشتن جامعه‌ای سالم و ریشه‌دار مبتنی بر اصول و اعتقادات و فرهنگ بومی بود در ایران بسیار مطرح بوده و هست و معمولاً هیچ‌گاه آن گونه که باید و شاید، انجام نگردید؛ مثلاً حضور و ظهور دیانت در برهه‌ای که انقلاب پیروز شد، از امروز که بیست و پنج سال از انقلاب گذشته است بیشتر بود؛ بیشتر به این دلیل بود که مردم با استفاده از مواضع ایدئولوژیک اسلامی و سنتهای مورد قبول جامعه شیعه توانستند آن انقلاب را به پیروزی برسانند.

پس در آن زمان دین در قلب مردم بود، مردم احساس خوبی از دیانت داشتند. در

حالی که اگر امروز آمار گرفته شود، به طور قطعی دیانت مردم بسیار کمتر از گذشته است و این موضوع از معایب و آسیب‌های بزرگی است که در این زمان به فرهنگ انقلاب اسلامی وارد شده است.

**جواب سؤال ۴.** قبل از انقلاب اسلامی، عمده‌ترین مشکل جامعه این بود که آزادیهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و آزادی قلم وجود نداشت. ولی آزادیهای ارتباط مرد و زن، آزادیهای تفریحات سالم و ناسالم، کلوپ‌های شبانه دیسکوها و انواع آزادیهایی که جوانان در غرب دارند، در اینجا هم وجود داشت. اما اگر کسی به آنها دلخوش نمی‌شد و می‌خواست مثلاً کتاب بخواند، خواندن برخی کتابها ممنوع بود؛ حتی از طرف دولت نیز اجتماعات کاملاً تحت کنترل بود. احزاب سیاسی فعال و مستقل وجود نداشت. و نظام حاکم پیش از انقلاب با کمال وقاحت مدعی بود که در ایران فقط یک حزب باید وجود داشته باشد؛ حزب رستاخیز، و همه مردمی که در این کشور ساکن هستند باید که تابع فرمان شاه و عنصر این حزب باشند و هر کس که به عضویت حزب مورد قبول شاه درنیاید، می‌تواند گذرنامه‌اش را بگیرد و از ایران برود.

بنابراین شاه بزرگترین عمل نامعقول و غیرعادی و غیرمتعارفی که انجام داد این بود که می‌گفت: اگر کسی به عضویت حزب رستاخیز درنیاید، از دو صورت خارج نیست: یا اینکه دشمن این مملکت است و سوءنیت دارد که در این صورت جایز در زندان است و یا اینکه باید از مملکت خارج شود. و این یعنی که هیچ‌کس حق مشارکت و اظهار نظر سیاسی و مخالفت و معارضه و مبارزه سیاسی برای اهداف دیگری که در نظر او و همفکران و هم‌اندیشان او می‌تواند مناسب جامعه باشد و در راستای مصالح و منافع عام باشد، ندارد.»

در آن زمان هر فرد می‌توانست هر زمانی را که می‌خواست، بخواند، مشروط بر اینکه هیچ پیام سیاسی در آن نباشد. یا هر نمایشی را یا هر رقاصه‌ای را یا هر هنری را داشته باشد، ببیند، مشروط بر اینکه در آن، پیامی، ابهامی، ابهامی که شخص پادشاه یا خانواده سلطنتی یا نظام سلطنتی یا زورگویی‌هایی که در رژیم‌های دیکتاتور و حکومت‌های پلیسی هست، نباشد.

آزادی بیان و مطبوعات نبود. مطبوعات را دو نوع می‌بستند: یکی اینکه، تمام مجلات

و روزنامه‌ها، آنچه را که در آن منتشر می‌شد، سانسور می‌کردند. دوم این که امتیاز بعضی روزنامه را لغو می‌کردند.

فکر

بنابراین این اوضاع سانسور به قدری مضحک شده بود که در روزنامه‌های کثیرالانتشار از مأموران ساواک، کسی را در آنجا گماشته بودند که هر چیزی را قبل از اینکه چاپ شود، بخوانند تا با معیارهای تحمیلی ساواک برخوردی نداشته باشد.

وقتی اظهار نظرهای مردم آزادانه قابل انعکاس در رسانه‌ها نباشد، خواه یا ناخواه از طریق سزای و مخفی و زیرزمینی، فعالیتها و مبارزات سیاسی شکل می‌گیرد و این هنگامی است که هر چه بیشتر به طرف افراط کشیده می‌شود و مبارزات مسلحانه آغاز می‌گردد و کار از دست عقلای قوم و از دست کسانی که می‌خواهند جامعه سالم بماند، و فقط در آن تغییرات ضمنی و اصلاحات اصولی که مستلزم رشد و رفاه و ارتقای جامعه است، صورت گیرد، خارج می‌شود و به دست تفنگدارها و مسلحان می‌افتد که آنها هم، دیگر کارشان از ایدئولوژی و پایبندی به اصول اخلاقی و فکری در می‌گذرد و جنبه انتقام‌جویی پیدا می‌کند، برای اینکه می‌گویند رفیق ما را، برادر و همفکر ما را کشته‌اند، ما هم برویم یک نفر از سردمداران آنها را بکشیم. به همین ترتیب می‌بینیم در زمان شاه برنامه‌هایی بود که بیایند خود شاه را گروگان بگیرند. زنش، فرح پهلوی و ولیعهدش را گروگان بگیرند، اینها دیگر مسئله مبارزه جدی سیاسی نیست. مبارزان مسلح می‌گفتند که برادران و دوستان ما را در زندان دادرسی ارتش محکوم کرده و بعضی از آنها را اعدام خواهند کرد، ما هم پسر و زن شاه را گروگان می‌گیریم، تا دوستان ما آزاد شوند. این موضوع، بدان مفهوم جدی که ما در نظر انسان از شهروند داریم - مبارزه معقول درست و حسابی و مشارکت سیاسی - نیست و مسائلی است که وقتی کسی وارد جنگ و اسلحه کشیدن شد و تفنگ به دست گرفت، پیش می‌آید.

عاملی که این نیروها به آن طرف کشیده شدند، اختناق عجیبی بود که فرهنگ سیاسی قبل از انقلاب، بر ایرانیان تحمیل کرده بود. بنابراین جامعه‌ای را ایجاد کرده بودند که به طور کلی فضای سیاسی توان شنیدن حتی آرامترین و معقولترین پیشنهاد اصلاحی را نداشت و همه مردم اجباراً بایستی با قدرتی که نماینده مشروع مردم نبود و با کودتای آمریکایی انگلیسی، ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر این کشور مسلط شده بود، اعلان هماهنگی کرده و آمادگی پذیرش بلاشرط آن نظام را می‌داشتند و این چیزی بود که

برای مردم خصوصاً نسل جوان، بسیار دشوار بود. و هیچ راهی برای افراد علاقه‌مند و دلسوز، در جهت ایرادات و اعتراضات آزادانه در مورد نظام موجود و فرهنگ غالب قبل از انقلاب باز نگذاشته بودند و جای هیچ اعتراضی نبود. بنابراین تنها راه اعتراضات زیرزمینی و مخفی بود. و عاقبت وقتی که فرصتی پیش آمد که مردم آزادانه به میدان بیایند، تظاهرات میلیونی شروع شد؛ یعنی این مردم قبل از اینکه چنین فرصتی به آنها داده شده باشد، همگی ناراضی بودند اما چون امکان تشکل اجتماعی وجود نداشت. همه ساکت بودند. اکثریت ساکت و محروم بودند و فقط عده بسیار اندکی زیرزمینی مشغول مبارزه بودند، آنها هم که گرفتار می‌شدند، یا اعدام می‌شدند یا زندانهای طویل‌المدت بنابراین محاکمات سیاسی بین ۱۳۳۲-۱۳۵۶ نشان‌دهنده آن است که عده‌ای از مبارزان اصلی با خشونت وارد مبارزات مسلحانه شده بودند. ساواک، کمیته مشترک شهرداری و سازمان امنیت، و دادرسی ارتش هم هیچ رحم و شفقتی نسبت به این مبارزان نشان نمی‌دادند. جوانان مبارزی را اعدام می‌کردند که در حقیقت زائیده جامعه‌ای هستند که امکان بیان آزادانه افکار وجود نداشت و خواه یا ناخواه به آن راهها کشیده شده بودند.

**جواب سؤال ۵.** همانطور که گفته شد هنگامی که انقلاب پا گرفت، ما دو تا ایدئولوژی کاملاً جدی داشتیم. یکی اسلامی و دیگر چپ. اکثریتی هم بودند که ایدئولوژی «سیاسی» خاصی نداشتند، اما چون سنت فرهنگی و تربیت ملی ایرانیان، از نسلهای گذشته تاکنون، همواره اسلامی بوده با واژگان اسلامی، ذهنیت اسلامی و شیعی و نیز سمبولها و الگوهای دینی اسلامی، آشنایی داشتند؛ لذا برای تحرک سیاسی اکثریت، در انقلاب تمام حرکتهای پوشش اسلامی پیدا کرد و رهبر هم یک شخصیت مذهبی و مرجعی بود که هیچ‌گونه خطا و تصور خطایی از او در ذهن اکثریت مردم خطور نمی‌کرد، در نتیجه، زیر چتر یک قهرمان سنتی مقبولی که دارای قداست و روحانیت خاصی بود و همچنین پیشینه مبارزه ممتد سیاسی و پافشاری بر سر اصول را داشت، این گروههای مختلف، همگی رهبری شخص واحدی را در مقابل آن نظام، پذیرفتند.

و اینکه در آن زمان که چنان رهبری به عنوان شاه وجود داشت، برای پیروزی یک انقلاب بایستی برایش بدیل ایجاد کرد. چرا که ذهنیت دو هزار و پانصدساله شاهنشاهی مردم چنان شکل گرفته بود که کشور همیشه یک شاهی یا یک رهبری داشته است و

حالا که می‌خواهند شاه را از بین برود، باید کسی باشد که از جهت پشتیبانی عمومی مردم، هویت، شخصیت، قابل اعتماد و پدرگونه بودن، دارای خصوصیات و ویژگی‌های کریسمایی و وجاهت عمومی باشد.

این خصوصیات در شخص واحدی جمع شده بود که مردم همه از هر گروه و هر ذهنیتی می‌توانستند در وجود او این چهره پدرگونه را ببینند؛ آن هم در مقابل شخصی که فساد و دیکتاتوری و ستم‌پیشگی وی بر ایشان محرز شده بود. تقابل این دو مانند امام حسین و یزید بود. انتخاب، آسان بود و مردم از ایشان به عنوان رهبر پیروی کردند. بنابراین در پاسخ سؤال شما، از جهت تطبیقی مثلاً در مصر، عراق و پاکستان، ما پیوسته نهضت‌های اسلامی داشتیم و نویسندگان حوزه‌های علمیه ایران و عراق، اکثر کتاب‌های مبارزان نهضت‌های اسلامی را از عربی و اردو و انگلیسی به فارسی ترجمه کرده بودند. برای مثال، کاملاً مشهود است که نام رسمی کشور پاکستان، «جمهوری اسلامی پاکستان» می‌باشد.

هنگامی که در سال ۱۹۴۸ قرار بود که هندوستان بزرگ تفکیک و تجزیه شود تا از استعمار انگلستان استقلال یابد، مسلمانها می‌گفتند که ما حاضر نیستیم که سلطه انگلیس را تبدیل به سلطه هندوها کنیم. چرا که آنها هم در نظر ما کافر هستند و نباید به قاعده اعتلا، زیر نظر کافران باشیم. بنابراین گفتند که ما باید برای مسلمانها کشوری تشکیل دهیم که این کشور با جمعیت زیاد مسلمان در چارچوب یک نظام جمهوری اسلامی قرار گیرد که اصول دینی و فکری و فرهنگی آنها متفاوت و متمایز از هندوها باشد که آنها اکثریت بودند. سرانجام هم این امر انجام شد و مهاجرت‌هایی هم انجام شد و کسانی که مسلمان بودند از آن طرف حرکت کردند به اینجا و آن تعدادی که هندو بودند از این طرف به آنجا رفتند. امروزه پاکستان، رسماً یک «جمهوری اسلامی» است و قوانین اساسی آن هم می‌گوید: اسلام عمده‌ترین پایه نظام حقوقی آن کشور است.

اما در مقابل می‌بینیم که در ترکیه نهضت و مبارزه سیاسی، کاملاً برعکس بوده و به این دلیل انجام شده است که نظام اسلامی خلافت را که تا شکست عثمانی در جنگ جهانی اول وجود داشت، به کلی کنار بگذارند و در قانون اساسی که زیر نظر کمال آتاتورک نوشتند، دولت ترکیه را لائیک و سکولار اعلام کردند و اسلام را کاملاً منزوی کردند. و بیان داشتند که این کشور، کشوری لائیک و سکولار بوده و قائل به تداخل

۲۹۰ دیانت در سیاست، نیست. بنابراین، اگر کسی بخواهد با حجاب به مدرسه رود، در آنجا مورد قبول نیست.

در ترکیه کاملاً اصول سیاسی و نظامات اداری و دیوانی و فرهنگی غرب را کاملاً را پذیرا شدند؛ یعنی قانون مدنی خودشان را همان قانون تعهدات سویس قرار دادند، به عکس ایران که قانون مدنی تدوین احکام شرعی برابر فقه امامیه بود. بله، در ترکیه نظام اسلامی را ناکارآمد تشخیص دادند و کنار گذاشتند.

اما در کشورهایمانند مصر، سوریه و عراق نهضت اسلامی پیوسته فعال بود، به اندازه‌ای که بتواند در شرایط معینی، اظهار نظرهایی نماید؛ اما هیچ‌گاه موفق نشد با پشتیبانی اکثریت مردم یک حکومت اسلامی را تأسیس کند.

مثلاً در مصر، پیوسته از زمانی که سیدجمال‌الدین اسدآبادی که - در دوره ناصرالدین شاه از ایران به مصر رفت - به تربیت مصلحان معروف آنجا از جمله شیخ محمد عبده پرداخت و آنها کتابهای متعددی را که در جهت نهضت اسلامی به چاپ رساندند. پس از آنها، اخوان المسلمین که در حقیقت دنباله‌روی آنهاست و یا شُبان المسلمین؛ تمام اینها گروهها و جمعیت‌های مسلمان، بودند؛ با این وصف حکومت آنجا هیچ‌گاه تا به امروز به دست مسلمین نیفتاد. با اینکه مصر مرکزیت فرهنگ اسلامی را برای کل جامعه اهل سنت جهان دارد و در دانشگاه الازهر، در حقیقت تربیت عموم مفتیان مذاهب مختلف مالکی، حنبلی، شافعی و حنفی برای سرتاسر کشورهای اسلامی از حجاز گرفته تا مالزی برای گرفتن مدرک به مصر می‌آیند. با این وصف در مصر نیز این احوال به نتیجه نرسید که بتوانند حکومت اسلامی را دایر کنند. بلکه آن چیزی که در مصر موجبات از بین رفتن نظام پادشاهی شد، در حقیقت درسی بود که مصریها از انقلاب ملی کردن صنعت نفت و این جنبش ضد استعماری در ایران گرفتند و وقتی جمال عبدالناصر کانال سوئز را ملی کرد، گفت: «ما این درس را از دکتر مصدق و نهضت ملی کردن را از ایران آموختیم.»

بنابراین آنها ناسیونالیسم عربی در مصر را برای درهم شکستن توطئه‌های کشورهای بیگانه مانند؛ انگلیس و فرانسه و اسرائیل ایجاد کردند که آن هم به جایی نرسید و تا امروز هم می‌بینیم که هنوز مصریهای مسلمان، در چارچوب ایدئولوژی اسلامی موفقیتی کسب نکرده‌اند. البته در سودان و الجزایر هم نقش اسلام سیاسی را

به همین ترتیب، عراق نیز دارای یک پیشینه تاریخی طولانی در زمینه اسلام سیاسی و تشیع انقلابی است. که از زمان جنگ جهانی اول انگلیسها آمدند و عراق را که آن زمان جزئی از متصرفات عثمانی بود، گرفتند، شیعیان مخصوصاً اعلام جهاد کرده بودند. پدر آیت... سید ابوالقاسم کاشانی از جمله کسانی بود که خودشان تفنگ به دست گرفته بودند و حتی خود آقای کاشانی نیز برای مبارزه با انگلیسیها رفته بودند اما تا به امروز هیچگاه کار به حکومت اسلامی کشیده نشد.

از جهت تطبیقی، در طول تاریخ یعنی مقایسه با قرون گذشته، هم، در داخل ایران نیز، موفقترین نهضت تاریخی از زمان صفویه تا امروز، همین انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ بوده است. برآمدن صفویان حائز اهمیت بسیار زیاد است چرا که در شرایطی رخ داد که تشیع تنها اقلیتی کوچک بود، صفویان آمدند و نهضت رسمی کردن تشیع در ایران ایجاد کردند و ایران را از کشورهای همسایه اش که از یک طرف ازبکها بودند و از طرف دیگر عثمانیها، و از سوی دیگر نیز هند و به عبارتی گورکانیان هند بودند از آنجا که همه مذهب رسمی شان اهل سنت بود، خودشان را کاملاً مستثنی کردند و یک نهضت اسلامی ایجاد کردند که مشارکت فعال فرهنگی فقهای بحرین و جبل عامل و حله و... را هم به خودش جذب کرد. بنابراین به جهت تطبیقی، از زمان صفویه به بعد این انقلاب موفقترین نهضت است که در جهان اسلام به خصوص در جهان تشیع وجود داشته است.

در مقام مقایسه، علاوه بر جهت طولی، از نظر عرضی هم که نگاه کنیم، مشاهده می شود که در همان مقطع زمانی که اسلام در انقلاب ۱۳۵۷ برنده شد، اسلام در عراق، الجزایر و تونس و چه سودان؛ با وجود اینکه در این سرزمینها نیز اسلام جزئی از مبارزات سیاسی شده بود، موفقیتی نداشت در کشورهای دیگر نیز نهضت اسلامی پانگرفت.

- یکی از دلایل عمده موفقیت انقلاب اسلامی در ایران؛ داشتن روحانیت مستقل از حکومت بود. روحانیت در کشورهای دیگر و در آن زمان و حتی تا امروز یک شغل دولتی است که عبارت است از مدیریت مساجد، ائمه جمعه و جماعت و خطبا که همه شغلی کاملاً دولتی هستند و دارای حقوق و جیره و مواجب مشخص و منظمی از سوی

۲۹۲ حکومت وقت می‌باشند؛ چه در عربستان سعودی چه در مصر.

همان‌طور که استاد مرتضی مطهری نوشته‌اند در مصر مثلاً؛ شیخ‌الازهر - که بزرگترین مقام رسمی دینی در الازهر و مصر؛ بلکه در جهان اسلام اهل سنت است - بالای سرش عکس مثلاً، عبدالناصر یا امروز حسنی مبارک خواهد بود؛ اما در ایران هیچ مرجع تقلیدی و حتی یک پیش‌نماز کوچک در دوره شاه، محال بود که مثلاً عکس شاه را در منزل یا محل کارش در دفتر مسجد بالای سرش بزند.

در نتیجه استقلالی که روحانیت شیعه در ایران از سمت و سوی حکومت داشت، سبب تبدیل آن به شبکه‌ای کاملاً مردمی با قابلیت تعامل و کنش متقابل برای مردم کوچه و بازار می‌شد و این امر در نبود احزاب در این کشور، مهمترین وسیله برای انجام فعالیت سیاسی و اجتماعی بود؛ چرا که حتماً می‌بایست هماهنگیهای کامل برای ایجاد هرگونه فعالیت سیاسی و تبلیغاتی در سطح کشور به وجود می‌آمد. شاه با توجه به اینکه هیچ‌گونه مجالی برای شکل‌گیری حزبهای سیاسی در ایران باقی نگذاشته بود، تنها وسایلی که در سراسر کشور وجود داشت عبارت بود از: ۱. ارتش و نیروهای نظامی و ۲. نیروهای روحانی.

ارتش به‌طور قانونی از فعالیتهای سیاسی محروم بود، به علاوه، دستگاههای امنیتی و اطلاعاتی و ضداطلاعاتی نیز به‌طور کامل و مستقیم روی آن نظارت مستقیم داشتند؛ اگرچه در ایران، قبل از کودتای ۲۸ مرداد شبکه فعالان توده‌ای در ارتش بسیار زیاد بود که در این میان عده‌ای اعدام و تعدادی هم فرار کردند. گروهی از آنها به حبسهای طولانی محکوم شدند و طولانی‌ترین زمان زندان نیز، حبس توده‌ای‌های ارتشی بود که مجرمیت آنها مسلم شده بود؛ یعنی اتهامات آنها در دادگاههای نظامی، برابر قانون آن زمان، ثابت شده بود.

آری، نیروهای مسلح شبکه‌ای بود که در هر جایی حضور داشت و اگر مثلاً می‌خواستند، می‌توانستند بگویند ما همه جا هستیم؛ یعنی هر جا که نظامی باشد، یک شبکه و سلسله مراتب دارد.

شبکه دوم هم روحانیت بود که به هر حال در هر شهر و روستایی در سرتاسر ایران، حداقل یک نفر روحانی وجود داشت و روحانیان نیز شبکه‌ای بودند که با ساختار اعتماد بین طرفین و همچنین یک سلسله مراتب مشخص آشنایی داشتند و وقتی برای

مردم تبلیغ می‌کردند و یا مسئله‌ای را برای آنها توضیح می‌دادند، معلوم بود که هر یک از کدام مراجع تقلید پیروی می‌کنند! بدین ترتیب شبکه و ساختار کاملاً گسترده‌ای در سراسر کشور وجود داشت.

**جواب سؤال ۶ فرهنگ، در حقیقت برآیند معنوی تمام تلاشهای جامعه است.** و از سویی می‌شود معتقد بود که این مقوله از برنامه‌ریزیهای دولت است. و از سویی می‌توان گفت که دولت می‌تواند از فرهنگ به عنوان وسیله‌ای برای ارشاد و برنامه‌ریزیهای کلان خود استفاده بکند.

آن چیزی که به آن مهندسی فرهنگی و مهندسی اجتماعی می‌گویند، تا حدودی دارای دو رویهٔ مختلف است؛ یک رویه، عبارت از اینست که مانند نظامهای فاشیستی و همچنین نظامهای سوسیالیستی؛ دولت برنامه‌ریزی بکند و تمام مسائل را به خورد مردم بدهد و در حقیقت تاریخ را از نو بنویسد؛ تبلیغات خود را از طریق کتابهای درسی، و با استفاده از رادیو و رسانه‌های گروهی به خورد مردم بدهد و بعد چیزهایی را که نبوده، بسازد و یا چیزهایی را که وجود نداشته، در واقعیت به وجود آن تظاهر بکند؛ ولی رویهٔ دیگر هم این است که بگوییم فرهنگ سیال و در حال حرکت، پس مستلزم انتقال و پالایش است؛ یعنی ما در این کشور، فرهنگی تحت عنوان فرهنگ ایرانی داریم که دارای سه لایهٔ ایرانی، اسلامی و جهانی (غربی) است؛ اما پیوسته با پالایش، هر سه رویه مذکور را نگهداری کرده است.

گفتم تمدن ما، سه لایه دارد. اول، ایرانی است. یعنی، اینجا ایران است نه عربستان! هیچوقت هم عربستان نخواهد شد! چرا که کشوری است با تمدنی شش هزار ساله؛ بنابراین با کشوری که ممکن است ۲۰۰ سال سابقهٔ تمدنی داشته باشد، قطعاً متفاوت خواهد بود.

دوم اینکه؛ ایران کشوری است که دیانت اکثریت قریب به اتفاق افراد اسلام است، بنابراین نام بیشتر مردم اعم از زن و مرد، از واژه‌های عربی و نام معصومان و مقدسان اسلامی است؛ همچنین مراسم تولد، مراسم ازدواج و مراسم وفات و تمام این رسم و رسومات، هنوز جنبه‌های اسلامی دارد و حتی اگر کسی تظاهر به الحاد و عدم دیانت کند، در حافظهٔ جمعی او و خانواده او، پیوسته این رسومات بسیار قدیمی دینی وجود

۲۹۴ دارد که در مقاطع خاصی خود را نشان می‌دهد؛ بنابراین لایه دوم فرهنگ ما بدون هیچ تردیدی اسلام است

سومین لایه عبار ست از تمدن صنعتی جهانی که البته بیشتر از غرب به چشم می‌خورد، اما ما هم به میزانی که به کشور ما آورده‌اند و ما نیز پذیرفته‌ایم، در حال حاضر در آن دخیل هستیم.

بنابراین اگر به یک ایرانی نگاه کنید، چه فرد و چه جمع از این سه لایه تمدن سه‌گانه برخوردار است. مثلاً به او گفته می‌شد که اینجا خلیج است؛ او می‌گوید: اینجا خلیج فارس است، که این امر بیانگر آن است که شخص به ایرانی بودن و نیز به فارس بودن خلیج و نیز به تعلقش به این سرزمین علاقمند است.

حتی ممکن است که فرد با نظام حکومتی ایران صددرصد مخالف باشد، اما اگر در هر نقطه‌ای از جهان، کسی به او بگوید: «شما مثل اینکه عراقی هستید؟» او تند می‌شود و می‌گوید: «خیر من ایرانیم.» یا اینکه اگر بگویید که شما عرب هستید؟ می‌گوید: خیر من فارس یا ترک ایرانی یا ایرانی ترکم؛ به هر حال ایرانی هستم.

در رابطه با مورد دوم یعنی دیانت؛ گفته شد که در نام و فرهنگ و خط و واژگان ما نیز پیوسته این مورد از اهمیت زیادی برخوردار است و اینگونه نیست که ما بتوانیم تأثیر عظیم اسلام را در خود و جامعه و فرهنگمان نفی کنیم.

البته اگر کسی بی‌غرض باشد، بایستی فرق‌العاده از این موضوع که تمدن بزرگی که امروز در جهان به نام تمدن اسلام وجود دارد و بیشتر آن نیز متعلق به آباء و اجداد و گذشته ایرانیان است، خوشحال باشد. تمدن اسلامی بدون هیچ شک و تردید، یکی از برجسته‌ترین تمدنهای بشر در هزار و چهارصد سال، بلکه در شش هزار سال اخیر است. شاخه‌های مختلف این تمدن، اعم از علوم و ادب و فرهنگ و حتی حدیث و فقه، توسط بسیاری از ایرانیان پرورش یافته و توسعه پیدا کرده است بنابراین تمدن اسلامی یعنی تمدنی که از زمان حمله مسلمانان به ایران و روم به بعد در سرزمینهای اسلامی (از جمله ایران) رایج شد. این تمدن، تا حد قابل ملاحظه‌ای، ادامه تمدن خود ماست. تمدن جدیدی که از غرب نشأت گرفت عبارت است از هر چیزی که امروز خود را خواسته یا ناخواسته بدان محاط می‌بینیم اعم از ماشین، کت و شلوار، دانشگاههایی که تأسیس شده و آزمایشگاه، کارخانه‌ها، کامپیوترها و... درست است که همه این موارد از

۲۹۵ غرب آمده است؛ اما ما پذیرفتیم و از ائتلاف این سه رویه تمدنی امروز ما نیز دارای

فتنه

فرهنگی هستیم که برای فرد فردمان متجانس و منجسم است؛ یعنی ما از اینکه کت و شلوار داریم اظهار نگرانی نمی‌کنیم؛ یعنی نمی‌گوییم که این لباس پدر بزرگ من نیست و از کشور دیگری وارد شده است و وقتی می‌خواهیم به عروسی برویم، کت و شلوار می‌پوشیم و اصلاً احساس نمی‌کنیم که هویتمان را از دست داده‌ایم! یعنی این موضوع را کاملاً پذیرفته‌ایم. و یا به دانشگاه می‌رویم و از دانشگاه مدرک می‌گیریم و نمی‌گوییم که سیستم دانشگاه از غرب آمده، بنابراین باید آن را تخریب کنیم و برویم به نظامی که برای اجدادمان بوده است. بنابراین اهمیت موضوع در اینجا است که باید دید این سه لایه فرهنگی، هر کدام چه چیزهای خوبی دارد؟ ما خوبهای آن را نگه داریم و بدیهایش را پالایش کنیم و بدین ترتیب روبه جلو برویم.

جواب سؤال ۷. تأثیر آغازین انقلاب اسلامی در منطقه و در سطح جهان فوق‌العاده

قوی و زیاد بود. ولی نتایج بعدی، موجبات یأس و بلکه دشمنی آن کشورها را آغاز کرد. یعنی در آغاز وقتی انقلاب، روبه جلو بود و انقلاب اسلامی در برابر آمریکا و غرب ایستاد و از مواضع اسلامی خود محافظت می‌کرد و دم از استقلال و تمدن اسلامی می‌زد و می‌خواست که فرهنگ خود را حفظ کند، چنین موضعی، اسباب سرفرازی دیگر ملت‌هایی بود که آنها هم آرزومند بودند که بتوانند در کشورشان، روزی از شر حکومت‌های دست‌نشانده غرب در سرزمین‌های خود نجات یابند و بتوانند با مشارکت‌های عمومی، دارای حکومت‌هایی شوند که بیشتر نماینده فرهنگ خود و مدافع فرهنگ ملی و سرزمینی خودشان باشند. اما امروزه آنچه در عمل مشاهده می‌شود این است که هیچ کدام از کشورها، در عمل نتوانستند - بلکه باید گفت نخواستند - الگوی ایران را به کار بندند و به آن نتایج برسند. دلایل هم وجود فعالانی بود که در ۱۳۵۷ در انقلاب اسلامی ایران مشارکت عمومی و جدی داشتند و نیز آنچه که آن ملت‌های دیگر منطقه احساس سرفرازی و مباحات از ظهورش می‌کردند، فرهنگ بومی و اسلامی رو به رشد و پویایی بود که آنها می‌خواستند به آن بپیوندند، اما نتایج طوری نبود که آنها بگویند که ما هم می‌خواهیم به همین نتایج برسیم.

بنابراین مشکلاتی که مردم از این انقلاب گرفتارش شدند، موجب شد که آنها بگویند

۲۹۶ که ما همین حکومت‌های غیر نماینده ملی را تحمل می‌کنیم، اما حاضر نیستیم، به قدری که ملت ایران ایثار کرد، فداکاری کنیم و بعد به مشکلاتی شبیه ایران برسیم. مثلاً جنگی داشته باشیم که هشت سال امنیتمان به خطر بیفتد. حاضر نیستیم به وضعی برسیم که اعتبار و احتراممان در جامعه جهانی به خطر بیفتد و از آنچه که بود، کمتر شود.

البته هیچ شک و شبه‌ای نیست که کشورهای دیگر جهان، هر کدام به سهم خود سعی کردند که انقلاب‌های ملی و اسلامی را سرکوب کنند، اما هیچ یک از اینها نمی‌توانند موانعی در راه انتخاب‌های اصولی اکثریت مردم یک کشور باشند. اگر که جامعه، ملت و حکومتی می‌خواهد کسب اعتبار کند، می‌تواند به رغم توطئه‌های دشمن به وضع خودش برسد و اگر غیر از این باشد، مبارزه سیاسی معنا و مفهومی ندارد؛ بلکه مفهوم مبارزه سیاسی اینست که در مقابل دشمن موجود در آینده بتواند با سرفرازی راه‌هایی پیدا کند، که به اهدافش برسد.

به عقیده من تأثیرات فرهنگی انقلاب اسلامی در سطوح مختلف فرامنطقه‌ای، به تدریج، خود به خود، کمتر شد. یعنی چون ایران و انقلاب اسلامی ایران نتوانست به آن اهداف تعیین شده و آمال خود برسد، هر قدر زمان گذشت، از علاقمندی ملت‌های دیگر به اینکه خودشان را شریک در این انقلاب بدانند کاسته شد. و این بسیار اسفناک است؛ چرا که می‌شد، این جمعیت عظیم مسلمانان جهان که  $\frac{1}{5}$  یا  $\frac{1}{6}$  ملت‌های جهان مسلمان هستند، اتحاد یا تشکلی با یکدیگر داشته باشند و خیلی آسان یکی از قدرتهای عظیم جهان بشوند و همان روندی که در کشورهای اروپا موجود است یعنی کشورهای با زبانهای مختلف و با نژادها و قومیت‌های متفاوت را به صورت اتحادیه اروپا درآورند. و هم‌اکنون بعد از آمریکا، قوی‌ترین و مؤثرترین گروه سیاسی در جهان باشند. اگر مسلمانان هم می‌توانستند مشکلات داخلی خود را از میان بردارند و با یکدیگر متحد شوند، بسیاری از مشکلات داخلی و منطقه‌ای و عمومی کشورهای مسلمان حل می‌شد، هم از این جهت که خودشان صادرات و واردات بیشتری داشته باشند و هم با این بازار وسیعی که دارند، یک بازار مشترک‌المنافع بین خودشان ایجاد کنند و از فواید بسیاری نیز بهره‌برند. اما در حال حاضر وضعیت چنین نیست و فعالیت‌های اقتصادی آنها بیشتر با کشورهایایی است که به اصطلاح قدیم بلوک شرق یا غرب است، در حالی که می‌شد بین خود مسلمانان باشد.

شبه‌نظامی با ایران بود. و بعدها تا زمان جنگ تحمیلی، همچنان حالت نظامی داشت. در آغاز انقلاب، این تعارضها با انقلاب بیشتر جنبه نظامی و اقتصادی داشت، اما پس از چندی، این مبارزات جنبه کاملاً فرهنگی پیدا کرد و ایدئولوژی‌هایی که در برابر دیانت به طور عام و در برابر اسلام به طور خاص وجود داشت تبلیغ شد که از اهم آنها مسئله تفکیک دیانت از سیاست است. اینکه اسلام، یکی از قالبهای فرهنگی و ذهنی است که با حقوق بشر و حکومت مردم سالار و نیز با مشارکت سیاسی مردم در تعارض است. اینها به طور جدی تبلیغ شده و می‌شود؛ مخصوصاً در زمینه حقوق بشر.

تعامل گفتمان‌های فرهنگی رقیب با انقلاب اسلامی در آغاز، پیامهایی بود که بین پاپ‌ها و رهبر انقلاب مبادله شد و از سوی پاپ نیز سفرائی به ایران آمدند. چنین تعاملهایی پیوسته وجود داشته و مسیحیان، قرن‌هاست که در برابر اسلام در حال مبارزه و معارضة و تبلیغ بودند، اما از جهت دینی پیشرفتی نداشتند.

یعنی به رغم «تبشیر» مسیحیان، گرایش مسلمانان به مسیحیت بسیار محدود بوده است. با اینکه در حوزه ایران و کشورهای اسلامی تبلیغ مسیحیت بسیار زیاد بوده و دارای پیشینه طولانی می‌باشد، مخصوصاً در زمانی که یک تبدیل ساختار سیاسی در ایران به وقوع پیوسته است، مسیحیت در مقام تعامل با مسلمین و در مقام تبلیغ مسیحیت برای مسلمین فعال بوده است، مثلاً در دوره مغول بعضی از ایلخانان، مسیحی شدند و در دوره صفویه، مسیحیان با آزادی کامل کلیساهایی در ایران ساختند و مبشران مسیحی در اطراف اصفهان، مشاوران شاه‌عباس بودند. تا جایی که شاه‌عباس در ماه رمضان به کلیسای مبشران مسیحی رفته و در آنجا کریسمس را جشن گرفت.

در دوره فتحعلی شاه مبشرینی آمدند و کتابهایی در رد اسلام نوشتند که یکی از آنها پادری هنری مارتین Henry Martin نویسنده کتاب «میزان الحق» بود. بعد از آن نیز، این موضوع پیوسته وجود داشته است. اما چون جامعه کنونی غرب، جامعه مذهبی نیست، روابطی که بین تشکیلات مذهبی اروپا و آمریکا و نیز تشکیلات مذهبی ایران و کشورهای مسلمان باید باشد، لاقلاً از ناحیه نظام‌های سیاسی غربی، رابطه‌ای بسیار کم‌رنگ است. ممکن است در مقاطع و مواضعی، از این کانالهای مذهبی به صورت

سفرای غیررسمی استفاده گردد و ممکن است پیامهایی بین یک مرجع دینی - که دارای نفوذ سیاسی است - با کشورهای دیگر، از ناحیه رفت و آمدهای مبلغین دینی یا آمدو شد سفرای مختلف انجام گیرد ولی، این افراد تأثیرگذار و تصمیم‌گیرنده نیستند؛ چرا که ساختار سیاسی کشورهای غربی سکولار و غیردینی است و کشیشان کاملاً از عرصه سیاست بیرون هستند. تا اندازه‌ای که مثلاً در انگلستان اگر یک رئیس مذهبی حرفی بزنند که کاربرد سیاسی داشته باشد، مورد انتقاد بسیار شدید سیاسی قرار می‌گیرد، که چرا شما که رهبر مذهبی هستید، چنین سخن سیاسی به زبان آورده‌اید! بنابراین از آن جهت تأثیر چندانی در گفتگوهای بین ادیان مختلف و ایران و اسلام نیست؛ اگرچه دولت جمهوری اسلامی به دلیل قوت خود در زمینه مذهبی روی این مسأله خیلی سرمایه‌گذاری می‌کند.

اما مباحث مربوط به تبلیغ اصول سیاسی مطرح در غرب از قبیل، تفکیک دین از سیاست، لزوم مشارکت سیاسی مردم، لزوم اعتنا و التزام به حقوق بشر جهانی و یا انتقاد شدید از کاربردهای دینی و مذهبی در زمینه حقوق قضایی و فقه سیاسی، مباحثی است که در حقیقت برای جاافتادن آنها در اذهان عمومی و مخصوصاً تأثیر آن بر نسل جوان تبلیغ می‌شود و همین نیز موجب اصطکاک کامل میان فرهنگ غرب و فرهنگ نو و مقبول و گازه نهادینه شده قانون اساسی ایران و قوانین موجود در کشورمان است. یعنی غربیها خواستند اصول فرهنگی خودشان را به عنوان استانداردهای مقبول جامعه جهانی تبلیغ کنند، در حالی که کشوری مانند ایران، بر اساس قواعد فقهی خودش پاسخهای خاصی داشت که مقبول جامعه جهانی نبود. در نتیجه پس از سالهای متمادی، دولت ایران نظامات بین‌الملل و اعلامیه حقوق بشر را، برخاسته از فرهنگ غرب و در نتیجه منحط تلقی می‌کرد.

سرانجام دولت آقای خاتمی به این نتیجه رسید که ما با اصول اساسی حقوق بشر و مشارکتهایی که نوع بشر باید در کار خودشان داشته باشند، مخالف نیستیم؛ بلکه می‌خواهیم لزوم تأثیرگذاری فرهنگ اسلامی و بومی خودمان را نیز در آن لحاظ کنیم. اما اساس این حقوق را انکار نمی‌کنیم. به عبارت دیگر در حقوق بشر تز نسبت‌گرایی دینی و فرهنگی مطرح شد.

بودن ارزشهای فرهنگ غربی. به این معنا که با خاستگاه بسیاری از مختصات نظامات سیاسی و فرهنگی غرب، یک فرهنگ مسیحی و اروپایی توأم با اندیشه‌های آزادی و دموکراسی و سکولاریسم است؛ در حالی که این مسائل در آنجا اتفاق افتاده و جزء فرهنگ عام ملت‌های غربی شده است.

بنابراین، وقایع مذکور ضرورتاً متناسب با همه جوامع بشری (با خاستگاه‌های تمدنی، دینی و فرهنگی متفاوت) نیست. هر جامعه‌ای مختصات خاص خود را دارد. ولی شاخصه این جهانی شدن و این فرهنگ غالب چنین است که می‌خواهد بگوید آن چیزی که من دارم، استاندارد است برای کل جهان، و حال آنکه؛ ما می‌دانیم در داخل کشورهای اروپایی و آمریکایی هم ملتها با یکدیگر متفاوتند. از قدیم نیز خود غربی‌ها، تفاوتها را میان ملت‌های اروپایی شناسایی کرده‌اند.

اینکه کل ارزشهایی که مقبول یک جامعه، ملت و دولت در آن کشورها باشد، بتواند به صورت جهان شمول در تمام کشورها، بدون هیچ دخل و تصرفی و هیچ گونه تغییر و تبدیلی، کاملاً مقبول تمام ملت‌های دیگر شود، پدیده‌ای تازه نیست. انبیاء اولوالعزم هم شرایع خود را به همه مردم دنیا عرضه کردند. امروز هم غربی‌ها می‌گویند آنچه من در کشور خودم، مثلاً قانون کردم یا کنوانسیونی که من به آن پیوسته‌ام عیناً به همان شکل باید در سرتاسر جهان اجرا گردد و مقبولیت قانونی یابد که این شاخصه آنها از سوی دولت‌های اسلامی و همچنین چین تهاجم فرهنگی محسوب می‌گردد.

در دفاع فرهنگی، آنچه که از همه واجبتر است مشروعیت مفاهیم و الگوهاست که در هر فرهنگی به طور خاص وجود دارد به این ترتیب ما بایستی از توانمندیهای قومی و ملی و مذهبی و مشروعیتهای بومی خود استفاده بکنیم و مواردی را که تعارضی بین مفاهیم مورد تبلیغ غرب وجود دارد، بر اساس همان اصولی که آنها هم به آن احترام می‌گذارند، بپذیریم؛ به این معنا که بله، شما خودتان در حقوق بشر قائل به حق مردم، و در حقوق سیاسی نیز محکوم به رأی یک اکثریت هستید.

حال اگر اکثریت جامعه آن نوع از ایدئولوژی که شما نمی‌پذیرید را بپذیرفتند، آیا این ایدئولوژی مقبول اکثریتی که با شما مخالف هستند، می‌باشد و در میان آنها وجهی دارد؟ و آیا بایستی به قول اکثریت وفادار بود و یا فقط آن اکثریتی، مقبول شما هستند

۳۰۰ که حرفهای شما را بپذیرند؟

فرض کنیم در چین، عربستان و یا ایران؛ اگر اکثریت - با همه پرسسی - به این نتیجه رسیدند که نسبت به حقوق زنان فقط افکار بومی خود را داشته باشند، غریبها، این موضوع را حق مشارکت سیاسی آن مردم می دانند یا نه؟ مثلاً در برهه‌ای از زمان که هیچ گونه شک و شبهه‌ای نیز در آن نمی‌باشد، یعنی در زمان وقوع انقلاب اسلامی؛ اکثریت قریب به اتفاق مردم با مشارکت سیاسی خودشان به رژیم شاهنشاهی، نه گفتند و به جمهوری اسلامی آری. در آن مقطع به هیچ شخص اروپایی و آمریکایی نمی‌تواند به حق مردم ایران که رژیم پیشین را طرد کرده و نظام دیگری را پذیرفته است، حتی بر اساس اصول مورد قبول خودشان انتقاد نماید، اما مشاهده می‌شود که چون این خواسته اکثریت مردم، موافق نیت آنها نیست، کشورهای غربی با ایران درافتادند و تا جایی که می‌توانستند از جهت نظامی و بعدها نیز با تحریم اقتصادی، موجبات شکل‌سازی در این مملکت را پدید آوردند.

همچنان که در کودتای ۲۸ مرداد، با این که اکثریت مردم ایران با تظاهرات وسیعی که کرده بودند، مخصوصاً در ۳۰ تیر، نشان دادند که خواهان ادامه حکومت ملی دکتر مصدق هستند؛ چون این کشورها منافع اقتصادی و سیاسی خود در ایران را، در دولت ملی دکتر مصدق می‌دیدند، با آن مخالف بودند؛ همان دولتهایی که امروز از حقوق بشر و مشارکت سیاسی می‌زنند، در آن مقطع درست در جهت مخالف خواسته‌های اکثریت مردم ایران با یک کودتای کاملاً شبه‌نظامی، اطلاعاتی و امنیتی که از طریق CIA و از طریق MI6 اینها با هم توافق کرده بودند و شوروی را نیز به سکوت واداشته بودند، کودتایی راه انداختند و در امور داخلی ایران دخالت کردند.

در دفاع فرهنگی، باید ضمن ارزش محوری و نقادی از ضعف‌های مهاجمان فرهنگی فرهنگ خودی را نیز از تفسیرهای غلط پالایش کرد و جوهر دین را که به حکم «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» است، مدّ نظر داشت نه پیرایه‌های نسل‌های گذشته را که به اسلام بسته‌اند.

جواب سؤال ۱۰. توسعه فرهنگی که در حقیقت خواه ناخواه بایستی توأم با توسعه اقتصادی و سیاسی باشد. توسعه فرهنگی به طور مستقل نمی‌تواند برنامه‌ای داشته

باشد و باید به شکلی منسجم و متعادل با انواع دیگر توسعه پیش رود. به این معنا که فرضاً اگر ما بهترین کتاب را در جهت توسعه فرهنگی تولید کنیم، اما هزینه تولید آن بیش از مبلغی باشد که اکثریت مردم جامعه، برای بودجه فرهنگی خانواده پیش‌بینی کرده‌اند، خواه ناخواه آن کتاب، به دست اهلس نخواهد رسید.

دوم اینکه، از جهت سیاسی، توسعه سیاسی و آزادیهای لازم باید در جامعه وجود داشته باشد تا هنگام تولید و عرضه تولیدات فرهنگی، امکان توسعه فرهنگی وجود داشته باشد، اگر محدودیت‌ها، بیش از حد متعارف باشد، یعنی غیر از مطالبی مثل تهمت و افترا و جعل خبر و فحاشی و دروغزنی که در تمام کشورها در زمره خط قرمز جای دارد و باید مراعات شود فضای فرهنگی بسیار محدودتر باشد، تولید محصولات فرهنگی و توسعه فرهنگی، توقع نابجایی است؛ در نتیجه توسعه فرهنگی در چنین فضای نامناسب اقتصادی و سیاسی هرگز ممکن نخواهد بود.

بنابراین رابطه متقابل توسعه فرهنگی با توسعه اقتصادی و سیاسی دارای اهمیت بسیاری است. دوم اینکه فرهنگ امری است که بایستی متناسب جامعه خاص خود پیش رود.

همان‌طور که گفتم فرهنگ ایران دارای سه مؤلفه بسیار قوی است که یکی همان فرهنگ ایرانی و دیگری همان فرهنگ اسلامی است که این مقوله در کشور ما هزار و چهارصد سال است که با یکدیگر به طور متجانس و منسجم همراه بوده‌اند و حالا یک بُعد دیگر هم علاوه شده، که عبارتست از تمدن جدید و وجه‌های کاربردی مفید صنعت، هنر، دانش و بینش جدید.

اما برای توسعه فرهنگی بایستی اولاً توانمندیهای فرهنگ بومی خودمان را شناسایی و تقویت کنیم، و بعد هم در پذیرش مطالب مثبتی که در فرهنگهای دیگر وجود دارد با چشم باز برخورد نماییم و با حق انتخاب چیزهایی را که برای جامعه ما مفید است، بپذیریم شاخصهای نامطلوب و نامتجانس را از بین ببریم.

متأسفانه در جامعه فعلی ما، بیشتر قشر جوان کشور، آگاهی کافی از فرهنگ و توانمندیهای فرهنگ بومی خود که همان نخایر ایرانی و اسلامی است، ندارند؛ در نتیجه شیفتگی خاصی نسبت به هر آنچه که با فرهنگ بومی ما بیگانه است، دارند. این موضوع شکاف عمیقی بین پدر و مادر از یک سو و فرزندان از سوی دیگر پدید آورده که در

۳۰۲ سطح جامعه بسیار مشهود است.

مثلاً به کرات مشاهده می‌شود که دختری با مادرش در حال راه رفتن است، اما پوشش آنها کاملاً متفاوت است و دو نسل، تنها بیست سال با یکدیگر اختلاف سن دارند! یعنی مادر مثلاً چهل ساله است و دختر بیست ساله یا اینکه دختر هفده ساله است و مادر ۳۷ ساله!

در صورتی که در اروپا دختر جوان و خانم پیری که همراه هم هستند، از جهت رفتار و پوشش و... با هم متناسبند و این شکاف عمیق وجود ندارد.

بنابراین برای رسیدن به توسعه فرهنگی، باید همزمان توسعه سیاسی و اقتصادی متناسب با یکدیگر عمل کنند تا ما بتوانیم از فرهنگ بومی خود، آن بخشهای مفید و مطلوب حفظ کنیم و از فرهنگ خارجی، آنچه را که متناسب با فرهنگ ماست را، بپذیریم.

**جواب سؤال ۱۱.** نقش مراکز فرهنگی دو چیز است؛ اول و مهمتر اینکه؛ ما در حال حاضر، متجاوز از حدود ۲/۵ میلیون تا ۳ میلیون ایرانی خارج از کشور داریم، که بیشتر آنها دارای توانمندیهای قابل ملاحظه‌ای از جهت فرهنگ، دانش، بینش، تخصص و حتی اقتصاد هستند. متأسفانه به اندازه کافی برای جذب نیروهای مؤثر و فعال ایرانی مقیم خارج از کشور تلاش صورت نگرفته است، بلکه به عکس ما از نیروهای فعال فرهنگی و اندیشمند داخلی هم به اندازه کافی استفاده نمی‌کنیم و آنها هم در حال فرار هستند و چنانکه در روزنامه‌ها نوشته‌اند، ما در حال حاضر با رکورد فرار مغزها مواجهیم. یعنی اولین کشوری که بیش از هر کشور دیگری مغزهایش در حال فرار هستند!

بنابراین منافع ملی ایجاب می‌کند که مراکز فرهنگی خارج از کشور با ایرانیان خارج از کشور تعامل کافی پیدا کنند و باعث شوند که آنها باز گردند و در کشور خودشان منشأ خدمات گردند تا هر چه بیشتر و از دانش و بینشی که در آنجا کسب کرده‌اند، به ایران خدمت کنند.

فعالیت دیگری که مراکز فرهنگی خارج از کشور می‌توانستند خیلی خوب از عهده آن برآیند، این بود که با مسلمانان کشورهای مختلف؛ مخصوصاً شیعیانی که از کشورهای دیگر هستند متحد شوند و از وجود آنها در کار تبلیغ از ایران و حمایت از

منافع ایرانیان استفاده کامل نمایند که در این امر هم خیلی موفق نبوده‌اند!

نکته دیگر؛ اینست که بتوانند شبهاتی که نسبت به ایران و دولت و ملت ایران در جهان وجود دارد، را رفع نمایند. چرا که بدترین ضربه‌ای که در این سالها به ایران وارد آمده، پایین آمدن اعتبار ایران و ایرانیهاست؛ یعنی اگر سی سال پیش فردی از این کشور به کشور دیگری می‌رفت - چه عربستان و چه آمریکا - از اینکه بگوید من ایرانی هستم، نه تنها هیچ خجالتی نمی‌کشید، بلکه مخاطب وی، به این اعتبار که او ایرانی است برایش اعتبار و امتیاز و حرمتی قائل می‌شد. حتی بعضی از افراد که ایرانی نبودند برای کسب حرمت و اعتبار به دروغ، تظاهر به ایرانی بودن می‌کردند. مثلاً یک یونانی برای اینکه ایرانیها به پولدار و محترم بودن مشهور بودند، می‌گفت: «من ایرانیم».

اما چیزی که ما امروز شاهدش هستیم، کم اعتبار شدن هویت ایرانی در سطح جهان است. اولین شاهد، این است که کسی بگوید این پول من ایرانی است، استفاده کنید، می‌گویند: «ما پولتان را قبول نداریم». خودش هم اگر بگوید ایرانیست، اعتباری برایش قائل نمی‌شوند، چه در عربستان و چه در کشورهای اروپایی و آمریکا و کانادا. بنابراین بزرگترین ضربه به ما در درازمدت از دست دادن اعتبارمان می‌باشد. اگر یک نفر پول در جیبش نداشته باشد، اما اعتبار داشته باشد، می‌تواند باز هم زندگی کند. چون اعتبار دارد و می‌رود مثلاً نان بخرد می‌گویند ایشان شخصیت محترمی است و حتماً امروز پولی به همراه ندارد به او نان بدهید، فردا پولش را می‌آورد، چرا که اعتبار دارد. اما اگر پول داشته باشد ولی اعتبار نداشته باشد و برود در صف نانوا می‌گویند: این فرد کلاهبردار است، مراقب باشید حالا که در صف ایستاده، جیب شما را نزنند، در نتیجه از دست دادن اعتبار بسیار بد است.

مراکز فرهنگی خارج از کشور بایستی در دستور کارشان این موضوع از اهمیت زیادی برخوردار باشد، که اعتبار از دست رفته ملت ایران را به دست آورند و با ارائه تولیدات فرهنگی ایران، بیان پیشینه تاریخی و تبلیغ صحیح در جهت معارف اسلامی و اخلاقیات اسلام و موضوعاتی که اسلام در زمینه عدالت اجتماعی و احترام به انسان و حتی احترام به حیوان در فقه، اخلاق و عرفان خود دارد، در بازسازی اعتبار ایرانیان بکوشند. یعنی می‌توانند در سراسر جهان؛ چه در اروپا و چه آفریقا ایران را به عنوان کشوری که مهد تمدن قدیمی است و در ایجاد تمدن اسلامی نیز بیشترین نقش را داشته،

۳۰۴ معرفی نمایند و بدین ترتیب برای فرهنگ و تمدن ایران اعتبار و احترام ایجاد کنند؛ چرا که در اعتماد است که همه چیز به انسان رو می‌آورد.

اگر ما به کشورهای خارجی نشان دهیم که کشور ما دارای اعتبار و احترام است، صنعت توریسم ما نیز تقویت می‌شود و در نتیجه هتل‌های ما پر از افرادی می‌شود که دلارهایشان می‌آورند تا خرج کنند؛ یعنی در رستوران‌های ما غذا می‌خورند و از کارهای دستی ما می‌خرند. همین آمد و شدها علاوه بر تقویت اقتصاد ملی، می‌تواند در انتقال فرهنگ مؤثر باشد.

**جواب سؤال ۱۲.** در حال حاضر، مشکل ما دو قطبی شدن نخبگان جامعه است، یعنی اجتماعی میان آنها وجود ندارد. زیرا گروهی افراطی و گروهی نیز تفریطی هستند. در حالی که اگر آگاهانه و بی‌غرض ارزیابی کنیم، مشاهده می‌شود که کشور ایران به رغم سیاست‌های امروز و دیروزش، کشوری است که بیشتر مردم دارای ذهنیت مثبتی نسبت به اسلام هستند. یعنی ممکن است از اقتدار سیاسی فراوان روحانیت ناراضی باشند؛ اما همین مردم نسبت به امام علی و امام حسین و حضرت فاطمه، دارای اعتقادات فراوان و احترام بسیار هستند. پدران و مادران و پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های ما هم در عین ایرانی بودن با اسلام، مشکلی نداشتند. هم نوروز را جشن می‌گرفتند، هم ماه رمضان روزه می‌گرفتند.

بنابراین ما باید این دو جنبه بزرگ را که یکی لایه تمدنی ده هزار ساله ایران است و دیگری جنبه‌های مثبت معارف و اخلاقیات اسلام و انسان مداری عرفانیات اسلام، هماهنگ نماییم. به عبارتی حقوق شرع و حقوق حق‌الناس و احترام و رعایت حقوق همه صاحبان حق را در کشورمان تأیید نماییم و بدون اینکه بخواهیم بهره‌برداریهایی جناحی و سیاسی از آن به عمل آوریم و یا عده‌ای را با انواع و اقسام تهمت‌های دینی از میدان به در بکنیم، اجماع به وجود آوریم. یعنی بپذیریم که در ایران، فرهنگ ما دارای هر دو لایه ایرانی و اسلامی است، همچنان که پدرانمان نیز بین تمدن کهن ایرانی و آداب و سنن شرعی و احکام شریعت ائتلافی ایجاد کردند که حاصلش تا نسل پیش از ما هم مشهود است. اجماع باید بر این اساس باشد که ما اسلام را به عنوان یک عنصر بسیار مؤثر در فرهنگ عمومی خود پذیرا باشیم، اما از افراط‌هایی که موجب تبلیغات سوء،

نسبت به دیانت، جامعه، هویت و فرهنگ ما خواهد شد، بپرهیزیم تا بتوانیم اکثریت مردم را به این وجوه اشتراک معتقد کنیم؛ یعنی به جای اینکه اکثریت مردم را به بی‌دینی متهم کنیم، آنها را به سوی دین و معنویت سوق دهیم تا آنها نیز دنباله‌روی همان شیوه باشند.

بنابراین اسلام و ایران را با تلفیق و ائتلاف عاقلانه و پالایش از نقطه‌هایی که احیاناً در درون اسلام واقعی وجود نداشته و سنتهای بیهوده و بی‌اثری که برخی به آن افزوده‌اند، پالوده کنیم.

چنانکه در ادبیاتمان هم داریم:

گر تو بیایی نشناسیش باز      بس که بر او بسته شده برگ و ساز  
باید آن برگ و سازهایی که به دلیل قومی و منطقه‌ای و زمانی و مکانی، بر اسلام، امام علی و پیشوایان معصوم ما بسته شده، را کنار بزنیم و آن عصاره مطلوب و حقیقتی آن را برای خودمان به عنوان مبادی اجماع و مبانی اتفاق و وحدت نظر پذیرا باشیم.

**جواب سؤال ۱۳.** نقش روحانیون در انقلاب مشروطیت و نیز در نهضت ملی کردن نفت، مهم بود. قبل از انقلاب، روحانیون به عنوان یک وسیله در اختیار حکومت نبودند؛ چرا که از جهت مالی مستقل از حکومت بوده و منافع ایشان باید از طرف مردم تأمین می‌گردید و آنها حالتی کاملاً وابسته به تفکر عمومی و پیروی از خواسته‌های جمعی مردم داشتند.

یعنی از یک سو مردم تأثیرگذار در روحانیت بودند. چون یک اقلیتی از روحانیت وجود داشت که ممکن بود، با حکومت وقت به نوعی کنار آمده باشند. اما گروهی هم بودند که با افساری از جامعه، نه در حوزه؛ بلکه در فضای دانشگاهها، در فضای بازار و جامعه به طور عموم دم‌خور بودند و این دسته در عین حال که نقش تبلیغ دین و ارشاد عمومی را داشتند، خودشان نیز از فضای سیاسی جامعه متأثر می‌شدند. بنابراین توانسته بودند، سخنگوی ملت باشند؛ چرا که وابستگی سیاسی به حکومت وقت نداشتند؛ بلکه احترامشان به استقلالشان بود؛ سخنگوی عامه یا عموم ملت؛ آن هم در زمانی که ملت سخنگوی نداشت، چرا که مطبوعات کاملاً مضمحل و تحت فشار بودند.

۳۰۶ روشنفکران هم با توده مردم در ارتباط نبودند، بلکه به دلیل بی‌اعتنایی به فرهنگ سنتی نزد عامه مردم از مقبولیت کافی برخوردار نبودند، به خلاف روحانیون که در آن فضای اختناق، تنها آنها بودند که می‌توانستند به انواع و اقسام سخن بگویند. به علاوه قالب و پوششی که تبلیغ مذهبی داشت، با ذهنیت بیشتر مردم متناسب بود.

حال آنکه اگر کسی می‌خواست در جایی که، انواع و اقسام مردم وجود داشتند، از یک ایدئولوژی روشنفکرانه که در جامعه ما ریشه نداشت، صحبت کند، ممکن بود مردم بلافاصله اعتراض نمایند؛ اما اگر قالب حمله به یزید و مظلومیت امام حسین صحبت می‌شد، چنین واکنشی از مردم وجود نداشت، در حالی که ممکن بود در یک روضه ساده، که از اسارت حضرت سجاد سخن گفته می‌شود منظور زندانیان سیاسی وقت هم باشند، که این اشاره‌ها و استعاره‌ها از چشم شنوندگان فعال سیاسی پنهان نمی‌ماند.

بنابراین این گستره فرهنگی جامعه، به آنها این امکان و فرصت را می‌داد که از ذهنیت افراد جامعه استفاده کنند و موجب روشنگری شوند. جامعه نیز پذیرای این افکار و اندیشه‌ها؛ نه تنها از سوی روحانیون بلکه؛ از سوی خطیبان غیر معمم نیز بود. تعدادی از سخنرانها بودند که سخنان مذهبی می‌گفتند؛ بدون اینکه خودشان روحانی باشند، ولی بیشتر آنها روحانی‌زاده بودند و سخنرانیهای بسیار خوبی هم می‌کردند و گاه ممکن بود که تعارضی با روحانیت پیدا کنند؛ ولی آنها هم می‌توانستند در جامعه بسیار تأثیرگذار باشند. مثلاً از این افراد، می‌توان «دکتر علی شریعتی» را نام برد که به هر جهت، با تعبیرات مذهبی در ذهن و زبان نسل جوان قبل از انقلاب تأثیرگذار بوده است؛ یعنی او کاملاً سیاست و دیانت را با هم ائتلاف می‌کرد. شریعتی از مفاهیم بسیار نو و جدیدی در سخنرانی‌هایش استفاده می‌کرد، گفتار او برای مردمی که برخاسته از جامعه شیعه ایرانی بودند، بسیار گیرا و جذاب بود و تأثیر زیادی بر روی آنها می‌گذاشت.

از خطبای غیر معمم، افراد دیگری هم بودند که مثلاً نماینده اول مجلس شدند؛ با بیش از یک میلیون رأی و این نشان‌دهنده تأثیرگذاری آنها بوده مثلاً «فخرالدین حجازی» که نماینده اول تهران شد، وی یک خطیب مذهبی بود، اما هنگام سخنرانی با کراوات دیده می‌شد، کت و شلوار می‌پوشید و ریشش را هم می‌زد! کسی که در اولین دوره انتخاب مجلس شورای اسلامی، بیشترین رأی را آورد، پس ارزشها، ارزشهایی حقیقی بودند که

جامعه در آن مقطع، نسبت به آنها به اجماع رسیده بود. کسب چنین مقبولیت و ۳۰۷  
مشروعیتی از سوی مردم و روی آوردن به مبادی اخلاقی، معنوی و دینی (و نه تنها  
حفظ قدرت سیاسی به هر قیمت)، باید اهداف اساسی روحانیون باشد.

\* \* \*

### دکتر محمدحسن قدیری ابیانه

جواب سؤال ۱. انقلاب اسلامی ایران در حقیقت بر مبنای ایدئولوژی اسلام استوار  
است و علت پیروزی انقلاب اسلامی ایران در مقابل رژیم شاهنشاهی - که بسیار قوی  
جلوه می‌کرد و مورد حمایت همه قدرتهای جهان اعم از شرق و غرب بود - هدایت انقلاب  
براساس قرآن و ایدئولوژی اسلامی بود.

در نقاط گوناگون جهان انقلاب‌های متفاوتی را شاهد بوده‌ایم که گاهی مسائل  
صنعی، گاهی مسائل اقتصادی، گاهی ایدئولوژی‌ها و حتی گاهی مذاهب، پایه‌ای این  
انقلاب‌ها و تغییر و تحولات بودند.

اما انقلاب اسلامی ایران براساس دین اسلام، و با دیدگاه شیعی و رهبری یک  
روحانی، یعنی حضرت امام(ره)، رخ داد.

بنابراین می‌بینیم که چگونه داشتن یک جهان‌بینی و پیروی از جهان‌بینی، حرکات هر  
فرد، یک نهضت و یک حکومت را شکل می‌دهد.

البته تفاوت در جهان‌بینی - مثلاً تفاوت جهان‌بینی که امام(ره) داشتند با جهان‌بینی  
حزب توده که پیرو کمونیست بودند - باعث می‌شود که هر کدام راحل، روش یا پیام  
متفاوتی را اتخاذ بکنند.

زمانی که ارتش شاهنشاهی برای سرکوب تظاهرات گسترده مردم مؤمن در  
خیابان‌ها به صف‌آرایی پرداخت، حزب توده دستور تشکیل گروه‌هایی برای حمله به  
ارتش‌یها و کشتن آنها را مطرح کرد، در حالیکه حضرت امام(ره) در مقابل آن فرمودند  
که: «اگر کسی خواست تعرض بکند به برادران ارتشی، شما مردم سینه‌تان را سپر آنها  
بکنید.»

شما اثر این را بر روی ارتش‌یها ببینید که چگونه خواهد شد. ما با انسان‌ها روبه‌رو

هستیم و بحث این است که شخصی که می‌خواهد حرکت را هدایت کند دارای چه جهان بینی است. چون جهان بینی دقیقاً روی اعمال تأثیر دارد. به طور مثال کسی که اعتقاد به جهان دیگر ندارد و فردی مادی‌گرا باشد، از دیدگاه او تمام حیاتش از زمان تولد تا مرگ است. بنابراین برای چه باید جاننش را فدا کند؟ برای دیگران یا برای آرمان‌ها؟ همه چیز باید برای خودش باشد. ارتش‌های جهان، از بُعد عملیاتی، سازماندهی و حتی ساخت سلاح‌ها، همه بر یک اصل و فلسفه استوار است و آن اینکه هرکس ابتدا به دنبال حفظ خودش است و بعد ضربه زدن به دشمن، چرا؟ برای اینکه شخصی که معتقد است با کشته شدنش همه چیز تمام می‌شود حاضر نیست جاننش را برای دیگران فدا کند.

این نگرش، نگرش موجود در جهان است. اما در کشورها و نهضت‌هایی مانند کشور ما تعداد زیادی این اصل را قبول ندارند و حاضرند جانشان را برای یک آرمان فدا کنند و این ریشه در مذهب دارد. حتی کسانی که مثلاً در گروه‌های مارکسیستی بودند و مبارزه می‌کردند نیز این چنین بودند، چرا که تربیتی مذهبی داشتند؛ وگرنه فرزندان آنها که این ترتیب مذهبی را ندارند، حاضر نیستند که مانند آنها جان خود را فدا کنند. یعنی در حقیقت تأثیر مذهب، این آرمان‌گرایی را در آنها ایجاد کرده بود، وگرنه اگر براساس آن باورهایشان تربیت شوند و بخواهند براساس آن منطبق عمل کنند، دلیلی وجود ندارد که بخواهند از جان خود بگذرند. اما در کشورهایی که مردم دیدگاه متفاوتی دارند و به معاد معتقدند، و معتقدند اگر در راه حق کشته شوند، شهید هستند و جایگاهشان در بهشت خواهد بود؛ اینها رفتارشان متفاوت خواهد بود.

این دیدگاه و باور که ناشی از جهان بینی است، جهان را تنها مادی نمی‌بیند، به جهان ماوراءالطبیعه و به عدالت خداوند نیز معتقد است که باعث می‌شود، افراد آماده جانفشانی باشند.

مثلاً ما در جنگ تحمیلی و در طول انقلاب، شاهد این قضیه بودیم. افراد با اینکه می‌دانستند لحظه‌ای دیگر، حتماً کشته خواهند شد، ولی حاضر بودند از جانشان بگذرند، چرا که می‌دانستند با شهادت و مرگ خود، رضایت الهی را کسب کرده‌اند و جایگاهشان در بهشت و در بالاترین جایی است که می‌تواند در دنیا و آخرت وجود داشته باشد.

همین آمادگی برای جانفشانی، قدرتی به آنها می‌دهد که، این قدرت را هیچ کس ندارد. یعنی عملاً یک عامل خارجی نمی‌تواند چنین نیرویی را در شخص ایجاد نماید. لذا ما می‌بینیم، یکی از دلایلی که تعداد شهدای انقلاب ما کم بود، آمادگی آنها برای شهادت بود. آمادگی برای شهادت به معنی تلفات بیشتر نیست؛ همین‌طور که در بدن نیز گلبولهای سفید، به محض اینکه میکروبی وارد می‌شود، حمله را آغاز می‌کنند و به نوعی آماده درگیری و جانفشانی هستند و سلامت بدن برایشان مهم است؛ در حالی که اگر این آمادگی در بدن نباشد، میکروب‌های ضعیف هم می‌توانند بر بدن غالب شوند.

در حقیقت ایدز که این همه در جهان نگرانی ایجاد کرده، بیماری است که قدرت دفاعی بدن را پایین می‌آورد، یعنی کمترین عامل خارجی می‌تواند روی بدن تأثیر گذاشته و آن را شکست دهد!

اگر این مثال را با جامعه و جانفشانی در راه حق مقایسه کنیم، خواهیم دید جامعه‌ای که در آن افراد برای جانفشانی در راه آرمان‌ها و ارزش‌ها و امنیت و دین آماده هستند، جامعه‌ای بسیار قوی خواهد بود و در مقابل دشمنانش نیز مقاومت می‌کند، در نتیجه تلفاتی که در مبارزه با دشمن می‌دهد، کمتر خواهد بود.

نمونه دیگر این جوامع، لبنان و فلسطین است. فلسطینی‌ها هم‌اکنون آماده جانفشانی هستند، از زمانی که این آمادگی را پیدا کرده‌اند، نسبت کشته‌های فلسطین به اسرائیل تغییر کرده است، یعنی زمانی این تعداد یک به بیست و یا سی بود؛ ولی امروز یک به سه شده است. یعنی این جانفشانی آنها نسبت به قبل، باعث شده که بتوانند بیشتر ضربه بزنند. در حالی که اسرائیل، بمب اتم و انواع هواپیماهای پیشرفته را دارد، انواع موشک‌ها، انواع هلی‌کوپترها و ناوهای جنگی و تانکها و انواع نفربرها؛ اما در مقابل تعدادی از فلسطینی‌ها که حاضر شدند از جانشان بگذرند، این اندازه آسیب‌پذیرند.

یعنی اگر این جانفشانی و آمادگی برای شهادت نبود، صد برابر آن مواد منفجره‌ای که آنها به خودشان می‌بندند، هم نمی‌توانست چنین ضرباتی بر دشمن صهیونیستی را موجب شود.

در حالی که در آمریکا حتی یک نفر هم پیدا نمی‌شود که بداند چند دقیقه دیگر حتماً کشته خواهد شد و بخواد جلو برود. بنابراین این نوع حرکات و آمادگی برای کشته شدن در راه یک آرمان، تنها ناشی از جهان‌بینی است؛ این جهان‌بینی است که به انسان

۳۱۰ آمادگی و توانایی مبارزه را می‌دهد.

امروزه غرب به شدت از اینکه این ایده و این جهان‌بینی در جهان رشد کند، نگران است. البته نگران منافع مشروع نیست، بلکه نگران منافع نامشروع است و چون آنها پایه و اساس رفاهشان براساس اعمال نامشروعشان است، اعمالی مانند استثمار و استعمار دیگران و از جمله؛ علیه جهان اسلام. آنها نگرانند که این عزت‌خواهی توأم با آمادگی برای شهادت منجر به آزادی جهان اسلام از قید آنها شود و بدین ترتیب موقعیت ابرقدرتی آنان از دست برود. پس تأثیر جهان‌بینی تا این اندازه در نوع رفتار انسان‌ها مشهود است. در حقیقت می‌توانیم بگوییم که اعمال هرکس براساس جهان‌بینی او است.

**جواب سؤال ۲.** فرهنگ ما، از ایمان و عقیده و دین ما نشأت گرفته است که در حقیقت: یکی از وظایف دین تبیین بایدها و نبایدهاست.

اگر دین ملاک نباشد، خیلی از باید و نبایدها تغییر خواهد کرد. اینکه چه چیزی حلال است و چه چیزی حرام؟ چرا حرام است و چرا حلال؟ دین در فرهنگ هر کشور تأثیر خاص خود را دارد. انقلاب ما به شدت تحت تأثیر اسلام و بایدها و نبایدهاست. و اگر هم همه بایدها و نبایدها در جامعه ما دقیقاً جاری نیست؛ اما میل به آن در همه وجود دارد. حکومت ما نیز تلاشش این است که به سمتی حرکت کند که انقلاب اسلامی و جامعه ما، درست مطابق بایدها و نبایدهای دین که خدا تعیین کرده است، حرکت کند.

اما اگر خدا را از روابط حذف کنیم، خیلی از بایدها و نبایدها تغییر می‌کند. به طور مثال؛ اینکه یک خانواده از یک مرد و یک زن تشکیل شده است خواست خداست. در تاریخ قوم لوط را داشتیم که خلاف این عمل کردند و «کن فیکون» شدند. امروز هم شاهد چنین اقوامی هستیم. در حال حاضر در اروپا این چنین مطرح می‌شود که چرا خانواده، از یک مرد و یک زن تشکیل شده است؟ چرا نمی‌تواند، از دو مرد تشکیل شود؟ در حالی که از دید و جهان‌بینی ما، این یک نوع فساد و انحراف است؛ چرا که این در زمره نبایدها جای دارد. نبایدهایی که خدا تعیین کرده است.

برخورد ما در جامعه با قضایای مذکور در بالا براساس بایدها و نبایدهای دینی است. لذا انقلاب اسلامی ایران با اتکا به ایمان ملت و با توجه به جهان‌بینی اسلامی،

به همین دلیل ما جامعه‌ای کاملاً متفاوت داریم، چرا که براساس بایدها و نبایدهایی که در اسلام وجود دارد و مردم نیز به آن پایبندند حرکت می‌کنیم. «ساموئل هانتینگتون» نظریه‌پرداز معروف غربی معتقد است که با توسعه ارتباطات، فرهنگ‌ها درهم ادغام می‌شوند، اما فرهنگ اسلامی را با فرهنگ غربی غیرقابل ادغام می‌داند و معتقد است که این دو فرهنگ، دو تمدن بزرگ را تشکیل می‌دهند. فرهنگ اسلامی روبه رشد است و همین سبب می‌گردد که این دو فرهنگ رو در روی هم قرار گیرند. بدین ترتیب وی مبحث رویارویی تمدن‌ها را مطرح می‌کند، که به عقیده بنده این تحلیل وی، تحلیلی علمی است نه یک تحلیل غرض ورزانه؛ گرچه او نسبت به اسلام غرض دارد و دشمن اسلام است؛ اما تحلیلش تا این حد منطبق بر واقعیت می‌باشد.

در مبحث فرهنگی، انقلاب اسلامی، همه چیز براساس مبانی دینی استوار است. البته این نیست که همه ابعاد فرهنگ یک جامعه فقط به مسأله دین باز می‌گردد. مثلاً اگر نوع حجاب را در مبحث فرهنگی مشاهده کنیم، پوشش، پوشیده بودن افراد و به خصوص خانم‌ها؛ از بایدهای اسلامی است. اما نوع پوشش و نوع حجاب به عوامل دیگری نیز بستگی دارد که می‌توان وضعیت آب و هوایی و معیشتی مردم را نام برد و طبیعی است که نوع حجاب در جامعه در یک مکان سردسیر با یک مکان گرمسیر متفاوت است. نوع معیشت مردم و اینکه کشاورزی یا ماهیگیری و یا برنج‌کاری متداول است، در نوع حجاب و معیشت تأثیر گذار است.

بنابراین می‌توانیم بگوییم که فرهنگ موجود در جامعه ما براساس دین اسلام است و یا بناست که بر این اساس باشد. در جهان اسلام ما شاهد فرهنگ‌های متفاوتی هستیم که انقلاب اسلامی ما هم به دلیل خصوصیات و واقع شدنش در ایران و موقعیتهای تاریخی، جغرافیایی، جمعیتی و اقتصادی و جنبه‌های دیگر، ویژگیهای خاص خودش را دارد.

**جواب سؤال ۳.** نقاط آسیب‌پذیر مختلفی در جامعه ما وجود دارد. یکی از عوامل بروز این‌گونه آسیب‌ها، تلقی غلط از میزان درآمدهای نفتی در کشور است. مثلاً بسیاری از افراد تصور می‌کنند که ما با داشتن درآمدهای نفتی به کار کردن کمتری

۳۱۲ نیاز داریم و می‌توانیم با اتکای به این درآمدها همه خواسته‌های خودمان را برآورده سازیم. در حالی که، این یک اشتباه و توهم است و در بروز چنین اشتباهی استعمار دارای نقش و تأثیر به‌سزایی بوده است.

ساعات کار مفید ایران پایین است و اقتصاد آن را می‌توان، اقتصاد نفت، منهای کار ارزیابی کرد. البته این مسئله ربطی به دیدگاه اسلام ندارد، بلکه مصیبتی است که ما گرفتارش هستیم؛ اسلام برای کار و تلاش ارزش بسیار زیادی قائل است.

حضرت علی(ع) درباره کار می‌فرمایند: «بهترین تفریح کار است.» برای اشاره به مسئله استعمار مطلبی را به نقل از «حسنین هیکل» نویسنده معروف مصری می‌خوانم که زمانی وزیر تبلیغات «جمال عبدالناصر» بوده است. او کتابی را با عنوان، «میان مطبوعات و سیاست» به چاپ رسانده است و این کتاب به فارسی نیز ترجمه گردیده است. وی در این کتاب ضمیمه‌ای را چاپ کرده که مربوط به توبه‌نامه مدیر مسئول یکی از نشریات مهم مصری در زمان جمال عبدالناصر می‌باشد. بدین مضمون که این مدیر مسئول از دوستان نزدیک عبدالناصر و خود هیکل بوده و بعدها معلوم می‌شود که این شخص مأمور سازمان سی‌ای آمریکا بوده است. او در مقابل دریافت کمک‌های فراوانی از «CIA» مأموریت داشت دو هدف عمده را دنبال کند: یکی القاء این موضوع به افکار عمومی، که موفقیت و پیشرفت به شانس بستگی دارد و اتفاقی است.

حال بر اساس این محور سؤال این است که چرا غرب، آمریکا و CIA در کشورهای اسلامی سرمایه‌گذاری می‌کنند تا به آنها بگویند موفقیت و پیشرفت، به شانس بستگی دارد؟! هر انسانی به طور طبیعی، و ذاتاً در هر نقطه‌ای از جهان خواستار پیشرفت موفقیت است. اما آمریکا می‌خواهد که این پیشرفت حاصل نشود، چرا که این پیشرفت باید با کار و تلاش مردم حاصل شود و آمریکا می‌خواهد به آنها القا کند که کار و تلاش، عامل پیشرفت نیست؛ بلکه شانس عامل بسیار مهمی است، بنابراین مردم باید منتظر باشند تا شانس بیاید و در خانه آنها را بزند. یکی از راه‌های مهمی که استعمار علیه کشور مصر و سایر کشورهای اسلامی به کار برد، همین توطئه علیه فرهنگ کار است. استعمار چنین سیاستی را دنبال کرد، چرا که نفت نیاز مهم هر کشور صنعتی از جمله آمریکا و اروپاست و از دیدگاه استعمار نفت نباید به عنوان اهرمی در دست مسلمان‌ها باقی بماند! و مسلمان‌ها برای اداره امور روزمره کشورشان، باید نیازمند

از طرف دیگر، برای اینکه درآمد نفتی را درست هزینه نکنند، هم باید به تولید ضربه وارد می‌شد؛ یعنی فرهنگ کار را در کشورهای اسلامی این چنین تضعیف می‌کردند، و هم باید این درآمدها در امور مصرفی هزینه می‌شد؛ به خصوص امور مصرفی تولید شده در کشورهای غربی! لذا فرهنگ مصرف‌گرایی و تجمل‌گرایی را به شدت ترویج دادند. این معضلی است که ما در مدت بیست و چهار سال، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، هم گرفتارش هستیم.

حتی دولت: رابطه و پارتی در برخی موارد، جای شانس را در اذهان گرفته است و دشمن سعی می‌کند این توقعات و توهمات را دامن بزند. هم توهم ابعاد دارایی نفت و هم توقع امکانات زیاد با اتکا به این دارایی. در حالی که، اگر ما اوج درآمد نفتی کشورمان که ۲۰ میلیارد دلار است را، با احتساب هر دلار ۸۰۰ تومان بررسی کنیم، سهم هر نفر از صادرات نفت، ماهانه فقط ۱۹ هزار تومان می‌شود. واضح است که با این رقم نمی‌شود توقعات زیادی از حکومت داشت.

راه‌حل این معضل آن است که هم توهم‌زدایی کنیم و هم واقعیات را برای مردم مطرح نماییم، تا توقع‌زدایی گردد. یعنی؛ توقعات را تعدیل کرده و در حد امکانات کشورمان هماهنگ کنیم.

و سپس جهت‌گیری غلط استعمار را که سعی می‌کردند فرهنگ کار را تخریب سازند، دگرگون نماییم. یعنی به فرهنگ و وجدان کاری را اصلاح کنیم تا تولید ثروت گردد و از سوی دیگر؛ از اسراف و تجمل‌گرایی و مصرف‌گرایی، با استفاده از ابزار مختلفی نظیر کار فرهنگی جلوگیری کنیم، تا سرمایه تولید شود. یعنی ثروت را که نتیجه تفاوت بین تولید و مصرف است، سرمایه‌گذاری کرده تا رفاه و امکانات بیشتری برای مردم فراهم آید.

آسنیپی که ما از این توقع و توهم می‌بینیم، این است که پس از مدتی عده‌ای ممکن است به این توهم برسند که اشکال از مدیریت جامعه است و فراتر از آن؛ اینکه اشکال را به نظام و سیستم و نوع حکومت اسلامی نسبت بدهند و خطرناکتر از این نیز آن است که عده‌ای آن را به خود اسلام نسبت بدهند و با این تصور و توهم غلط اشتباه نتیجه‌گیری کنند که؛ شاید، اشکال از اسلام ما بوده، که دیگران پیشرفت کردند و ما مثل آنها پیش

۳۱۴ نرفتیم. در حالی که اگر، عوامل پیشرفت سایر کشورها را مشاهده کنیم، قطعاً به این

نتیجه می‌رسیم که آزادی همجنس بازی عامل پیشرفت غرب نبوده، بلکه فرهنگ کار و ساعات مفید کاری و تعطیلات کمتر، باعث پیشرفتشان شده است.

هیچ مکتبی به اندازه اسلام بر کار و تلاش تأکید نکرده است. مثلاً کسی که برای به دست آوردن رزق و روزی حلال برای خود و خانواده‌اش تلاش می‌کند، در حال جهاد در راه خداست. بالاترین تفریح کار است، کار عبادت است. بعضی از افراد در تحلیل اشتباه خود که براساس توهم و توقع بیهوده شکل گرفته است، به نتیجه‌گیری‌های غلطی می‌رسند.

این نتایج یکی از آسیب‌هایی است که ما باید مراقبش باشیم. ضمن اینکه بخشی از حلال‌ها در عرف جامعه حرام است و برخی از حرام‌ها، حلال! البته قوی نیست ولی وجود دارد. و راهش این است که تلاش کنیم، عرف را به حدود الهی برسانیم. یعنی تطبیق عرف جامعه بر حدود الهی.

اگر چنین کنیم، بسیاری از مشکلات و مسائل کشور، در بُعد آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی مرتفع خواهد شد. در حالی که گاهی مشاهده می‌شود که بعضی از افراد، برعکس سعی می‌کنند از دین تفسیری بکنند که مطابق با میل و عرف جامعه باشد و این مشکل دیگری است که ما با آن مواجه هستیم.

بنابراین مهمترین معضلی که در حال حاضر با آن دست به گریبان هستیم، مشکل این دو بُعد هست؛ فرهنگ کار و اخلاقیات و باید و نبایدها و حلال‌ها و حرام‌هاست؛ یعنی عدم انطباق کامل عرف با حدود الهی!

مثلاً اسلام اجازه داده اگر زنی، شوهرش فوت کرد، پس از رعایت عده ازدواج کند، اما این در جامعه ماقبیح است. حتی اگر بعد از یک سال هم ازدواج کند، کمی قباحت دارد؛ گرچه قانوناً منعی وجود ندارد! همین مسائل سبب می‌گردد گاهی مفاسدی رخ بدهد، در حالی که امری که خداوند برای آن ثواب قرار داده است، چرا باید به صورت قبح درآید؟!

جواب سؤال ۴. قبل از انقلاب، استعمار و امپریالیسم با تمام توانشان درصدد خدشه

وارد کردن به فرهنگ و دیدگاه‌های اسلامی بودند و سعی می‌کردند که فرهنگ مصرف‌گرایی و تجمل‌گرایی را دامن بزنند و فسادها و فحش‌هایی را که در غرب هست

۳۱۵ گفتگو  
را رواج دهند. در حالی که آزادی بیان در ایران وجود نداشت، حداکثر آزادی که باید  
اسمش را فساد گذاشت در ارتباط با مسائل جنسی وجود داشت و سعی می‌کردند افراد  
را درگیر چنین مسائلی نمایند.

در حالی که غرب، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران را غیردموکرات معرفی  
می‌کرد، ما شاهد آن بودیم که اینها تا آن لحظات آخر انقلاب، از رژیم پهلوی با آن  
ساواک مخوفی که داشت، حمایت می‌کردند و ابزار شکنجه را هم برایش فراهم  
می‌آوردند و شکنجه‌گران را نیز تعلیم می‌دادند. و حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی  
هم بسیار سعی کردند تا اوضاع را به روال گذشته باز گردانند.

در مقابل تلاش و توطئه‌های آنها، روحانیون و روحانیت به رهبری حضرت امام(ره)  
سعی می‌کردند، روح اسلامیت، غیرت و شرافت را در مردم بدمند. خوشبختانه در این  
رویارویی، روحانیت پیروز شد و در حقیقت، ملت پیروز شد. و با انقلابی که کرد آن  
وضعیت را پایان داد. خوشبختانه علی‌رغم فشارهای زیادی که برای محو فرهنگ  
اسلامی، به خصوص از زمان رضاخان و با کشف حجاب شروع شد، ما شاهد گسترش  
روزافزون حجاب در قبل از انقلاب بودیم؛ اوضاعی که امروز در ترکیه نیز شاهد آن  
هستیم.

**جواب سؤال ۵.** در دیدگاه‌های فرهنگی بین جامعه اسلامی از یک طرف و جوامع  
غیراسلامی، به خصوص جوامع غربی اختلافاتی وجود داشت. جامعه اسلامی بر اجرای  
قوانین اسلامی و رعایت بایدها و نبایدها تأکید داشت، چرا که اکثریت قاطع مردم چنین  
می‌خواستند و در مورد بعضی نبایدها، اسلام و انقلاب این اجازه را به آن دسته از  
اقلیت‌ها نمی‌داد (اقلیت‌هایی که اسلام را باور نداشتند) که بخواهند به راه خود ادامه داده  
و چیزی را به جامعه تحمیل کنند. اما دیدگاه‌هایی هم در داخل و هم در خارج از کشور که  
تحت عنوان آزادی عقیده، بیان و زندگی وجود داشته که این مسأله را مطرح می‌کردند،  
که رعایت یا عدم رعایت بایدها و نبایدها، باید داوطلبانه باشد و این نوع نگرش از  
تفاوت‌هایی بود که در دیدگاه‌های فرهنگی وجود داشت. اما در واقع بعضی از آزادی‌ها  
در غرب برای مردم ما یک محدودیت است و برعکس، برخی از محدودیت‌ها در ایران،  
برای مردم ما آزادی است و این نکته بسیار مهمی است.

مثلاً در ایتالیا و فرانسه و به طور کلی در غرب، افراد می‌توانند آزادانه به کنار دریا بروند، با لباس‌های که محدودیت آن روز به روز کمتر می‌شود! این فضای آزاد و سواحل زیبا برای مسلمان‌ها غیر قابل استفاده است. چرا که به علت وجود زنان یا مردان برهنه، مردان و زنان مسلمان، عملاً نمی‌توانند به آنجا بروند. بنده در ایتالیا تحصیل کرده‌ام، بچه‌های انجمن اسلامی؛ اعم از خانم‌ها و آقایان، هرگز از آن سواحل زیبا استفاده نمی‌کردند و در حقیقت می‌توان گفت که آن آزادی، برای افراد مسلمان محدودیت بود.

اما محدودیتی که در ایران ایجاد شده است و سواحل از هم جدا گردیده، آزادی محسوب می‌شود، یعنی مردان و زنان مؤمن ما به دلیل جدا شدن ساحل زنان و مردان می‌توانند به ساحل دریا رفته و از آن استفاده کنند.

البته آن کشورهایی که در تئوری ادعا می‌کنند که افراد باید آزاد باشند، عملاً در عرصه انتخابات، حق آزادی برای مسلمان‌ها را در کشورشان در بسیاری از مکان‌ها قائل نیستند. مثلاً دختر دانش‌آموز در فرانسه به دلیل رعایت حجاب اسلامی، از تحصیل، که حق هر فردی است محروم می‌شود.

در حالی که مثلاً، فرانسه مهد دموکراسی غربی بوده و از مدعیان دموکراسی است و یا می‌بینیم، که آنها از عدم آزادی حجاب در ترکیه همیشه حمایت کرده‌اند. یعنی همیشه منافع خودشان ملاک بوده و منافعشان نیز، در این بوده که ایمان اسلامی را از ملت‌های مسلمان بگیرند. در حالی که اگر بتوانند ایمان را از آنها بگیرند عزتشان را هم پایمال کرده‌اند.

موضوع مهمی که در مورد اصل حکومت اسلامی باید به آن اشاره کرد، این است که مردم ما انقلاب کردند، رفاندوم گذاشتند و حکومت اسلامی را تشکیل دادند. افرادی که به شیوه‌های مختلف به حکومت اسلامی معتقد بودند. بعضی‌ها معتقد بودند که صفت اسلامی نباشد؛ که البته به علت تعداد محدودی که داشتند نقشی ایفا نکردند و رأی هم نیاوردند. برخی نیز معتقد بودند که لزومی به میدان دادن به مردم در حد زیاد نیست. اما، حضرت امام(ره) نظام جمهوری اسلامی را بنا کردند؛ نظامی با جهت‌گیری، محتوا و اهداف اسلامی! در این نیز تغییری ایجاد نخواهد شد. یعنی قابل حذف شدن نیست. اما مسئولین و سیاست‌های نظام تا جایی که مغایر با اسلام نباشند، مورد تأیید مردم است.

گرچه ما قبلاً هم جمهوری اسلامی داشتیم، مانند جمهوری پاکستان که نامش جمهوری ۳۱۷ اسلامی بود، اما اولین جمهوری اسلامی واقعی در ایران تبلور یافت.

گفتگو

**جواب سؤال ۶** فرهنگ تأثیر بسیار زیادی دارد. از جمله در اقتصاد! همین ضعف فرهنگ کاری در کشور ما یکی از موانع مهم پیشرفت و توسعه همه جانبه است. قدرت خرید و رفاه عمومی در کشور ما امر مهمی است که حتماً باید به آن پرداخته شود. البته فرهنگ و اقتصاد نه تنها به جامعه شکل می‌دهند، بلکه به نوعی نیز از آن شکل می‌گیرند؛ یعنی هم تأثیرگذار و هم تأثیرپذیر هستند. مثلاً، فرهنگ مردم در نقاط کویری با فرهنگ مردم در نقاط پربراران مغایر است، در کویر تعارف یک لیوان آب ارزش بالایی دارد، در حالی که در شمال یا در مکان‌های دارای چشمه این چنین نیست و چیزی که در این مکان‌ها فراوان است، آب گوار است.

بنابراین فرهنگ و اقتصاد تأثیر متقابل بر یکدیگر دارند و ما باید مقوله فرهنگ را در کشورمان به عنوان عاملی تأثیرگذار و تأثیرپذیر، مورد توجه قرار دهیم و سعی کنیم آن را به شکلی درآوریم که کاملاً با اسلام منطبق باشد و در نتیجه، توسعه و پیشرفت مطلوبی را، حتی در چارچوب زندگی مادی برای مردم کشورمان فراهم نماییم.

در زمینه فرهنگ، بودجه‌هایی به این مقوله اختصاص یافته است که هرگز کفایت نمی‌کند، یعنی نه تنها بودجه کافی تخصیص داده نشده، بلکه برنامه‌ریزی دقیق هم نداشته‌ایم. ما در برنامه‌ریزی ضعف‌هایی داریم؛ اما اینکه بودجه در بخش فرهنگ کفایت نمی‌کند، عاملش به محدودیت بودجه کل کشور باز می‌گردد. هیچ بخشی از نظام از بودجه‌ای که در اختیارش است راضی نیست و آن را کافی نمی‌داند و معتقد است اگر بودجه بیشتری در اختیارشان قرار گیرد، می‌توانند تأثیر بیشتری داشته باشند.

بنابراین، در این زمینه، بخش فرهنگ مستثنی نیست. همه بخشها از کمبود بودجه یا عدم اختصاص کافی بودجه می‌نالند و این امر به این واقعیت باز می‌گردد که امکانات و بودجه، محدود است و این محدودیت نیز به همان ضعف در فرهنگ کار و فرهنگ اسراف و تجمل‌گرایی که در کشور ما وجود دارد، باز می‌گردد. من فکر می‌کنم که در برنامه‌ریزی‌های فرهنگی ما، هنوز نقش فرهنگ در پیشبرد امور آن‌طور که باید، به خصوص توسط مسئولین فرهنگی شناخته نشده است و آنهایی که متصدی امور

۳۱۸ فرهنگی هستند، گمان می‌کنند که هنوز در این ابعاد مشکل دارند و خودشان نیز، ممکن است که متوجه برخی از مسائل نشوند؛ بدین ترتیب برنامه مناسبی برای فرهنگ‌سازی مشاهده نمی‌گردد.

با اینکه مقام معظم رهبری بر فرهنگ کار و وجدان کاری تأکید فرمودند، اما بسیاری از فیلم‌ها، برنامه‌ها و قصه‌های ما، پر از اصطلاحات ضدفرهنگ کار است. این عبارت از کار کردن، به عنوان سگ دویی یا خرکاری نام می‌برند و این نشانه ضعف فرهنگی، در بُعد فرهنگ کار در کشور ماست.

**جواب سؤال ۷.** انقلاب اسلامی تأثیرات بسیار عمیقی در سطح جهان و همچنین جهان اسلام به جا گذاشته و در حقیقت، امروز اسلام‌خواهی، استقلال‌خواهی و عزت‌خواهی مسلمانان جهان، نتیجه انقلاب اسلامی ماست.

ما، هم با انقلابمان و نیز با سرنگونی رژیم شاه و مقاومت در مقابل تحریم‌ها و فشارها و مقاومت در حین جنگ تحمیلی - در عین اینکه تمامی قدرت‌ها از عراق و صدام حمایت می‌کردند - و نیز با ایستادگی در مقابل زیاده‌خواهی‌های غرب؛ به الگویی برای مسلمان‌ها تبدیل شده‌ایم و آنها فهمیدند که با دست خالی و تنها با تکیه بر اسلام نیز می‌توان یک رژیم دست‌نشانده سرتاپا مسلح را سرنگون کرد.

همین روحیه بود که باعث شد در لبنان، برای اولین بار اسرائیل پا به فرار بگذارد و جایی را که اشغال کرده بود پس دهد. این در حالیست که نیروهای مقاومت حزب‌الله لبنان، بخشی از نیروهای شیعیان را تشکیل می‌دهند. شیعیان بخشی از مسلمان‌ها را و مسلمان‌ها نیز بخشی از جمعیت لبنان را.

به عبارتی همین جمعیت حزب‌الله لبنان که از ملت ما درس گرفت، این درس را بسیار خوب اجرا کرد و اسرائیل را با آن میزان از قدرت نظامی و جنایت‌پیشگی مجبور به فرار کرد. یعنی؛ نه عقب‌نشینی، بلکه فرار! اسرائیل نامش را عقب‌نشینی گذاشت، ولی در حقیقت فرار بود؛ چرا که کسی در عقب‌نشینی تانک بر جا نمی‌گذارد، در حالی که آنها چندین دستگاه تانک نیز جا گذاشتند، چرا که می‌خواستند زودتر فرار کنند. فلسطینی‌ها نیز این درس را که توسط لبنانی‌ها تکرار شد، آموختند و امروز مقاومت می‌کنند.

از جمله مراحل که اسلام در کشورها طی کرد این بود که ابتدا وارد عقیده و قلب‌های

مردم شد، سپس مساجد را تسخیر کرد و پس از آن نیز پایش را از مساجد فراتر گذاشت و به خیابان‌ها رفت. از خیابان‌ها نیز به کارخانه‌ها و مراکز تولیدی و از آن جا هم وارد ارتش و نیروهای نظامی گردید و در نهایت، حکومت را به دست گرفت.

یعنی در ابتدا، بروز انقلاب از عقاید قلبی آغاز شد و در عمل به مساجد منتهی گشت. گرچه مساجد و روحانیت خود عامل تقویت ایمان مردم شدند. یعنی باورهای قلبی در منش و سلوک ظاهری نیز تأثیر گذاشت. مثلاً زن‌ها با حجاب شدند، مساجد پر شد و سپس از مساجد به خیابان‌ها رسید و سرانجام رژیم سرنگون شد و حکومت اسلامی تأسیس گردید.

در خیلی از کشورها این مراحل طی شده و امروز اسلام در قلب بسیاری از افراد جا گرفته است، هرچند که کومت‌ها به شدت ضد اسلامی باشند جهان اسلام این مرحله را پشت سر گذاشته و در ظاهر نیز به اسلام افتخار می‌کند. زمانی عده‌ای خجالت می‌کشیدند نماز بخوانند اما امروز، افتخار به نماز، افتخار به حجاب و نیز افتخار به ایمانشان عمومیست.

در حال حاضر، اسلام نه تنها بسیاری از مساجد را پر کرده بلکه در برخی از نقاط به خیابان‌ها هم رسیده است؛ تظاهرات خیابانی که در اقصی نقاط جهان شاهدش هستیم. در بسیاری از کشورها، با صحنه‌های تظاهراتی مواجهیم که قبلاً، فقط در انقلاب خودمان شاهدش بودیم و در برخی از نقاط نیز وارد فاز مبارزه هم شده‌اند مانند: لبنان و یا فلسطین. احزاب اسلامی در این نقاط به شدت شکل گرفته و تشکلهای اسلامی بسیار قوی شدند. برخی از این حرکتها حتی در ارتشی‌ها هم نفوذ کرده است و آنها هم خواستار تحولاتی گردیدند.

در حال حاضر کشورهای را می‌بینیم که سران آنها بسیار مرتجع می‌باشند اما تحولات مذکور آنها را مجبور کرده است که مواضعی متفاوت از گذشته را در پیش بگیرند؛ مواضعی که از سوی آنها باعث تعجب است! مثلاً موضعی که حسنی مبارک در مقابل اسرائیل از خود نشان داد، تحت تأثیر دستگاه اداری و حتی نیروهای نظامی مصر بود. یعنی علاوه بر مردم پایگاه حکومتی مبارک هم تغییر یافته است. او ناچار است چنین مواضعی را اتخاذ کند. در حالی که چنین مواضعی از سوی مبارک در مقابل اسرائیل غیرممکن بود و امکان نداشت که وی امریکا را نقد کرده و با حمله امریکا به

۳۲۰ عراق مخالفت نماید. ولی او فهمید که اگر غیر از این عمل کند، نمی‌تواند دوام بیاورد. لذا من احساس می‌کنم این روال همین‌طور جلو می‌رود، تا اینکه کشورها، یکی پس از دیگری حکومت‌های مردمی و اسلامی را برگزینند.

در بسیاری از مواقع دشمن با اعمالش، ندانسته سبب اوج‌گیری نهضت‌های اسلامی در جهان شد و در موارد متعددی حرکت‌های دشمن، برای مقابله با اسلام، به نفع اسلام تمام شد. مثلاً؛ وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، غرب و امریکا از این بابت که این نهضت اسلامی در کشور شیعی ایران با نهضت اسلامی در سایر کشورهای جهان گره بخورد و معضل ساز گردد، احساس خطر می‌کردند، بنابراین اتحاد جهان اسلام، معضلی است که آنها به شدت با آن مقابله می‌کنند.

بنابراین، آنها بر بُعد شیعی بودن انقلاب ایران تأکید کردند و از این نکته استفاده نمودند تا میان ایران و سایر کشورهای اسلامی فاصله انداخته و دشمنی ایجاد نمایند. یعنی؛ در کشورهای سنی نشین و عربی، به شدت علیه انقلاب اسلامی و دیدگاه تشیع تبلیغ کردند و گفتند که شیعیان آبروی اسلام را به خطر می‌اندازند، و دارند با نام اسلام، چه کارها انجام می‌دهند! غرب و «CIA»، «موساد»، «اینتلجنت سرویس»، و سایر نظام‌های پادشاهی، بیشترین نقش را در این تبلیغات داشتند.

بدین ترتیب، یک آدم مؤمن سنی، وقتی می‌شنود که عده‌ای شیعه آمده‌اند و آبروی اسلام را می‌ریزند، اگر باور کنند، چه اقدامی خواهند کرد؟ آشکار است که وی دلسوزانه، برای مقابله با تشیع و معرفی اسلام واقعی، مطابق با دیدگاه خودش به دنبال پیاده کردن اسلام سنی خواهد بود. اولین قدمی که چنین فردی بردارد، با حکومت خود و نیز با تبلیغات خارجی مواجه خواهد بود و این اتفاقی است که افتاد. سپس این فرد مشاهده می‌کند که به تروریسم، گمراهی و انحراف متهمش می‌کنند و همان اتهاماتی که به انقلاب اسلامی زدند، علیه او نیز به کار می‌برند و در اینجا است که یک بیداری اتفاق می‌افتد. سپس این فرد می‌بیند که میان تمام کشورهای سنی، تنها کشوری که از آنها، در راه برقراری احکام و حکومت اسلامی حمایت کرده است، همان انقلاب شیعه ایران است. مثلاً به فلسطین نگاه کنید! کدام کشور به اندازه ایران از فلسطینی‌ها که سنی هم هستند، حمایت کرده است؟ این خود باعث نزدیکی شیعیان و سنی‌ها می‌شود. در حقیقت غربیها و دشمنان با امکانات وسیع رسانه‌ای که داشته‌اند، سعی کردند تا نور

خدا را خاموش کنند. اما توطئه‌های خودشان اهرمی برای گسترش اسلام در جهان شد و اینکه؛ امروز منفورترین حکومت‌ها در جهان اسلام بعد از اسرائیل، امریکاست دستاورد بسیار بزرگی است.

این مقوله مقدمه استقلال کشورهای اسلامی از امریکاست و چنین نفرتی را ما نباید به هیچ وجه، کم اهمیت تلقی کنیم. این تنفر وقتی با ایمان و شهادت طلبی ترکیب می‌شود، آن چنان قدرتی حاصل می‌گردد که امریکا، حق دارد از مسلمانها وحشت کند. البته به این لحاظ حق دارد، وحشت کند که به دنبال اهداف نامشروع از طریق راههای نامشروع است. اگر امریکا آدم بود، می‌توانست رابطه بسیار خوبی با جهان اسلام داشته باشد، در حالی که این کشور راه شیطانی خود را دنبال می‌کند.

### جواب سؤال ۸. تا کنون ایدئولوژی‌ها، فرهنگ‌ها و گروههای شکل گرفته بر این

اساس زیاد بوده که با انقلاب اسلامی مخالف بوده‌اند. سلطنت‌طلبان، مادی‌گرایان، کمونیست‌ها، حتی به نوعی التقاطیون و... چنین افرادی در این در اقلیت بودند. ولی در خارج از کشور حضور پررنگی دارند. مثلاً انجمنهای اسلامی دانشجویی ایرانی در خارج از کشور، از سوی گروههای ملحد ایرانی مقیم آنجا بسیار تحت فشار بودند گروه‌هایی که به هر حال به ویژه به علت زندگی در غرب به شدت تحت تأثیر واقع شده بودند. خوشبختانه این گفتمان فرهنگ انقلاب اسلامی بود که به پیروزی رسید، منتها این گروهها مقاومت خود را، بعد از پیروزی نیز ادامه دادند و عده‌ای نیز مورد حمایت غرب قرار گرفتند در حالی که خود آنها عددی نبودند اما به دلیل حمایت‌های بیش از حد غرب سرو صدایشان بیش از وزنشان بود. و در مراحل مختلف سعی کردند که به نوعی، به این فرهنگ که ریشه همه تحولات مثبت در کشور است ضربه وارد کنند تا بتوانند کشور را به سمت و سویی که غرب مایل است، بکشانند. در بعد خارجی هم رسانه‌های بیگانه که تعدادشان بسیار زیاد شده است هزینه‌های گزافی صرف می‌کنند تا کشور ما را مورد حمله قرار دهند. و در حقیقت، چنانکه مقام معظم رهبری فرموده‌اند، ما به نوعی در معرض شبیخونهای فرهنگی قرار گرفته‌ایم و این شبیخونها، گاهی اثرات مخرب داشته و در بسیاری موارد نیز خنثی شده است؛ اما به دلیل پشتوانه مالی جهانی که ما شاهدش هستیم، آنها سعی می‌کنند خود را زنده نگهدارند و به انقلاب ما از هر نظر

تلاش برای انحراف تمایلات جنسی افراد، تلاش برای گسترش فساد و حتی گسترش اعتیاد، همگی بخشی از آن شبیخون فرهنگی است، که می‌خواهند، ایمان را از جوانان و مردم ما سلب کنند. اگر ایمان از ملتی سلب شود روحیه شهادت‌طلبی و مقاومت آن ملت نیز از بین می‌رود و اگر روحیه مقاومت از دست برود، کشور تجزیه می‌گردد.

سکولارها هم مانند سایر اندیشه‌ها، تلاش گسترده و حمایت شده‌ای را می‌کنند. تلاش در راه تضعیف جنبه دینی حکومت. بنابراین حمله به نهادهای دینی مانند؛ ولایت فقیه، شورای نگهبان، مجلس خبرگان، رهبری و روحانیت بخشی از این تهاجم را تشکیل می‌دهد. متأسفانه تعدادی از افراد که می‌توان اسمشان را سکولار، لیبرال و افراد غیر مؤمن و غیروفادار و به عبارتی ناهلان و نامحرمان به اهداف نظام و مرعوب و تحت تأثیر غرب قرار گرفته گذاشت، توانسته‌اند در مجلس ششم نفوذ کنند و رأی اکثریت را هم نیز به دست آورند. گرچه آنها با عملکرد خود، آرای عمومی - که البته آرا را هم با فریب به دست آورده بودند - از دست دادند! انتخابات شورای شهر، این مسأله را ثابت کرد. آنها خودشان معترفند که دیگر نمایندگی مردم را ندارند و حداکثر بتوانند در مجلس هفتم، اقلیتی را تشکیل دهند.

تمام گروه‌ها اعم از مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نهضت آزادی، افراد وابسته به جبهه ملی و غیره، همه توانشان را گذاشتند و کلی هم هزینه کردند و پشت سر این هزینه‌ها نیز کلی پولهای خارجی خوابیده بود، رادیوهای بیگانه از آنها حمایت می‌کردند که اینها رأی بیاورند. نظارت شورای نگهبان هم وجود نداشت، چون تأیید صلاحیت اعضاء، بر عهده شورای نگهبان نبود و نظارت شورای نگهبان هم به آنها حاکم نبود. انتخابات انجام شد و معلوم گردید که آنها در تهران مثلاً نتوانستند، حتی یک نماینده در این شورا داشته باشند و لذا آن را از دست دادند.

این حرکات و نفوذهای، به نوعی واکسن را در اذهان تداعی می‌کنند و اکسن میکروب ضعیفی است که وارد بدن می‌شود و حتی چند روزی موجب تب می‌گردد و پس از آن میکروب باعث مقاومت فرد می‌شود و پادزهر را ایجاد می‌کند، بدین ترتیب بدن در مقابل، میکروب قوی شده و نیروی مقاومتش بالا می‌رود.

به عبارتی، گاه خداوند، چنین برنامه‌هایی را فراهم می‌کند که ما تب و لرزش را

می‌بینیم، اما آن نیروی مقاومتش را درک نمی‌کنیم گرچه آن واکسن برایمان مفید واقع شده است. ۳۳۳

مفتوح

همین گروهی که با شعارهای انحرافی و فریبنده وارد مجلس شدند، دیدیم که در جامعه نیروی مقاومت ایجاد کردند، یعنی جامعه میکروب را شناخت؛ گرچه مدتی دچار تب شد، اما آن را از صحنه بیرون کرده و میکروب‌ها نیز خود متوجه چنین چیزی شده‌اند.

جواب سؤال ۹. در تهاجم فرهنگی، ابعاد مختلفی مورد توجه قرار گرفته و مراکز مختلفی نیز مورد تهاجم قرار گرفته است. یکی از ابعاد تهاجم فرهنگی، گسترش اعتیاد است. ما می‌بینیم از زمانی که امریکا، افغانستان را اشغال کرده است، براساس گزارش سازمان ملل؛ تولید مواد مخدر هیجده برابر، نسبت به گذشته، افزایش یافته است. یکی از مظاهر تهاجم فرهنگی، ترویج فسادهای اخلاقی از طرق مختلف می‌باشد. از جمله برنامه‌های مستهجن پخش سی‌دی‌های مستهجن و این‌گونه امور است. از مظاهر تهاجم فرهنگی، تعرض به دانشگاه‌ها و دانشگاهیان ماست که آنها سعی می‌کنند، ذهن و روح دانشجویان را تحت‌تأثیر قرار دهند.

با تئوری‌های قدیمی اروپا سعی می‌کنند، این حرکت‌ها را مورد حمایت قرار دهند. برای افراد منحرف در سطح جهان جایزه تعیین می‌کنند که آنها مطرح شوند! مثلاً دادن جایزه صلح نوبل به «شیرین عبادی» که از رقیبش پاپ پیشی گرفت، به این دلیل بود که براساس اعلام کمیته تعیین کننده جایزه صلح نوبل - که شش نفر از اعضای پارلمان نروژ می‌باشند - مخالفت پاپ با همجنس‌بازی، مخالفت با حمله آمریکا به عراق و مخالفت با جنگ افروزی، سبب گردید که خانم شیرین عبادی انتخاب شود.

چون خانم عبادی از محکمه صهیونیست‌های ایرانی به جرم جاسوسی برای اسرائیل احساس شرمساری می‌کند، به دنبال جدایی دین از سیاست است و با سیاست‌های کشورهای استعماری همسو است، جایزه را دریافت می‌دارد. جایزه‌ای که به سه تن از سران رژیم صهیونیستی هم داده شده است.

اخیراً خانم عبادی در ملاقات با رئیس جمهور فرانسه از اروپا خواسته است که از لایحه انتخابات در ایران حمایت کنند. یعنی او از کشورهای بیگانه که سابقه حمایت از

۳۲۴ رژیم شاه و رژیم صدام رادارند می‌خواهد که در امور داخلی ایران دخالت کرده و استقلال ایران را نادیده بگیرند.

ما جایزه دادن به امثال ایشان را شاهد هستیم. هرکس دیگری که امروز فیلمی بسازد و در آن به کشور و ملت و فرهنگ و استقلال ما حمله کند، از نظر اسرائیل؛ یعنی موساد و CIA و اینتلجنت سرویس، شایسته حمایت و دریافت جایزه از سازمان‌های بین‌المللی است. حال پولی که فرح و پسرش و دیگران هزینه می‌کنند، نسبت به بودجه‌هایی که در جهان علیه ما هزینه می‌شود، بسیار ناچیز است. در این میان، CIA، موساد و اینتلجنت سرویس و این سازمان‌هایی از این قبیل، هزینه‌های گزافی می‌پردازند و در حقیقت، این سازمان‌ها نیز در خدمت آنها هستند؛ یعنی مثلاً فرح و پسرش یا سلطنت‌طلبان و یا گروه‌های مختلف کمونیستی که در غرب علیه انقلاب اسلامی فعالیت می‌کنند، اگر دنبال شود، همگی ریشه در سازمان‌های CIA و موساد دارند. آنها قضایا را هدایت کرده و بودجه‌های کلانی هم در این راه می‌گذارند.

فرح هم زن فاسدی است که از این نوع بودجه‌ها هزینه می‌کند، البته آنها زیاد پولشان را خرج نمی‌کنند، چرا که امیدی به برگشتن ندارند. اگر قرار بود در راس قدرت قرار گیرند، زمانی که ارتش و ساواکه، در اختیار آنها بود، می‌ماندند. آنها، حتی از دادن دو تا سه هزار دلار به شعبان‌بی‌مخ، برای رهایی از گرفتاری وی، پرهیز می‌کنند.

گاهی بودجه‌های سازمان‌های جاسوسی از طریق این افراد هزینه می‌شود، چرا که آنها کمتر حاضرند، چیزی از اموال دزدیده شده از مردم را خرج کنند. در داخل پارانتر می‌گویم که در خاطرات «همیلتون جردن»، رئیس کارکنان کاخ سفید در زمان کارتر، آمده است که وی می‌گفت: وقتی من به پاناما رفتم، شاه در آنجا مشغول استراحت بود، پرسیدم: فرح کجاست؟ گفتند: رفته شنا کند! دیدم که وی در حضور محافظان مرد، بدون سینه بند شنا می‌کرد و در مقابل چشمان شاه مخلوع، با مربی تنیس خود عشق‌بازی می‌کرد. و به تذکرات شاه هم اعتنایی نمی‌کرد. حال چنین آدمی برای ایران چه حرفی دارد که بزند؟ به هر حال آنها، طبیعتاً و ذاتاً مخالف انقلاب اسلامی ما هستند و از هر کاری که از دستشان برآید، کوتاهی نمی‌کنند.

اما بزرگ‌نمایی فعالیت‌های آنها که فکر کنیم، خیلی بودجه می‌گذارند واقعیت ندارد.

یعنی باید آنها را عنصری از تهاجم فرهنگی دانست.

علاوه بر این مقولات؛ زیر سؤال بردن بایدها و نبایدهای دینی؛ یعنی حدود الهی و ۳۲۵

جنگ روانی و شایعه پراکنی و از بین بردن اعتماد متقابل مردم و مسئولین و زیر سؤال بردن اصل مشروعیت نظام نیز ابعادی از تهاجم فرهنگی است.

در مقابل این معضلات، باید تلاش فرهنگی بیشتری داشته باشیم و کارهای اطلاعاتی و امنیتی نیز لازم است تا سرنخهایی به دست آوریم. سرنخهایی مانند اقدامی رابطه امثال پورزند با بیگانگان و اینکه وابستگی هایش مشخص شد و دستگیر گردید. بنابراین باید با مظاهر فساد اخلاقی مبارزه کرد و نباید در برابر آن به هیچ وجه کوتاه آمد. گرچه این روش کافی نیست، اما لازم هست.

مثلاً یکی از راههای آنها در شیخون فرهنگی تکیه بر انگیزه‌ها و شهوات افراد و دامن زدن به آن و به فساد کشیدن افراد است. باز کردن راه صحیح ارضاء این خواسته‌ها، مطابق با شرع مقدس و ترویج فرهنگ اسلامی (یکی از بهترین راهها برای مقابله است. فقر و بیکاری منشأ فساد است و فقرا و بیکاران، زودتر قربانی این فساد و توطئه‌ها می‌شوند. گرچه در افراد برخوردار و حرام خور فساد رخنه کرده است. ایجاد اشتغال در کشور و فقرزدایی و در حقیقت سازندگی از راههایی است که می‌تواند زمینه بروز این معضلات را کاهش دهد.

در بعد فرهنگی و هنری هم باید سرمایه‌گذاری کنیم، زیرا کارهای فرهنگی، هنری می‌تواند تأثیرگذار باشد، به همین دلیل دشمن هم روی این مسائل خیلی سرمایه‌گذاری می‌کند.

جواب سؤال ۱۰. ما هم با تهدیدات زیادی از درون و بیرون و هم با فرصت‌های زیادی از درون و بیرون روبه‌رو هستیم. به طور مثال یکی از این تهدیدها جنگ رسانه‌ای با امریکا است. امریکا در بعضی از افراد و اقشار با تبلیغاتی که کرده، موفق شده است در ذهن و دل آنها هرچند تعدادشان محدود باشد جای بگیرد و آنها را از انقلاب ما دور بکند. اما ما در رویارویی با آمریکایی‌ها موفق شدیم، کل جهان اسلام را در مقابل امریکا قرار دهیم. طوری که امریکایی‌ها خودشان اعتراف کرده‌اند که چنین تنفیری از امریکا در جهان اسلام بی‌سابقه بوده است و این ناشی از دو موضوع است. یکی عمق جنایت پیشگی امریکا و دیگری عمق آگاهی مسلمان‌ها از این جنایت‌پیشگی امریکا.

این رویارویی‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌هایی دارد غربیها خود اظهار کرده‌اند که در جذب جوانان ایران و مردم ایران به سمت فرهنگ غربی ناکام مانده‌اند و آنچه که آنها می‌خواسته‌اند اتفاق نیفتاده است و در خیلی از موارد برعکس، این زمینه‌ها را از دست داده‌اند.

مثلاً همین الآن مخالفت امریکا با اینکه ایران انرژی هسته‌ای داشته باشد، خیلی از افراد را که حتی متمایل به امریکا بوده‌اند، به مقابله با آن و مخالفت با آن واداشته و این ارزنده است. عملکرد امریکا در عراق و حمایتش از رژیم صهیونیستی این افراد را به فکر واداشته است. و معدود افرادی که فکر می‌کردند برای خلاصی از مشکلات باید به امریکا متوسل شد، با دیدن وضع مردم عراق و فلاکت و بدبختی و جنایت‌های امریکا در آنجا متوجه اشتباه بزرگ خود شده‌اند.

ما فرصت‌های زیادی در سطح جهان داریم. ایران هم از فرصت‌های زیادی نظیر صدا و سیما و کانال‌های رادیویی حاکمیت اسلام بر این کشور برخوردار است. گروه‌هایی نیز وجود دارند که تهدید هستند اما انقلاب ما ثابت کرده که تهدیدهای بزرگتر از این را پشت سر گذاشته است و چنین مشکلاتی نیز حل شدنی است و وجود آنها در نهایت همان نقش واکسیناسیون را بازی می‌کند و در نهایت موجب تقویت بیشتر انقلاب می‌شود. انشاءالله

**جواب سؤال ۱۱.** فعالیت‌هایی در خارج از کشور توسط سفارت‌خانه‌های ما و یا توسط رایزن‌های فرهنگی صورت گرفته است. حوزه‌های علمیه خارج از کشور، طلابی که به خارج از کشور رفته‌اند، بچه‌های ایرانی که آنجا بودند، انجمن‌های اسلامی مستقر در آنجا و نیز فعالیت‌هایی در داخل کشور از جمله دعوت از فعالان خارج از کشور و ارتباط با آنها و نیز برنامه‌های برون‌مرزی رادیو و تلویزیون، صورت گرفته است.

به طور کلی دستاوردهای خوبی در خارج از کشور داشته‌ایم. اما خیلی از کادرهای فرهنگی و دیپلماتی نیک ما در خارج از کشور به این کارشان بیشتر به عنوان یک کار کارمندی نگاه می‌کنند تا به عنوان یک کار عقیدتی و تعهدی. مثلاً دانشجویان انجمن اسلامی قبل از انقلاب با اینکه تعدادشان خیلی هم محدود بود، اما تلاش فرهنگی بیشتری داشتند و مؤثرتر از کسانی که امروز حقوق می‌گیرند و مسئول فرهنگی

هستند و فقط به خاطر این کار به خارج از کشور رفته‌اند، بودند. البته این موضوع هم در ۳۲۷ کادر فرهنگی و هم در کادر سیاست خارجی در خارج از کشور دیده می‌شود که این از نقاط ضعف ماست که باید آن را به گونه‌ای اصلاح کرد.

کفتو

جواب سؤال ۱۲. دو نوع اجماع وجود دارد. یکی اجماع در دیدگاه‌ها و برداشت‌ها، دیگری اجماع در اجرا، که این دو می‌تواند یکی نباشد.

به طور مثال فرض کنید در مجلس ممکن است دو گروه، دو دیدگاه یا چند دیدگاه در مورد یک قانون که در حال تصویب است وجود داشته باشد. اینجا هیچ اشکالی وجود ندارد که یک گروه این موضوع را به مصلحت کشور، و یک گروه به ضرر کشور بودند. دیدگاه‌ها متفاوت است. اما در نهایت وقتی قانون تصویب شد همه افراد چه آنها که جزو گروهی بودند که آن را مفید تشخیص دادند چه جزو گروهی باشند که آن را مضر تشخیص می‌دادند، باید آن را اجرا بکنند و تابع آن باشند.

بنابراین، من در این دو بعد تفکیک قائل هستم یعنی معتقدم ممکن است افراد دیدگاه‌های مختلفی داشته باشند، اما در اجرا همه باید به یک نحو و به یک سمت حرکت کنند.

مثالی که من گاهی می‌زنم این است که اگر قرار باشد ماشینی را برای روشن کردن هل بدهند، ممکن است یک عده بگویند اگر روبه عقب هل دهیم بهتر است و یک عده بگویند روبه جلو بهتر است. ممکن است شیب جاده باعث این تفاوت دیدگاه شده باشد و این اشکالی ندارد که هرکس برای روشن کردن ماشین و در نحوه هل دادن و در جهت هل دادن آن، دیدگاه متفاوتی داشته باشد، ولی وقتی یک جهت انتخاب شد همه باید در همان جهت تلاش کنند. اگر عده‌ای روبه جلو و عده‌ای هم روبه عقب اتومبیل را هدایت کنند، همدیگر را خنثی می‌کنند و در عمل ماشین حرکت نمی‌کند.

بنابراین، در بحث اجرا، دستگاه اجرائی و دستگاه‌های حکومت باید یک خط مشی را دنبال کنند. این هم به معنی همصدایی نیست. یک ارکستر از صداهای مختلف و گاه به ظاهر متضاد تشکیل شده است. اما در مجموع وقتی که یک نت را دنبال می‌کند و یک رهبر دارد، می‌تواند ارکستری شود که هیچ سازی به تنهایی نتواند مثل آن بنوازد و به اندازه آن تأثیر بگذارد.

بنابراین من در اینجا بحث همصدایی را مطرح نمی‌کنم بلکه بحث هماهنگی را در اجرا مطرح می‌کنم و این نکته مهمی است که باید در نظر بگیریم. ولی در این تفاوت دیدگاهها، مواردی نیز به چشم می‌خورد که باید در نظر گرفت. بعضی‌ها برای نتیجه دادن کارها صبرشان کم است. بعضی‌ها به امید تأثیرگذاری فرهنگی از برخی جنبه‌های دیگر غافل می‌شوند. این تأخیرها و تعلل‌ها به تهدید تبدیل می‌شود.

به هر حال ما الآن با دیدگاههای مختلفی مواجه هستیم. به طور مثال؛ بعضی معتقد هستند که باید آزادی مطبوعات را حتی در خصومت با انقلاب اسلامی تحمل کنیم و به اهمیت مطبوعات تأکید می‌کنند. مطبوعات رکن بسیار مهمی هستند و اهمیت زیادی در پیشرفت کشور می‌توانند داشته باشند. و همان طور که از «حسن هیکل» نقل کردم، این اهمیت تا جایی است که، CIA هم به آنها طمع می‌کند و مایل است با آنها ارتباط برقرار کند و آنها را در جهت خویش بیاورد.

طبیعتاً ما نمی‌توانیم صبر کنیم و بگذاریم CIA علیه ملت ما چنین بهره‌ای را ببرند. در یک روزنامه ممکن است در درج خبر، به علت سرعت بالای کار که فرصت را برای مشورت و تصمیم‌گیری در مورد چاپ مطالب و اخبار کم می‌کند اشکالاتی پیش بیاید، که اگر علتش این باشد، و سوءنیت و خیانت باعث آن نباشد، حتی المقدور باید کمک کرد و با تسامح و تساهل به این اشتباهات نگاه کرد. اما اگر بحث خیانت باشد به هیچ وجه نباید با آن کنار آمد. اینجا مرز بسیار حساسی است که باز هم البته مثل هر کار دیگری و در هر جایی، مراکزی برای تشخیص آن وجود دارند. که این مراکز هم معصوم نیستند. اما چاره‌ای نیست جز اینکه این مسأله را به آنها بسپاریم.

در امر قضا نیز هیچ قاضی معصوم نیست و ممکن است با کمال حسن نیت و به قصد اجرای عدالت دچار اشتباه بشود. اما احتمال اشتباه توسط یک قاضی، دلیل نمی‌شود تا اصل قضاوت را منتفی بکنیم. به هر حال در هر مملکتی دستگاهی به عنوان دستگاه قضایی برای رسیدگی به جرائم وجود دارد و بودنش علیرغم اشتباهات بهتر از نبودنش است.

و باید مراکزی در این باره تصمیم بگیرند. متأسفانه در بخش دشمنی‌ها، به شدت معتقدیم که رسانه‌ها یکی از عرصه‌هایی هستند که CIA و موساد روی آنها سرمایه‌گذاری کرده‌اند و تا حدودی هم موفقیت‌هایی به دست آورده‌اند و معتقدم بخشی

از این رسانه‌ها و روزنامه‌ها و مجلاتی هم که تعطیل شدند سررشته کارشان به دست دشمنان ملت ما بود.

گفتگو

**جواب سؤال ۱۳.** ملت ما ملتی مسلمان است و به حقانیت قرآن و پیامبر گرامی اسلام (ص) معتقد است و خواستار این است که این حق مطلق در تمام مراحل اجرا بشود و با این تفکر در تدوین قانون اساسی و نیز در رفراندوم جمهوری اسلامی هم، به اسلامیت نظام تأکید شده است. در قانون اساسی گفته شده است که همه قوانین باید بر اسلام منطبق باشد. قبل از انقلاب هم مردم پایبند اسلام بودند.

طبیعی است وقتی ملتی به دنبال این است که اسلام را در زندگی فردی و اجتماعی جاری کند، باید به سراغ کسانی برود که در این زمینه، آشنایی، اطلاع و مهارت دارند.

همانطوری که اگر کسی بخواهد سلامت و بهداشت خودش را تضمین بکند باید به پزشک مراجعه کند، برای سلامت روح و اسلامیت زندگی فردی و اجتماعی نقش روحانیت بسیار اساسی است. روحانیت در دوران طاغوت و وظیفه سنگین مقابله با تهاجم گسترده فرهنگی که حکومت پشتوانه آن بود را بر عهده داشت. از این بابت نیز آسیب دید و شکنجه شد و فداکاری کرد و در حقیقت رهبری انقلاب را دست گرفت.

امروز نیز در مقابل یک تهاجم فرهنگی قرار گرفته‌ایم، اما این تهاجمی است که حکومت مخالف آن است. قبل از انقلاب تهاجم فرهنگی به گونه‌ای بود که حکومت به آن دامن می‌زد، اما امروز کسانی که با تهاجم فرهنگی مبارزه می‌کنند مورد تقدیر قرار می‌گیرند و احیاناً امتیازی برای ارتقای موقعیت اداری و مدیریتی‌شان خواهد بود.

در آینده هم نقش روحانیت بیشتر خواهد بود؛ چرا که همانطوری که «هانتینگتون» پیش‌بینی کرده، تمدن اسلامی روبه شکل‌گیری است؛ و ما باید دیگر به چیزی بیش از اداره کشورمان، توسط اسلام فکر کنیم. ما در آینده وارد مرحله‌ای خواهیم شد که اسلام حداقل جهان اسلام را اداره بکند و در مرحله بعد فراتر از آن باید به فکر اداره جهان و حاکمیت اسلام بر جهان از جمله بر کاخ سفید باشیم. و در یک چنین موقعیتی، طبیعتاً روحانیت نقشی بزرگتر و مهمتر بر عهده خواهد داشت.

انشاءالله که این خواسته‌های برحق که مطابق است با سنت و خواست الهی تحقق پیدا بکند و ما هم توفیق حضور و مشارکت در به حاکمیت رساندن اسلام بر جهان را

\* \* \*

### دکتر سیدحسن یثربی

**جواب سؤال ۱.** در مورد این پرسش، بنده در کتاب «ماجرای غم‌انگیز روشنفکری در ایران» توضیح داده‌ام که چگونه زمینه‌های فرهنگی منجر، به وقوع انقلاب اسلامی ایران گردید!

با قطع نظر از ارزیابیهای مختلف دربارهٔ انقلاب، باید گفت هم اصل انقلاب و هم شکل از فرهنگ جامعه تأثیر می‌پذیرد.

البته «انقلاب» از دیدگاه گروههای چپ، درمان همه دردهای جامعه بود! اما در حقیقت تنها نتیجه‌ی انقلاب آن بود که کشوری از سلطه آمریکا یا انگلیس نجات یابد و به زیر سلطه شوروی درآید! من تحلیل مورد نظر «قلعهٔ حیوانات» را قبول دارم، برای این که تا توسعه ذهنی در جامعه صورت نپذیرد، از وقوع انقلاب فایده‌ای حاصل نمی‌شود. بنابراین انقلاب اسلامی ایران هم اگر زمینه‌ساز جریان فرهنگی نباشد، با آن انقلابها فرقی ندارد و مشکلی را حل نمی‌کند.

جامعه ایران، شاه را سدی در راه حرکت فرهنگی خود می‌دانست. بعد از شاه اگر این تحوّل و حرکت انجام نپذیرد، انقلاب یعنی هیچ!

بنابراین بنده، با اصل وقوع انقلاب در یک مملکت موافق نیستم و آن را نشانهٔ جهان سومی بودن یک جامعه می‌دانم؛ زیرا در کشورهای پیشرفته، انقلاب اتفاق نمی‌افتد.

آنچه که انقلاب اسلامی را از انقلابهای دیگر متمایز می‌کند، این است که در انقلاب ایران، ادعای «نه شرقی نه غربی» مطرح شد که امتیاز بزرگیست، چرا که معمولاً هدف انقلابها جابه‌جایی قدرت از یک بلوک به بلوک دیگر بود.

اما چنانکه گفتیم انقلاب تنها، پدیدآورندهٔ فضای مناسب و بستر حرکت است و در صورت حرکت و تحوّل است که نتیجه‌ای حاصل می‌گردد. امتیاز دیگر این انقلاب، غیرنظامی و مردمی بودن آن است که پشتوانه مهمی محسوب می‌شود. مثلاً آنچه امروز توسط آمریکا در عراق صورت می‌گیرد، مانند یک انقلاب نظامی است که کاری از

دست آن بر نمی آید.

۳۳۱

کفتگو

اگر گردانندگان انقلاب اسلامی ما نیز نتوانند کاری انجام دهند، این انقلاب نیز در ردیف همان انقلابهای بی حاصل قرار می‌گیرد.

انقلاب اسلامی فرق دیگری با انقلابهای چپ‌گرا داشت و آن اینکه انقلابهای چپ «ایدئولوژیک» به معنی خاص آن بودند که پوپر مطرح می‌کند. اما انقلاب ما ایدئولوژیک به معنی غربی کلمه نبود. آن ایدئولوژی که مرحوم شریعتی و مطهری مطرح می‌کردند، مفهوم دیگری داشت.

از نظر غربیها، ایدئولوژی دارای اصول و فروع تغییرناپذیری است و همواره پیروان متعصبی دارد، که از آن دفاع می‌کنند. با توجه به چنین معنی منفی، نمی‌توان، اسلام را نوعی ایدئولوژی تلقی کرد. ولی، از آن جهت که اسلام به عنوان نقطه اتکای ایمانی، به افراد قدرت می‌دهد، دارای نقش مهمی است. اسلام به ایدئولوژی به معنای غربی کلمه تبدیل نمی‌شود؛ زیرا اسلام اعتبار انسان، اجتهاد، تحوّل و دانش و معرفت بشری را ارج می‌نهد. اسلام به شما اصولی را می‌آموزد که در زمان حرکت، از معنویت و خدا غافل نشوید؛ اما کاری با اداره اقتصاد، کشاورزی، صنعت و... ندارد چرا که اداره چنین اموری بر عهده علم است. و اگر گاهی اوقات چارچوبهایی در اقتصاد ارائه کرده است، تنها شکل کلی داشته است.

**جواب سؤال ۲.** در مورد این سؤال نیز در کتاب «ماجرای غم‌انگیز روشنفکری» بحث

کرده‌ام که ما قرار بود چه باشیم و در عمل به کجا رسیدیم! به نظر می‌رسد؛ طرحهای ما بسیار باارزش بود؛ اما در اجرای این تئوری‌ها، با مشکلات بسیاری برخورد کرده‌ایم. مثلاً در نظام اسلامی، چیزی به نام قدرت‌مداری وجود ندارد، اما برای عملی ساختن این تئوری، نیاز است تا زمان زیادی در جهت ارتقای فرهنگی جامعه فعالیت نماییم. مثلاً در زمان پیامبر(ص)، شخص پیامبر و سلمان و بلال و... همگی تابع امر و اراده یک قدرت؛ که خداوند متعال باشد، بودند و این قدرت تنها از آن آسمان بود و در هیچ موجود زمینی، چنین نیرویی تجلی نداشت و این جریان، از معجزات سیاسی اسلام است. اما اجرای این معجزه، دقت و تلاش زیادی می‌خواهد که از این بابت کم آوردیم و مشکل داریم!

البته روشنفکران غربی در قرن هیجدهم، به این تئوری رسیدند که آیا می‌شود قدرت را حذف کرد؟ آنها تئوری بی‌حکومتی و آنارشیزم را مطرح کردند؛ اما چون این تئوری اجرا نشد در نهایت به مفهوم مسخره‌ای تبدیل شد! و حال آنکه برنامه اصلی آن حذف قدرت بود نه هرج و مرج. همان گونه که سوسیالیست‌ها می‌خواستند، سرمایه‌داران را حذف کنند و نشد!

مسیحیت تلاش می‌کند تا قدرت را، از آسمان به زمین بیاورد! با تجسد خدا در عیسی، در واقع خدا را از آسمان به زمین آورد و بعدها هم نگذاشتند که خدا با عیسی به آسمان برود، عیسی بالا می‌رود، ولی خدا در کلیسا می‌ماند! کلیسا مانند خدا امر و نهی می‌کند، اما در قرآن کریم، حق امر و نهی متعلق به کسی است که آفریننده است. اسلام برای اینکه خدا زمینی نشود، هر گونه مظاهر این انحراف مانند مجسمه‌سازی و... را ممنوع ساخت؛ با جلوگیری از احترام به قبر، احترام به شخص و...، به نحوی مانع از بروز هر یک از این انحرافات شد؛ یعنی اینکه همه ما در مقابل قدرت واقعی که خداست، مساوی هستیم. وقتی عده‌ای به استقبال حضرت علی(ع) آمده بودند و مراسم ویژه استقبال را انجام می‌دادند و تعظیم می‌کردند، حضرت علی(ع) فرمود: وقتی خداوند شما را آزاد آفریده است، چرا خود را به بردگی می‌کشانید؟

پیاده شدن این تئوری در جامعه، نیازمند فرهنگ‌سازی است که باید یک عده از نخبگان این نظریه را بیورانند. متأسفانه هیچ‌کس در این باره کار لازم را نکرد. جامعه برای تربیت، نیازمند برنامه‌ریزی و تمرین و ریاضت است، تا به پیروزی برسد. مگر مدنیت، با تفنگ ستارخان حاصل می‌شود؟! باید فرهنگ‌سازی کرد و سیصد سال تلاش کرد و تمرین کرد تا به آن فرهنگ والا برسیم. اگر می‌خواهیم به حکومت اسلامی برسیم، باید مردم را تمرین دهیم. یکی از مشکلات کنونی جامعه آن است که ما نه جامعه را به روش غربی تمرین می‌دهیم، که به آن فرهنگ برسد، نه طبق روشی اسلامی؛ بلکه آن را رها کرده‌ایم و همه به سوی کاسبی و رانت‌خواری و... روی آورده‌ایم.

ما کار فرهنگی را جدی نمی‌گیریم، زیرا مثلاً فردی که رئیس یک فرهنگستان یا استاد دانشگاه است، در جاهای مختلف نیز، مشغول کار است و این نشانه عدم توجه کافی و تمرکز به کار خود می‌باشد.

نه مدنیت غربی و نه تمدن اسلامی، آسان بوجود نمی‌آید. نمی‌توان با یک حرکت نظامی عراق را تبدیل به فرانسه کرد؛ چرا که به زمینه‌های بسیار زیادی نیاز است. بنابراین ما نیاز به یک تمرین دوپست ساله داریم، تا فرهنگ و تمدن اسلامی بر جامعه حاکم شود؛ اما ما این کار را نمی‌کنیم و برعکس جامعه را رها کرده‌ایم تا شاید خودش یک روزی اسلامی شود و این امر، امکان‌پذیر نیست.

نبی اکرم، زحمات فراوانی کشیدند، تا بتوانند جامعه را اسلامی کنند. اما ما چنین زحمتی نمی‌کشیم، قدرت مانند یک قارچ رشد می‌کند و پراکنده می‌شود و جلوگیری از آن بسیار سخت است. قدرت موجود شیطانی خطرناکی است و مقابله با آن دشوار است.

**جواب سؤال ۳.** به نظر می‌رسد که دلیل عدم موفقیت جامعه کمونیستی، دادن وعده‌های مبهم و غیرواقعی به مردم بود، اما در عمل قادر به تأمین آن نبودند و دچار رانت‌خواری و حزب‌بازی و... می‌شدند؛ تا اینکه فرو پاشیدند. یک مسلمان به قانون الهی معتقد است، بنابراین هرج و مرج در آن جایی ندارد.

بدین ترتیب، می‌توان چنین آسیب‌شناسی که ما در جهاد اکبر، کار را جدی نگرفته‌ایم. اگرچه در جهاد اصغر - که مبارزه برای سرنگونی طاغوت و دستیابی به امکانات جامعه بود - موفق بودیم؛ در جبهه جنگ و مقابله با دشمن نیز موفق و پیروز بودیم؛ چرا که جوانها، به خاطر خدا به جبهه رفتند و فداکاری کردند. اما وقتی که به میدان مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و... وارد شدند، نتوانستند، در جهاد اکبر پیروز شوند. از خطاها چشم پوشیدیم و با دنیا و قدرت کنار آمدیم. در نظام مدیریت سیاسی، حتی به شایعه نیز باید توجه کرد و آن را ریشه‌یابی کرد؛ نه اینکه آن را به امریکا و اسرائیل و... نسبت داده و خود را نجات دهیم.

اگر دشمن در مسئله‌ای تهمت بزند، باید آن را پی‌گیری کرد. و نسبت به آن حساسیت نشان داد و زمینه‌های آن را بررسی کرد. مثلاً در سال جاری معلوم شد که دانشگاه آزاد، اقدام به فروش سؤال کنکور کرده است، اما جدی گرفته نشد؛ این یک فاجعه بزرگ است؛ یعنی از طرفی هزاران خانواده با مسافرکشی و کلفتی و... جان می‌کنند تا بچه‌های خود را به مدرسه و دانشگاه بفرستند و از سوی دیگر، عده‌ای با دادن

۳۳۴ چند میلیون پول، توانستند فرزندان خود را به دانشگاه بفرستند. آسیب ما آن است که ما در جهاد اصغر، پیروز شده و کار را جدی گرفتیم؛ اما در جهاد اکبر دچار وسوسه شده و با شکست چندان فاصله‌ای نداریم.

**جواب سؤال ۴.** قبل از وقوع انقلاب اسلامی، بر روی فرهنگ سیاسی مردم کار نشده بود؛ زیرا در جهان سوم، اکثر کشورها دچار مشکل «دولت - اپوزیسیون» هستند و این جریان، هیچ گاه اطلاعاتی کافی، به مردم نمی‌دهد، بنده در روزنامه «انتخاب» مقاله‌ای راجع به این موضوع نوشتم و در کتاب «فرهنگ خودکامگی»، مفصل در این مورد بحث کرده‌ام؛ برای رسیدن به یک جامعه ایده‌آل اسلامی یا غیراسلامی، باید زمینه‌های فکری ایجاد کرد و این زمینه‌سازیه‌ها، نیازمند فرصت دوپست ساله است.

ما اگر با مردم به صورت اپوزیسیونی برخورد کنیم، از مشکلات حرفی نمی‌زنیم، از کمبودها و تجربه‌ها و تنگناهای مردم حرفی نمی‌زنیم، بلکه آنها را روی چند شخص خاصی متمرکز می‌کنیم که با آمدن و رفتن این افراد، مشکلات مردم حل می‌شود. این نوع عملکرد، نتیجه ندارد و مردم را در خلأ نگه می‌داریم و آنها نیز، نقص خود را متوجه نمی‌شوند و لوازم یک زندگی مدنی را نمی‌فهمند. و فقط به شخص خاصی چشم می‌دوزند که با رفتن او کارها درست شود؛ اما با رفتن آن شخص می‌بینند که مشکلات باقی مانده است، بعد دوباره در همان مسیر گام بر می‌دارند و روی یک فرد جدید متمرکز می‌شوند. ولی هیچ وقت فکر این را نمی‌کنند که این جابجایی‌ها تا کی باید ادامه یابد؟!

ما قاجار را به امید اینکه رضاخان کار مفیدی انجام دهد، از بین بردیم؛ اما با آمدن رضاخان نیز پس از چند سال، زمزمه مردم، بیزاری از رضاخان بود، با رفتن رضاخان و آمدن محمدرضا، تا مدتی مملکت دچار هرج و مرج بود و وقتی با دستور امریکا و انگلیس، کارهایی کرد که ما نپسندیدیم؛ در نهایت او را برکنار کردیم و نظام اسلامی آمد.

مردم کشور ما از نظر سیاسی، تفاوت‌های طبیعی با یکدیگر دارند؛ اما آن کار اصلی و ریشه‌ای که باید روی افکار و نگرش‌های مردم صورت گیرد، انجام نمی‌شود و علتش نیز سه عامل عمده است:

۱. وجود اپوزیسیون که مانع از آگاهی مردم از کمبودها و ضعفهای خویش است. اپوزیسیون چپ، هیچ گاه از مردم انتقاد نمی‌کند و نمی‌گوید که مردم دارای این کاستی‌ها هستند و مشکلات را تنها به وجود و حضور چند نفر ارتباط می‌دهد، که با رفتن آنها مشکلاتشان حل می‌شود. حتی اپوزیسیون اسلامی هم از مردم انتقاد نمی‌کند، ما در آثار شریعتی و جلال آل احمد نیز انتقادی از سوی مردم نمی‌بینیم؛ مردم خوب و دین خوب آن است که در صف اپوزیسیون و مخالفت قرار گیرد، حتی فرق شیعه علوی و صفوی در این است که علوی با شاه مخالفت می‌کند، اما صفوی مخالفت نمی‌کند.

اگر این اپوزیسیون به قدرت رسید باز هم از مردم انتقاد نمی‌کند؛ زیرا هیچ گروه پیروزی نمی‌گوید که شما در انتخاب خود اشتباه کرده‌اید! بلکه افراد را به خاطر این انتخاب، تشویق هم می‌کنند و آن را نشانه رشد مردم می‌دانند.

دومین مانع آگاهی مردم این است که وقتی اپوزیسیون به قدرت رسید، باز هم از آگاه نمودن مردم جلوگیری می‌کند. شما سخنرانی برخی مسئولان در استانها و... را ببینید؛ کوچکترین انتقادی از مردم وجود ندارد و به هر استانی می‌روند؛ اهالی آن جا را به آسمان می‌برند.

سومین عامل عدم آگاهی مردم، عدم وجود فرهنگ مطالعه و تجزیه و تحلیل مسائل است. مردم بیشتر به دنبال غوغاهای سیاسی هستند و اهل تحقیق نمی‌باشند و بیشتر تمایل به شنیدن خلاصه‌وار مطالب دارند و حال آنکه؛ اطلاع‌رسانی صحیح نیازمند مطالعه است.

مردم معمولاً فرهنگ تجزیه و تحلیل را نمی‌پذیرند و فقط منتظر یک کلمه هستند که آن فرد برود و این فرد بیاید؛ اگر کسی با تجزیه و تحلیل بخواهد به چنین نتیجه‌ی مشابهی برسد، آنها حوصله به خرج نمی‌دهند و همین روحیه بر روی رسانه‌های ما نیز تأثیر می‌گذارد؛ زیرا آنها نیازمند جذب مشتری هستند.

جواب سؤال ۵. انقلاب اسلامی ایران، انقلابی مبهم نبوده است. معمولاً تحلیلها و رهیافتهای متناقض در فعالیتهای مبهم به وجود می‌آید، اما انقلاب اسلامی، صریح و روشن بود که تناقضی در تحلیلهای شرقی و غربی به وجود نیامد و همه تحلیلگران،

گرایش مردم به اسلام و معنویت و روحانیت را دلیل اصلی انقلاب نامیدند. مردم سالیان طولانی برای تحول ایران تلاش کرده‌اند، اما چون همه شعارها و اهداف مورد نظر را در اسلام جمع دیدند، به سوی آن گرایش پیدا کردند و حتی چپها نیز به پیروزی آن کمک کردند.

**جواب سؤال ۶ فکر و فرهنگ، شالوده توسعه است.** تمدن جدید غرب در دانش و صنعت، در مدنیت و... محصول تفکرات اندیشمندان و فیلسوفان بزرگ جامعه است که در قرن شانزدهم و هفدهم، متبلور شد. متأسفانه وضعیت جامعه ما، در این زمینه بسیار ضعیف است.

شاید در حال حاضر پراکنده‌ترین و آشفته‌ترین وضعیت را گروه‌های فلسفه جامعه دارند؛ حال آنکه از نظر دینی و افکار عمومی و... فلسفه مقوله پسندیده‌ای است و سیاست نیز به امور فلسفی کاری ندارد.

بارها گفته‌ام که در سیاست فیلتر و سانسور وجود دارد؛ اما در کشور ما، فعالیت‌های علمی بیش از آنکه قابل تصور باشد، آزاد است و بسیاری از کتابها که در کشور ما ترجمه شده است، در بسیاری از کشورهای دیگر، حتی در مراکز دانشگاهی آنها نام آن کتاب را نشنیده‌اند. وقتی با عربستان یا سوریه مقایسه شویم، خیلی جلوتر از آنها هستیم.

ما در میدان سیاست، دچار مشکلات و تنگناهایی هستیم، مثلاً، اگر من بخواهم نماینده مجلس شوم، از هر جناحی که باشم، آن جناح دیگر درباره من چیزهایی می‌گوید، اما تا امروز که بنده فلسفه را نقد کرده‌ام، کسی به من نگفته است که چرا چنین می‌کنی؟ از طرف دولت و روحانیون نیز هیچ گونه مشکلی برای من ایجاد نشده است. من ملاصدرا را در کتاب «عیار نقد»، نقد کرده‌ام و از سوی دولت و روحانیت، مشکلی برایم پیش نیامده است؛ اما از سوی همین اهل فلسفه با مشکل مواجه شده‌ام؛ که این مشکلی فرهنگیست نه مشکل سیاسی! در جامعه ما کسی فلسفه را جدی نمی‌گیرد. گروه فلسفه دانشگاه‌های ما همگی به دنبال مشاغل دیگری رفته‌اند و در مکانهای مختلف استخدام شده‌اند، حال آنکه این کار بر خلاف قانون است؛ مثلاً یک استاد رتبه بیست و پنجم ما به عنوان زیردست یک فرد تازه فارغ‌التحصیل مشغول کار شده است و

این موضوع، نشانهٔ عدم جدیت در کار فلسفه است. این فرد نمی‌تواند برای جامعه نظریه‌پردازی کند. کسی که پنجاه پایان‌نامه در سال قبول می‌کند، نمی‌تواند به نحو مطلوبی به همهٔ آنها توجه کند. لذا یک فرد که دو سال است وارد دانشگاه شده، دست به قلم می‌برد و به راحتی سالی چند کتاب منتشر می‌کند و این آشفته بازار کتاب و فرهنگ را بوجود می‌آورد! تفکر پایه و اساس جامعه است؛ در حالی که ما این پایه و بنیاد را به بازی گرفته‌ایم؛ وزارت علوم و فرهنگستان و شورای عالی انقلاب فرهنگی و دیگر مراکز باید این موضوع را جدی بگیرند که متأسفانه نمی‌گیرند!

**جواب سؤال ۷.** یکی از موقعیتهایی که ما از دست داده‌ایم، وضعیت بین‌المللی کشورمان بود. دنیا به عملکرد ایران که مدعی «نه شرقی نه غربی» بود، چشم دوخته بود و رهبر این انقلاب با قدرت می‌گفت که: «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»؛ ایشان بسیار جدی می‌گفتند و شوخی و شعار نبود، اما به تدریج به علت همان مشکلات جهاد اکبر، به موقعیت بین‌المللی خود آسیب می‌رسانیم، مخصوصاً در امور بین‌المللی ما در سفارتخانه‌ها، در ارتباطات و... افراد ضعیفی بر سرکار آمده‌اند که کارآیی لازم برای حفظ موقعیت بین‌المللی مطلوب را ندارند؛ این افراد دانسته یا ندانسته به اوضاع بین‌المللی کشور ضربه می‌زنند که هر چه زودتر باید با چنین مشکلی، برخورد جدی بشود.

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

**جواب سؤال ۸.** ما رقیبی جدی، به نام بلوک شرق داشتیم که انقلاب اسلامی را به نفع خود نمی‌دانست و این موضوع سبب خشنودی بلوک غرب بود؛ زیرا غرب در مقایسه بین اسلام و کمونیسم، اسلام را سنگری در مقابل کمونیسم می‌دید؛ از فروپاشی شوروی، سیاست امریکا نیز تغییر کرد. پس از فروپاشی امریکا، احساس کرد اگر این اسلام تقویت شود ممکن است منافع امریکا به خطر افتد، بنابراین به مقابله با اسلام برخاست.

پنج سال پیش در مقالهٔ «گفتگوی تمدن‌ها»، بنده تحلیل کردم که ما نمی‌توانیم با غرب گفتگو داشته باشیم؛ چرا که این رقیب چنین چیزی را نمی‌خواهد و حتی اگر ظاهراً گفتگو کند، باطناً به برنامه‌ریزی برای محو اسلام می‌پردازد. ما آرزوی جهانی شدن اسلام را

داریم و نمی‌خواهیم این سیستم غربی؛ حکومت ابدی بر بشریت داشته باشد. بنابراین درگیری آنها با اسلام جدی است. زمانی برای مقابله با شوروی، «بن‌لادن» را از عربستان به افغانستان بردند و او را از جهات مختلف اقتصادی و... تقویت کردند تا با شوروی بجنگد و - پس از آنکه تاریخ مصرف وی تمام شد، او را رها کردند. این حرکت‌های افراطی، بی‌فایده است، اما آمریکا به اشتباه تصور می‌کند که مثلاً؛ با کشتن چند نفر می‌تواند، جریان فکری را نابود کند، گاهی اوقات، زنده ماندن آن چند نفر بی‌خطرتر از کشتن آنهاست. بنابراین نمی‌شود یک جریان فکری و ذهنی را با کشتن افراد آن جریان از بین برد؛ زیرا به شکل دیگری عکس‌العمل نشان می‌دهد. آمریکا اخیراً به نوعی تابع افکار قرون وسطایی کلیسایی شده است که این امر به آفتی جدید و نوعی سلطه‌طلبی نسبت به شرق تبدیل شده است، که ما باید نسبت به آن آگاه باشیم.

**جواب سؤال ۹.** تمدن جدید، یک تمدن قانع و متوقف در محدوده جغرافیایی خودش نیست؛ مثلاً وقتی اسکندر می‌آمد و ایران را می‌گرفت نمی‌توانست از تمدن یونانی چیزی را به ایران منتقل کند و وقتی هم که باز می‌گشت نمی‌توانست چیزی از تمدن اینجا را با خود ببرد؛ اما امروزه این تفکر جدید با ابزارهای نو، به داخل خانه‌های مردم نفوذ کرده و فرهنگ خود را با رسانه‌های مختلف در معرض دید مردم می‌گذارد و چون به نیازهای زندگی طبیعی بشر توجه دارند، خیلی زود می‌توانند در مردم نفوذ کرده و تأثیر بگذارند؛ اما نفوذ معنوی در انسانها، نیازمند تلاش و فعالیت بسیار است. ما امروزه نه تنها در معرض تهاجم فرهنگی هستیم؛ بلکه در بطن این تهاجم قرار داریم و این طبیعی است. ما می‌توانیم برای مقابله، برنامه‌ریزی کنیم ولی متأسفانه چنین کاری نکرده‌ایم و استحکامات خود را تقویت نکرده‌ایم.

**جواب سؤال ۱۰.** در انقلاب اسلامی بهترین و مهمترین فرصت آن است که در دنیا هیچ دینی به اندازه اسلام امکان تفکر به انسان نمی‌دهد. ما باید از این فرصت استفاده کافی را بنماییم. اولاً اسلام با فیزیک و شیمی و علوم دیگر درگیر نشده و یک فضای تشویقی را به وجود آورده است.

دومین مسئله این است که اسلام به انسان و قوای فکری او اعتبار می‌دهد.

سومین اصل مهم اینکه؛ فطرت انسان، مخالف اموری است که سبب فساد می‌گردد و ما می‌توانیم از این ایمان راسخ افراد برای مبارزه با فساد و کاستی، بهره بگیریم. بنابراین نباید از طرفی به حرمت ربا ایمان داشته باشیم و از طرف دیگر جامعه ما غرق در ربا باشد! که این نشانگر عدم بهره‌گیری ما از این ایمان است.

**جواب سؤال ۱۱.** اگر منظور از این سؤال، فعالیت طرفداران انقلاب است، باید گفت که فعالیت آنان، بسیار ضعیف است. و حتی هزینه کردن در این راه نیز، فایده‌ای ندارد. اگر دولت به جای این ارتباطات رنگارنگ، از سازمان تبلیغات، گرفته تا وزارت امور خارجه، تنها با برنامه خاصی اقدام به جذب توریست نماید تا مسافران، ضمن گردشگری با معارف ما هم آشنا شوند و در عین حال، منبع درآمدزایی هم برای دولت باشد، تبلیغ بسیار مؤثرتر و کم‌هزینه‌تری برای ما به دنبال خواهد داشت.

ولی متأسفانه افرادی که برای تبلیغ نظام اسلامی ما به خارج اعزام می‌شوند، در جستجوی گذران امور خود و خانواده‌شان هستند و سپس برای ایجاد ارتباط با مقامات خارجی - که اکثراً جاسوس هستند - اقدام می‌نمایند. فعالیت‌های فرهنگی مخالفین گسترده است. و گرچه این فعالیتها ناشیانه می‌باشد، اما بی‌تأثیر نیست. تلاش‌های ما ضعیف و فعالیت‌های مخالفین قویست، مثلاً اگر یک مرکز رسانه‌ای قوی تأسیس شود و تبلیغات درستی انجام دهد، چه بسا تأثیری، به مراتب عمیق‌تر داشته باشد.

فعالیت‌های فرهنگی خارجی، اغلب نتیجه مطلوبی ندارد، اما هنگام ارائه گزارش به مقام مافوق آن را موفق جلوه می‌دهند که این نقطه ضعف بزرگی است.

**جواب سؤال ۱۲.** برای پاسخ به این پرسش بنده یک مؤلفه فرهنگی را ذکر می‌کنم، هر چند مؤلفه‌های بسیار زیادی در این مورد وجود دارد؛ اما در اینجا، مهم‌ترین آنها یعنی اجماع بر اساس خردورزی در مسایل بنیادی را عنوان می‌کنم. از نظر راهکارها نیز باید به مسائل اجرایی متمرکز شویم و این دعوای اپوزیسیون دولت را از حوزه ارزش‌ها دور کنیم و همه به ارزشها احترام لازم را بگذاریم. نماز، جهاد، ایمان، خدا و امثال این مفاهیم را که از ارزشهای ما هستند، محترم بدانیم. مثلاً باید به بررسی برنامه‌ها و طرحهای کشاورزی جناحهای مختلف بپردازیم و آن را به اطلاع افراد کشور

۳۴۰ برسازیم. اجماع بر اساس ارزشها و مسائل انتزاعی دشوار است و بهتر است که این اصل، بر پایه اصول خردورزی متمرکز شود و عملکردها را در مرحله کارهای عینی و اجرایی، پی بگیریم. مردم می‌توانند برای پیشبرد مثلاً کشاورزی یا صنعت، متحد شوند. جواب سؤال ۱۳. طبیعی است که اظهار نظر درباره فعالیت اصلی روحانیت، که ترویج احکام و معارف اسلامی است، بر عهده خودشان است، اما وقتی تعداد اندکی از روحانیون در جایگاه حاکمیت قرار گرفته‌اند؛ طبق نظام دینی، دلیل بر این امر نمی‌باشد که روحانیت به عنوان یک طبقه خاص اجتماعی، از امتیاز خاصی برخوردار باشد. مثلاً چون این آقا روحانیست، بنابراین باید امتیازی خاص داشته باشد، نخیر این طور نیست بلکه نظام ما باید بر اساس خردورزی و قانون اساسی استوار گردد و هر کسی به وظیفه خود عمل کند؛ چه روحانی باشد، چه غیر روحانی.

شخص رئیس جمهور به عنوان رئیس جمهور، وظایفی دارد که باید به آن عمل کند، چه این شخص روحانی باشد، چه غیر روحانی؛ اگر چه هر گاه در میان روحانیت؛ خطایی صورت می‌گیرد، بیشتر مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند. نارضایتیهای موجود نیز، ناشی از ماهیت روحانیت نیست، بلکه از عملکرد افراد خاصی ناشی می‌شود. روحانیت با توجه به نفوذی که در مردم دارد، جایگاه ویژه‌ای در میان آنها داشته و مردم بیشتر از دیگران، از روحانیت حرف می‌شنوند. این موضوع ذاتاً نه خوب است نه بد؛ بلکه باید بررسی شود که در نظریه سازمان‌دهی اجتماعی چگونه می‌توان از روحانیت در بهترین راه و هدف اجتماعی استفاده کرد.

مثلاً اگر مسئله‌ای را از طریق ستاد ائمه جمعه، یا در طول ماه مبارک رمضان و محرم، توسط روحانیت منعکس و منتشر کنیم، به یقین تأثیر بیشتری بر مردم خواهد گذاشت.

اگر چه در مورد روحانیون انتقاداتی هم وجود دارد، اما این مسائل مربوط به نهاد روحانیت نیست؛ بلکه به عملکرد شخصی برخی افراد روحانی مربوط می‌گردد. باید این مسائل را از یکدیگر تفکیک کنیم. اگر مثلاً هارون الرشید در مقام خلافت پیامبر، مرتکب تخلفی شد، این به اصل و ریشه خلافت پیامبر باز نمی‌گردد؛ بلکه این شخص هارون است که مرتکب چنین خطایی شده است.

جواب سؤال ۱. انقلاب اسلامی ایران بیش از هر چیز موجب یک تحول بزرگ و عمیق فرهنگی و دگرگونی در نظام ارزش‌ها و باورها بود. از این رو انقلاب فرهنگی بوده است. همچنین از آنجا که اساس و محور این انقلاب فرهنگ دینی و بازگشت به ارزش‌های دینی است. انقلابی ایدئولوژیک محسوب می‌شود. ایدئولوژی و دین به عنوان یک نیروی فعال و محرک هم موجب انقلاب گردید و هم وارد مسیر توسعه جامعه شد. ایدئولوژی و دین بیش از هر چیز حیات روحی جامعه ایران را متحول کرد و با ترسیم اهداف راه‌های نیل به جامعه آرمانی، زمینه‌ها و بستر مناسب حرکت جامعه را به سوی تحقق اهداف انقلابی آماده نمود. ایدئولوژی اسلامی به دلیل برخورداری از مفاهیم غنی و حرکت‌آفرین و منطبق با مقتضیات و نیازهای عصر حاضر، توانایی خود را برای حضوری مؤثر در متن زندگی اجتماعی و سیاسی به اثبات رساند. مفاهیمی چون ظلم‌ستیزی، نفی استکبار و تعریف دقیق شاخص‌های آن در هر عصر، جهاد، حمایت از مظلومان، عدالت، آزادی و...

و همین مفاهیم موجود در ایدئولوژی اسلامی بود که در جریان روند مبارزات مردم و تکوین انقلاب اسلامی ایران نقش اساسی ایفا کردند. در حقیقت ایدئولوژی اسلامی موجب گسترش یک وجدان آگاه در جامعه ایران شد و با تفسیر وضعیت و تشریح ارزش‌ها، سیستمی از ایده‌ها و قضاوت‌ها و تفکرات را معرفی کرد. و توانست با بروز احساسات و تفکرات ناآگاه و نیمه‌آگاه به عمق وجدان اجتماعی راه یابد از سوی دیگر ویژگی ایدئولوژی اسلامی، ترسیم آینده مطلوب و بارور ساختن امیدها و خواسته‌ها و آمالی که همواره در حالتی ممنوع، مغشوش و سرکوب شده قرار گرفته بودند.

جواب سؤال ۲. گفتمان فرهنگی انقلاب برگرفته از منابع غنی و ارزشمند فرهنگ اسلام که خود بر پایه تعالیم قرآن، سنت و سیره پیامبر و ائمه معصوم و فقه پویا که قادر است در شرایط و زمان‌های مختلف به مقتضیات و نیازهای خاص هر مکان و زمان پاسخ دهد استوار است. این گفتمان در دورانی مطرح گردید که امواج مدرنیته بر جوامع اسلامی شدت می‌گرفت و آن‌ها را به تغییر و تحولی ژرف در راستای فرهنگ بیگانه فرا می‌خواند. گفتمان فرهنگی انقلاب با تأکید به مسیر درست آگاهانه و متکی بر

آموزه‌های فرهنگ دینی و نفی شبیه‌سازی که مدرنیسم مبلغ آن بود افق جدیدی را در برابر دیدگان قرار دارد. عناصر و مفاهیم به کار گرفته شده در این گفتمان که به آشفتگی و بحران فکری و فرهنگی و روانی انسان امروز پاسخ روشن می‌داد و افق‌های روشن آینده را هم ترسیم می‌کرد، از ظرفیت و استعداد شگرفی برای پیشگامی برخوردار بوده و هست. عدالت، نفی ظلم و استکبار، جهاد، شهادت، امر به معروف و نهی از منکر مدارا، رشد، علم‌جویی و... و صدها مفهوم ترقی که در همه احوال زندگی اجتماعی راه‌های مناسب را با ذکر مصادیق عینی آن ارائه می‌نماید، مفاهیم مشترک در فرهنگ‌های مختلف است اما پیش از هر چیز آنچه انقلاب و جامعه ما بدان نیاز دارد آن است که منادیان این گفتمان و مدعیان آن در جهت به کارگیری این گفتمان در عرصه داخلی بکوشند و با ندانم‌کاری و رقابت‌های جناحی، این ضرورت اساسی را قربانی مصالح فردی و حزبی و سیاسی نسازند.

**جواب سؤال ۳.** انقلاب اسلامی در مدت کوتاه و غیرقابل تصور تحولی شگرف و عظیم را در همه بنیادهای جامعه ایران بوجود آورد و کشوری که تا یکسال قبل از وقوع انقلاب در سفر کارتر به عنوان جزیره ثبات عنوان شد. آن چنان متحول گردید که کسی را یارای پیش‌بینی آن نبود. مفاهیم و پشتوانه‌های تئوریک انقلاب که ریشه در آئین و فرهنگ عمیق اسلامی داشتند از چنان ماهیت و عمقی برخوردار بودند که بسیاری از بخش‌های جامعه و نهادهای موجود ظرفیت و استعداد لازم را برای تحقق مطلوب آن نداشتند.

در بحث آسیب‌شناسی فرهنگی انقلاب اسلامی ایران باید به ساختار فرهنگ سیاسی و رشدنیافتگی جامعه مدنی که ریشه طولانی در تاریخ ایران دارد به عنوان یکی از تهدیدات مهم تاکید نمود در این حوزه برخی شاخص‌های موجود در فرهنگ ایرانی بدین قرار است.

- ذهن‌گرایی و فقدان زمینه فرهنگی عقلانیت در جامعه ایرانی این بدان معناست که در فرهنگ ایرانی حقیقت از خلال خرد جمعی و مشارکت فکری یکایک شهروندان حاصل نمی‌شود و مبنای استدلالی لازم و کافی را ندارد.

- بی‌اعتنایی به نظم و قانون

در جامعه و فرهنگی که دولت قرن‌ها به قانون بی‌توجه بوده است و فراقانونی عمل کرده است و مردم نیز سرشت ضدقانونی دولت را پذیرفته‌اند این امر در عمق فرهنگ و ارتباطات اجتماعی نهادینه شده و به کار گرفته می‌شود. چنین فرهنگی زمینه‌ساز ابراز لیاقت‌ها و هویت‌های شخصی نمی‌شود.

### - فقدان روحیه تساهل و تسامح

هم در حوزه فرهنگ و هم در حوزه سیاست مساله وجود تساهل از مهمترین وجوه تمایز تصمیم‌گیری و حرکت‌های سیاسی و فکری به شمار می‌آید. در شرایط تساهل‌آمیز، آدمی می‌تواند اعتقادی به سخن دیگران نداشته باشد و یا با آنها موافق نباشد ولی آماده باشد از حق دیگران برای ابراز عقایدشان دفاع نماید. در چنین جامعه‌ای هیچ فردی نمی‌تواند عقاید خود را نسبت به دیگران برتر بداند و دیگران را با سرزنش از صحنه رقابت فکری دور سازد. در حالیکه تجربه فکری و سیاسی یکصدسال اخیر امتناع از ورود به بحث‌های تئوریک و استدلالی و انتقادپذیری است. در فرهنگ ما افشاگری جایگاه برتری نسبت به نقد اندیشه داشته است.

### - دولتی شدن فرهنگ و انحصار کامل آن در دستگاه دولت. از آسیب‌های اساسی

است که فرهنگ تسلیم را تقویت و از پویایی و بالندگی آن می‌کاهد.

گرچه با انقلاب اسلامی تا حدودی از شدت و دامنه این آسیب‌ها کاسته شد اما هنوز با شدت و حدت در بافت فرهنگی جامعه ما تداوم دارد آموزش در سطوح فرهنگ عمومی و فرهنگ سیاسی و تلاش برای جامعه‌پذیری قانونی و مدنی، تفاهم، مدارا و ارتباط سالم فرهنگی را تسریع و آرمان‌های والای انقلاب اسلامی را محقق خواهد ساخت.

### جواب سؤال ۴. ایران پیش از وقوع انقلاب اسلامی بیش از هر چیز از بحران فرهنگی

و اخلاقی رنج می‌برد و همین بحران بود که در نهایت پایه‌های مشروعیت نظام حاکم را متزلزل ساخت. نظام سیاسی حاکم بر ایران قبل از انقلاب تلاشی وسیع را برای تغییر بنیادهای فرهنگی و اخلاقی آغاز کرده بود و قصد امحاء سنت‌ها و اصول و ارزش‌های فرهنگی مبتنی بر دین را داشت این در حالی بود که جامعه ایران جامعه‌ای دینی بود و مردم به سنت‌ها و ارزش‌ها و اصول دینی وفادار بودند. تلاش حکومت برای غربی کردن

۳۴۴ جامعه به نام مدرنیسم و ترویج فرهنگ و رسوم مغایر با اصول ارزش و اعتقادی جامعه بود. اشاعه ارزش‌های بیگانه و در تضاد با باورهای دینی، بحرانی عظیم را در ساخت اجتماعی بوجود آورد و مردم ایران با توجه به نقش محوری حضرت امام در آگاهی و بیداری اساس جامعه، در مقابل فرهنگ غربی قیام کردند در واقع انقلاب اسلامی ایران پاسخی بود به تلاش نظام سیاسی و اسکتبار جهانی که هویت و شخصیت اصیل ملی و دینی ایرانیان را نفی می‌کرد و تلاشی بود برای احیای مجدد این هویت و بازگشت به ارزش‌های فرهنگی و دینی و اخلاقی.

**جواب سؤال ۵.** نظریه‌پردازی در خصوص انقلاب اسلامی از زوایا و دیدگاه‌های گوناگون صورت گرفته است و آثار فراوانی نیز در این زمینه منتشر شده است. از زاویه فرهنگی، تحلیل‌گران بسیاری در داخل و خارج از کشور، نقش عوامل فرهنگی را بر عوامل سیاسی، اقتصادی، روانشناختی و اجتماعی برتر داشته‌اند به طور کلی می‌توان رهیافت‌های ارائه شده فرهنگی را در موارد زیر مورد اشاره قرار داد.

#### الف) انقلاب اسلامی به عنوان واکنش علیه سکولاریزم

از جمله کسانی که به تعیین علل و عوامل انقلاب اسلامی از این بعد پرداخته‌اند گیلز کپل است که در کتاب انتقام خداوند: احیای اسلام، مسیحیت و یهودیت در دنیای مدرن بر آن است که تلاش برای جدایی دین از سیاست و تحدید دین به حوزه‌های خصوصی و خانوادگی به واکنش نخبگان مذهبی و شکل‌گیری جنبش‌های مذهبی از دهه ۷۰ به بعد منجر شد.

#### ب) اسلام به عنوان ایدئولوژی

از بعد فرهنگی حامد آلگار در کتاب ریشه‌های انقلاب اسلامی، تشیع، رهبری امام به عنوان تجسم یک سنت و طرح اسلام به عنوان یک ایدئولوژی را عنوان ریشه و مبنای حرکت انقلابی در جامعه ایران مطرح می‌کند. همچنین آصف حسین در کتاب ایران اسلامی: انقلاب و ضد آن به عنصر ایدئولوژی در شکل‌گیری انقلاب تأکید دارد.

#### ج) انقلاب اسلامی به عنوان انقلاب ارزش‌ها

حتی برخی از افرادی که با دید منفی به انقلاب اسلامی نگریسته‌اند انقلاب ایران را انقلاب ارزشی می‌دانند. این افراد ویژگی تعیین‌کننده انقلاب را ارزشی بودن آن دانسته

و انقلاب را در جهت حفظ تشیع و دفاع از آن تفسیر می‌نمایند. آنان انقلاب اسلامی را از آن جهت که در پی احیای ارزش‌های دینی بوده است سنت‌گرایی و از آن جهت که موجب تحول گردید انقلابی یاد می‌کنند و واژه سنت‌گرایی انقلابی را به کار می‌برند.

#### د) انقلاب و بازگشت به هویت فرهنگی

یان ریشار اسلام‌شناس معروف فرانسوی بر این اعتقاد است که غرب‌گرایی فزاینده رژیم شاه موجب نارضایتی طبقات مردم بویژه روحانیون و بازاریان شد و آنان که پرستیژ و موقعیت اجتماعی خود را مخدوش می‌دیدند، پرچمدار انقلاب شدند و با وداع مسئله احیا و بازگشت به هویت فرهنگی مسیر انقلاب را رقم زدند. مرحوم حمید عنایت نیز بر مسئله هویت فرهنگ و احساس حقارت در برابر غرب تأکید می‌ورزد و رهیافت‌های فرهنگی در عین حال که نقش تعیین‌کننده و مهمی در شکل‌گیری روند انقلاب اسلامی داشته‌اند لیکن با تلفیق با سایر عوامل کامل شده و توضیحی دقیق از علل این انقلاب بزرگ را ارائه می‌دهند.

جواب سؤال ۶. قبل از پاسخ به این پرسش لازم است مفهوم و منظور از توسعه توضیح داده شود. هنگامی که سخن از توسعه می‌رود مفاهیم زیر مورد نظر هستند:

توسعه سریع علم و کاربرد آن در تکنولوژی - گسترش و تنوع نهادهای اجتماعی - عقلانی شدن فعالیت و روابط انسانی، توسعه سیاسی و... بر این اساس فرهنگ هم به عنوان زمینه و هم جزئی از فرایند توسعه تلقی می‌شود. و میان حوزه فرهنگ با دیگر حوزه‌ها روابط متقابل و تأثیر و تأثیرات مستقیم برقرار است. نقش فرهنگ در توسعه کشور مشابه نقش هوایی است که برای زندگی به آن احتیاج داریم. فرهنگ در حقیقت زیربنا و کلید توسعه به شمار می‌رود.

بی‌شک اکثر رفتارهای انسانی و اجتماعی از فرهنگ نشأت می‌گیرد. رفتارهای اقتصادی نیز تابع این امر است و لذا توسعه اقتصادی شدیداً تحت تأثیر باورهای فرهنگی است. در حوزه سیاسی نیز چنین است چه آنها که در راس هرم قدرت‌اند و چه سطوح پائین‌تر رفتارهایشان از باورهای فرهنگی ریشه می‌گیرد. با عنایت به اینکه فرهنگ اساس و پایه ساختمان اجتماع است. برنامه‌های توسعه که در قالب برنامه‌های پنج ساله تدوین می‌شود باید به فرهنگ و نقش آن در توسعه همه‌جانبه به عنوان رمز

۳۴۶ توفیق برنامه‌ها نگاه کنند اما متأسفانه گاه شاهد این هستیم که نقش و بهای شایسته به توسعه فرهنگی داده نمی‌شود. و تجربه هم در کشور ما و هم در سایر کشورها نشان داده است آن دسته از راهبردهای توسعه که نسبت به عناصر فرهنگی حساسیت و عنایت نداشته‌اند، ثمرات و دستاوردهایشان با خطرات و تهدیدات جدی روبرو می‌شود.

**جواب سؤال ۷.** دشمنان انقلاب اسلامی همچون رژیم صهیونیستی و تحلیل‌گرانی که با نگرش منفی به انقلاب می‌نگرند. آن را به مشابه زلزله‌ای بزرگ یاد می‌کنند که منطقه و جهان را لرزاند، هر چند این نگرش منفی انقلاب را مخرب و ویرانگر قلمداد می‌کند اما در بطن خود این پیام و اعتراف را دارد که انقلاب اسلامی به صورتی وسیع و عمیق جهان را تحت تأثیر قرار داد و فصلی نوین را در تاریخ بشری گشود فصلی که در سال‌های پایانی قرن بیستم، موجد تحولات عظیم گردید.

به طور کلی تأثیرات فرهنگی انقلاب را می‌توان در سطوح زیر تقسیم کرد:

الف) افکار عمومی جهان و توجه آنها به مفاهیم جدید و یا فراموش شده مانند معنویت، دین، اخلاق در زندگی اجتماعی و سیاسی، رابطه سیاست و دین، مردمسالاری دینی در قالب نظام حکومتی جمهوری اسلامی، ارزش و اصول و...

ب) بیداری توده‌های مسلمان و تقویت هویت دینی‌شان

پ) الگوی فکری، تئوریک و عملی جنبش‌های اسلامی در سطح جهان اسلام

ت) کمک مؤثر به تقویت آرمان‌های دینی و سیاسی در سطح جهان اسلام از جمله آرمان فلسطین

ث) تحول در برداشت‌ها و تحلیل‌های روشنفکران، تحلیل‌گران، اندیشمندان، بویژه در سطح جهان اسلام نسبت و وضعیت موجود و آینده

ج) رواج مباحث و موضوعات و مفاهیم فرهنگی جدید در سطح مراکز علمی، تحقیقاتی و دانشگاهی و برپایی همایش‌ها و نشست‌های علمی بی‌شمار

چ) الهام‌بخشی انقلاب در نگرش هنرمندان، نویسندگان، شاعران در سطح کشورهای جهان سوم بویژه جوامع مسلمان.

**جواب سؤال ۸.** در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی ایران گرچه کمونیزم به آخرین

سال‌های عمر خود نزدیک بود اما هنوز شرایط بگونه‌ای نبود که فروپاشی قریب‌الوقوع آن پیش‌بینی گردد در آن دوره دو گفتمان فرهنگی رقیب در برابر انقلاب اسلامی در عرصه بین‌المللی وجود داشت که عبارت از فرهنگ غربی و فرهنگ کمونیستی بود. از آنجا که گفتمان فرهنگی کمونیستی از بن‌مایه‌های تفسیر مادی تاریخ نشأت می‌گرفت و براساس اصل زیر بنا و رو بنا قائل به شکل‌گیری انقلاب بر مبنای شیوه تولید خاص هر دوره بود. انقلاب ایران را انقلابی بوژروازی تفسیر می‌کرد که از دین اسلام و برخی اصول و مفاهیم آن به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف خود بهره گرفته است. تناقض‌های آشکار و بن‌بست این تفسیر که از یکسو دین را افیون معرفی می‌کرد و از سوی دیگر انقلابی علیه امپریالیزم بر مبنای باورهای دینی شکل گرفته بود در سطح جهانی و نه داخلی چندان رونقی نیافت و رقیب جدی نبود چرا که بلافاصله نیز با بحران‌های درونی و نهایتاً فروپاشی کمونیزم از گردونه خارج شد.

اما گفتمان غالب که روز به روز نیز ابعاد بیشتری یافته است از سوی غرب سازمان‌دهی و هدایت می‌شود و با بهره‌گیری از شیوه‌ها و ابزارهای متنوع و پیشرفته نه در پی رقابت و نه تعامل بلکه هدف آن تحمیل فرهنگ غرب و استحاله فرهنگ ملی و دینی است این جریان امروز در لوای فرایند جهانی‌سازی و همانندسازی جلوه‌گر شده است و با استفاده از سازمان‌های بین‌المللی، رسانه‌های گروهی، ماهواره، اینترنت و... به صادرات فرهنگی مبادرت می‌نماید کار ویژه اساس تهاجم فرهنگی بر دو پایه استوار است: استحاله و مسخ و نابودی ارزشهای ملی و دینی و اشاعه فرهنگ خود. تعلق جوانان به ارزشهای دینی و اصالت‌های فردی و سپس پذیرش کالای فرهنگی عرب است. از اینرو غرب بیش و پیش از آنکه به تجاوز نظامی مستقیم بیندیشد، فرهنگ و هویت انقلاب را هدف قرار داده است.

**جواب سؤال ۹.** عصر حاضر بدون تردید بیش از هر چیز دیگری عصر ارتباطات

جهانی است. اما مهمترین معضل جهان فرهنگی ما، ساخت نخبه‌گرایی فرهنگ غربی است که متأثر از روحیه برتری‌جویی و سلطه‌طلبی که ریشه در تاریخ استعماری آن دارد در پی تهاجم همه جانبه و همانندسازی سایر فرهنگ‌هاست. این امر همانگونه که گفته شد به دلیل خود شیفتگی فرهنگ غربی است که ناشی از رفتارهای مصرفی در

۳۴۸ کشورها می‌شود. زیرا وقتی همه چیز بر مدار مصرف شکل گرفت انسان‌ها خودخواه و خودمحور می‌شوند و این رفتار خودپسندانه به صورت قوم‌مداری در روابط بین‌المللی بازتاب می‌یابد.

بنابراین می‌توان برخی از مولفه‌ها و شاخص‌های تهاجم فرهنگی را به این شرح بیان نمود

- به سمت نشناختن فرهنگ‌های دیگر

- خصومت‌ورزی و احساس برتری‌طلبی نسبت به سایر فرهنگ‌ها

- تلاش در جهت هم‌رنگ کردن دیگران و همانندسازی فرهنگی

- جبهه‌گیری در مقابل نقد فرهنگ غربی

- اعتقاد به قانون تاریخ بقا در عرصه فرهنگی و تلاش برای تحقیر و منکوب کردن

ارزش‌ها، باورها، آداب و سنت‌های بومی.

- تهاجم به اعتقادات و باورهای دینی

- تهاجم به معیارهای اخلاقی، عاطفی و احساسی

به نظر می‌رسد تعیین استراتژی دفاع در مقابل جریان تهاجم فرهنگی نوعی انفعال را به ذهن متبادر می‌سازد این درست است که جهان ما و بویژه جهان اسلام و علی‌الخصوص انقلاب اسلامی که منادی بیداری اسلامی است در برابر تهاجم وسیع فرهنگی غرب قرار دارد اما آنچه برای ما مهم‌تر می‌نماید پرداختن و توجه به بعد ایجابی موضوع است نه سلبی. به عبارت دیگر به جای آنکه تمام نیروها حرف مقابله با امواج تهاجم فرهنگی شود و یک به یک در پی خنثی نمودن تأثیرات آن باشیم باید به مفاهیمی چون رشد درون‌زا که برگرفته از پشتوانه‌ها و ذخایر فرهنگی عظیم خودمان می‌شود توجه خاص نمائیم. آنچه مسلم است هم تاریخ و تمدن درخشان ماقبل از اسلام و هم اقیانوس بی‌انتهای فرهنگ و تمدن اسلامی ما سرچشمه‌های جوشان و زلال معرفت و علم و فرهنگ است که تجربه تاریخی انقلاب اسلامی نشان داد می‌تواند منشا تحول و دگرگونی عمیق در جهان امروز باشند. آنچه بیش از هر چیز بدان نیازمندیم، استخراج، تصفیه و بکارگیری این عناصر، مفاهیم و آموزه‌ها منطبق با نیازهای این نسل و بازبان و ادبیات نوین و قابل فهم جامعه امروز می‌باشد. بدیهی است نسل و جامعه امروز هنگامی که به معرفت و خودآگاهی مطلوب و رشد درون‌زای دست یافت در برابر ابداع

فرهنگی که فقط کف‌های خود را به صخره می‌کوبد، استوار و پابرجا خواهد ماند. به طور کلی ایجاد روحیه گفتگوی منطقی در سطح نخبگان... تمرکز بر مشترکات فرهنگی و تقویت آنها و تعادل و تبادل فرهنگی به عنوان سیاست اساسی می‌تواند راهکارهای مناسبی در مقابل تهاجم فرهنگی باشد.

**جواب سؤال ۱۰.** در حقیقت وجود چالش در تمامی جوامع و انقلابات امری کاملاً بدیهی و به اقتضای هویت متغیر بشر ضروری است مهم آن است که چالش‌ها به عنوان جزئی از حیات جامعه پذیرفته شوند و برای تبدیل آنها به حرمت از تمامی امکانات و زمینه‌ها بهره گرفته شود.

در خصوص توسعه فرهنگی، فرایند دست کشیدن از تفکر عاطفی درباره جهان نقش تعیین کننده دارد در این فرایند واکنش ما به محیط انسانی و طبیعی و کنترل بر آن عوامل به طرز فزاینده توسط ملاحظات اجتماعی و عقلانی تنظیم می‌شود.

واقعیت آن است که ما کمتر به مسائل فرهنگی توجه کرده‌ایم و شاید بتوان گفت که عرصه فرهنگ به خصوص در سال‌های پایانی سازندگی به فراموشی سپرده شد. این روند تا حدود زیادی طبیعی بود چرا که پس از جنگ یعنی دوره سرکوب طبیعی توقعات مادی افراد سمت و سوی برنامه‌ها تا مین نیازهای اقتصادی جامعه بود. با این روند الگوی مصرف تغییر کرد و با رشد آگاهی‌های اجتماعی از شدت آرمان‌های انقلابی کاسته شد. رفاه‌طلبی، استفاده از رانته‌های سیاسی و... کارکرد فرهنگی نظام را با مشکل روبرو کرد. از سوی دیگر تکنولوژی‌های رسانه‌ای (ماهواره، اینترنت و...) به جامعه سرازیر شد. بدلیل فقدان استراتژی فرهنگی و عدم تلاش برای فرهنگ‌سازی و عدم انسجام منطقی دستگاه‌های فرهنگی حوزه فرهنگ کارآمدی خود را از دست داد. با رشد جمعیت نسل جدیدی پا به میدان گذاشته است که به دلیل سرعت تحولات ساختاری حضور او کاملاً درک نشد، این نسل انگاره‌های نوینی را با خود پدید آورد و نیازهای فرهنگی جدیدی را مطالبه می‌کند.

از اینرو تداوم سیاست فرهنگی انقلاب و توسعه آن در گرو انتقال مفاهیم با زبان جدید و منطبق با نیازهای این نسل است تقاضا برای جابه‌جایی سلسله مراتب ارزشی، قرائت‌های نو و امروزی در بنیادهای فرهنگی و ارائه چهره متعادل از این چالش جدی

۳۵۰ در عرصه فرهنگ و توسعه فرهنگی است و همه این چالش‌ها می‌تواند به عنوان یک فرصت مورد استفاده قرار گیرد زیرا جامعه جوان در نسل حاضر آمادگی پذیرش آن را دارد.

**جواب سؤال ۱۱.** این حقیقت را نمی‌توان کتمان کرد که فعالیت‌های فرهنگی خارج از کشور آن چنان که شایسته عظمت این انقلاب است، نبوده است. در حقیقت قدرت عظیم معنوی و آموزه‌ها و مفاهیم انقلاب اسلامی آنچنان بوده است که انوار تابناک آن جهان معاصر ما را متاثر ساخت.

البته این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که موانع بسیار مهمی نیز بر سر راه فعالیت‌های فرهنگی در خارج از کشور وجود داشته است. از جمله این موانع، تهاجم همه جانبه جهان استکبار به انقلاب اسلامی در عرصه‌های مختلف از جنگ هشت ساله تا تهدیدات نظامی و اقتصادی و رسانه‌ای و... از همان روزهای نخست انقلاب، سوق یافتن امکانات مادی و معنوی کشور به مدت یک دهه به سمت حفظ موجودیت کشور و دفاع در برابر تجاوزات نظامی، و کمبود فقدان برنامه‌ریزی و نیروهای انسانی توانمند و آشنا با مقتضیات زمان و مکان و روش‌های ظریف فعالیت فرهنگی در خارج از کشور. با این حال همانگونه که اشاره شد ابعاد و عظمت انقلاب اسلامی ایران همانند خورشیدی فروزان در اقصی نقاط جهان پرتو افکند و موجبات تحولات فکری، فرهنگی و اجتماعی فراوانی شد. که در دنیای اسلام به شکل بازخیزی جریان اسلام‌گرا و تجدید حیات هویت اسلامی و ارائه الگوی عملی مردم‌سالاری دینی قابل مشاهده است.

آنچه گفته شد به معنای نادیده گرفتن فعالیت‌های شهر در عرصه خارج از کشور نیست. حرکت‌ها و اقدامات بسیار مفیدی در زمینه‌های مختلف صورت گرفت که می‌توان آنها را در موارد زیر بیان نمود.

الف) گسترش ارتباطات و تعاملات فکر و فرهنگی با اندیشمندان، صاحب‌نظران، مراکز و نمادهای فرهنگی غیردولتی، مجامع و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی

ب) فعالیت‌ها و اقدامات فرهنگی در زمینه‌هایی مانند سینما، موسیقی، کتاب، نمایشگاه، تبادل گروه‌های هنری و فرهنگی،

پ) فعالیت‌های سودمند و مؤثر بسیاری از ایرانیان مقیم خارج از کشور در معرفی

**جواب سؤال ۱۲.** ناگفته پیداست که مولفه‌های تشکیل دهنده و اجراکننده یک حرکت، سمت و سوی استمرار و بقای آن را نیز تعیین می‌کند و اصولاً در ارزیابی توفیق یا عدم توفیق یک حرکت و نهضت، این نکته بسیار اساسی و بنیادی است که آیا مؤلفه‌های ابتدایی جهت تشکیل حرکت و نهضت، همچنان در استمرار و استدام آن موجود است یا خیر.

این سخن مقدمه بیان این مطلب است که انقلاب اسلامی ایران یک حرکت با اهداف و روش‌های فرهنگی بوده است به خصوص آن جزء از فرهنگ به نام دین و باورهای دینی که در فطرت و جان انسان‌ها خانه دارد و این عنصر، نقش اساسی در این جنبش داشته است. سخن بزرگی است که ما با نهج‌البلاغه مجسمه عدل و عدالت انقلاب کردیم اما در طی راه، بعضاً از این مقوله فاصله پیدا کردیم. لذا مهمترین میثاق و محور در نزدیکی به یک اجماع در رهیافت‌های توسعه فرهنگی، همان مولفه‌های تشکیل دهنده نهضت است و سرزمین، زبان، آداب و اعتقادات در کانون چنین اجتماعی قرار دارند.

**جواب سؤال ۱۳.** روحانیت ایران دارای ویژگی‌های خاص و بسیار مهمی است که در جریان روند مبارزات مردمی نقش پیشرو و بیداری بخش داشت این ویژگی‌ها عبارتند از: جایگاه و پایگاه اجتماعی روحانیت که برخاسته از متن طبقات مردم بویژه طبقه محروم هستند و با تمام وجود با رنج و درد توده‌های مردم آشنا می‌باشند. ویژگی دیگر روحانیت استقلال اقتصادی آنها از نظام حاکم بر جامعه ایران قبل از انقلاب اسلامی بود. و به همین دلیل در خدمت دستگاه ستمگر قرار نمی‌گرفت. زندگی بی‌آلایش و به دور از تجملات روحانیون نیز بی‌نیازی و آزادی آنها را سبب شده است. اما مهمترین ویژگی روحانیت ایجاد ارتباط عمیق با مردم و معرفی مفاهیم و ارزش‌های دینی و انقلابی بود. همانگونه که قبلاً اشاره شد محور و زیربنای انقلاب اسلامی، عنصر فرهنگی بود و اساس و محور معرفی و ترویج فرهنگ حرکت آفرین نیز روحانیت انقلابی بود که عناصر ارزشی و فرهنگی را با نیازهای جامعه ایران پیوند زد.

۳۵۲ به گفته رابرت گراهام که از تحلیل‌گران آمریکایی است «واقعیت آن است که روحانیت ایران در میان مردم زندگی نموده و ارتباط نزدیکی با آنها داشته و به احساسات توده‌ها آگاهی بشری دارد. مسجد جزء لاینفک زندگی توده‌های مردم و بازار است»

نقش و تاثیر روحانیت پس از انقلاب ابعادی عمیق‌تر و نهادینه‌تر می‌یابد. اگر حال و هوا و شور انقلابی، فرصت چندانی را برای پرداختن عمیق به موضوعات فرهنگی نمی‌داد با پیروزی انقلاب و فراهم شدن بسترهای لازم بدست گرفتن کنترل مراکز فرهنگی و تبلیغی زمینه برای طرح مسائل فرهنگی پیش از هر زمان آماده شد و روحانیون بدون وجود موانعی که تا پیش از انقلاب در برابر فعالیت‌های فرهنگی وجود داشت نقش و تاثیر شگرفی در جریان‌سازی فرهنگی و تعمیق و نهادینه کردن مفاهیم و ارزش‌های دینی ایفاء نمودند. که تبلور آن را در جریان هشت سال دفاع مقدس و عرصه‌های مختلف اجتماعی و هوشیاری مردم در برابر توطئه‌های دشمنان می‌توان مشاهده کرد. هرچند آنچه که جامعه و به ویژه نسل جدیدی که دوران انقلاب را درک نکرده است بدان محتاج است، تبیین ارزش‌ها و آرمان‌های دینی براساس زبان قابل فهم و جدید نسل امروز است، چیزی که رسالت خطیر آن بر دوش روحانیت است چرا که تبیین و نهادینه کردن ارزش، مفاهیم و آرمان‌ها و آموزه‌های اصیل انقلاب اسلامی که برگرفته از فرهنگ دینی است بدون حضور فعال روحانیت غیرممکن خواهد بود و این امر مستلزم پاسخ‌های مناسب به مسائل عصر و نسل حاضر از سوی روحانیت است.